

# اتحادگان

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداثیان خلیق ایران  
 آبان ۱۳۷۷ شماره ۵۵ سال پنجم

## انتخابات خبرگان، رفراندمی دیگر

\* مردم کشور ما، یکبار دیگر ثابت کردند که نه دعوت خامنه ای و نه خواست خاتمی، قادر است آنها را به شرکت در انتخابات رژیم وادار سازد. آنها آشکار ساختند که از چه حد از بلوغ سیاسی و از چه اراده ای در احقاق حق حاکمیت خود برخوردارند

صفحه ۲

## نگاهی به انتخابات خبرگان

\* بی اعتقادی مردم به ارگان های رژیم بریژه ساختارهایی چون مجلس خبرگان، که علت وجودی شان پایمال کردن حقوق مردم و آزادی است، عامل اصلی عدم شرکت مردم در انتخابات و نیاز رژیم به تقلب بوده است

صفحه ۳

## نگاهی به قراردادهای رژیم با شرکت های خارجی

\* قرارداد ایران و "توتال" به صورت "بای بک" (بیع متقابل) بسته شده است. یعنی "توتال" وسایل و تجهیزات و خدمات لازم برای بهره برداری از منابع را فراهم آورده و، متقابلاً، مطالبات خود را به صورت گاز مایع دریافت می دارد

صفحه ۴

## تلاشهای جمهوری اسلامی برای جلب سرمایه های خارجی

صفحه ۶

گزارشی از

دومین کنگره بین المللی مارکس

## مانیفست کمونیست و مساله جهان شمولی

\* کاپیتالیسم همواره زبان دوکانه بازار و سامانبخشی را به کار برده است. بستن مالیات بر سودهای هنگفت حاصل از بازارهای بورس از آخرین نمونه هایی است که مطرح گشته است. اما این اقدام برای اینکه تولیدکنندگان مستقیم بتوانند روی پای خود بایستند کافی نیست. این سرمایه داری در بنیانهایش اساساً باید

صفحه ۳۲

پشت سر گذاشته شود

## نتایج مذاکرات

### اسرائیل و فلسطین

موفقیت نشست دو جانبه ...

بسام ابوشریف

### داستان "لیلی و گرگ"

در مذاکرات "وایپلانتیشن"

بلال الحسن

صفحه ۲

\*\*\*\*

یادداشت توضیحی محسن یلفانی

صفحه ۱۲

\*\*\*\*

## خوزه ساراماگو

### و جایزه نوبل ادبیات

صفحه ۱۲

\*\*\*\*

## مجاهدینی

که با آزادی و فرهنگ بیگانه اند

صفحه ۱۴

\*\*\*\*\*

معرفی کتاب

کنگره بین المللی مارکس

صفحه ۲۲ (جلد دوم)

یادی از کودکان اسپیر

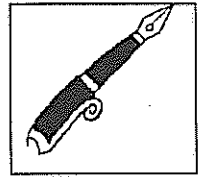
در زندانهای جمهوری اسلامی

یادگاری از عشق

وزندگی کوتاه دو

انسان

صفحه ۳۲



## انتخابات خبرگان، رفراندومی دیگر

حوزه انتخاباتی کشور، طبق آمار خود رژیم، فقط ۳۹ درصد حائزین شرایط، در پای صندوق ها حاضر شدند. برای هفت - میلیون و صد هزار واجد شرایط، فقط دو میلیون و هشتصد هزار رای خوانده شد و نماینده اول تهران هاشمی رفسنجانی، فقط با حدود یک میلیون و ۶۸۰ هزار رای، انتخاب گشت. دعوت خاتمی از رای دهندگان خود نیز، کمکی به حال رژیم نکرد و آن نیروی پر شوری که یکبار با حضور خود معادلات قدرت در جمهوری اسلامی به هم ریخته، حضور خود را بعنوان منشا قدرت در جامعه، اعلام داشته بود، این بار با عدم حضور خود در انتخابات رژیم، از مجلس خبرگان آن، سلب مشروعیت نمود و بدین وسیله بار دیگر نظر خود را در نفی جمهوری اسلامی، با گفتن "نه" به دعوت برای تأیید آن، اعلام داشت.

مردم کشور ما، یکبار دیگر ثابت کردند که نه دعوت خامنه ای و نه خواست خاتمی، قادر است آنها را به شرکت در انتخابات رژیم وادار سازد. آنها آشکار ساختند که از چه حد از بلوغ سیاسی و از چه اراده ای در احقاق حق حاکمیت خود برخوردارند و این بلوغ و اراده سیاسی را یکبار با حضور خود در انتخابات رژیم، آنجا که امکان تاثیر گذاری آنها بر روند حوادث فراهم بود و بار دیگر با عدم شرکت خود، آنجا که هیچ امکانی برای پیشبرد مقاصد خود نداشتند، آشکار ساخته اند. مردم کشور ما، این بار نه فقط به جناح خامنه ای و بازار که قبل از انتخابات خبرگان، نتیجه آن را به نفع خود روشن ساخته بود، بلکه به خاتمی و نیروهای حول و حوش او نیز، آشکار ساختند که رای دیروز آنها، نه رای به حفظ استبداد اسلامی، و فقط تقسیم مجدد قدرت در درون آن، بلکه رای به نفی آن و برای برچیدن بساط آن بود، همانطور که خودداری امروز آنها از حضور در حوزه های رای گیری خبرگان، مفهومی جز مخالفت با کلیت آن را نداشت.

به همین دلیل نیز جناح های مختلف جمهوری اسلامی، با تمامی اختلافاتی که در چگونگی برگزاری انتخابات خبرگان داشتند، همگی در آستانه انتخابات در این امر متفق بودند که باید برای کشاندن مردم به پای صندوق های رای یکصدا و متحد شوند.

جناح خامنه ای و بازار، از همان آغاز اصل را بر این گذاشته بود که به هر قیمتی که شده، تسلط خود بر این ارگان کلیدی در هیرارش استبداد مذهبی را حفظ کند. برای رسیدن به این هدف نیز، تیغ شورای نگهبان، به کار افتاد و همزمان با اعلام جنگ علیه مطبوعات و راه انداختن بازار بگیر و ببند، توسط قوه قضائیه، کاندیداهای مهم جناح های رقیب را از شرکت در انتخابات محروم ساخت. یورش به رفبا، چنان گسترده و همه جانبه بود که نه فقط اقدام مشترک جناح های مقابل را در نطفه خفه کرد، حتی جناح کارگزاران را در بسیاری عرصه ها به هم صدائی وادار ساخته و شکاف بین آنها و مجمع روحانیون کانون خط امامی ها را عمیق تر ساخت. هاشمی رفسنجانی که از همین امروز خواب رهبر شدن بعد از خامنه ای را در سر می پروراند، در کنار ولی فقیه ایستاد و به دفاع از اقدامات او پرداخت. بدین گونه بود که کشمکش بر سر خبرگان در درون رژیم، پیش از انتخابات، به نفع جناح غالب رژیم رقم زده شد: بعد از این موفقیت بود که معاملات پشت پرده برای برگزاری آبرومند انتخابات آغاز شد و دفاع از ولایت فقیه و دعوت از مردم به رای بر خبرگان به همه تکلیف گشت. همه زمامداران دوباره در آستانه انتخابات، در صحنه حاضر شدند و یکصدا از مردم خواستند که با رای به خبرگان، به نظام جمهوری اسلامی رای دهند. اما همه این دعوت ها، روز اول آبان ماه نقش بر آب شد. حوزه های رای گیری تا آخرین ساعات خلوت بودند، تمدید ساعات رای گیری هم تاثیر در نتیجه امر ببار نیاورد. در تهران بزرگترین

هنگامی که وزارت کشور جمهوری اسلامی، اعلام کرد تنها ۴۶ درصد واجدین شرایط در انتخابات خبرگان شرکت کرده اند، رسماً به این واقعیت صحنه گذاشت که حتی بر طبق آمار خود رژیم، اکثریت حائزین شرایط از شرکت در انتخابات خودداری کرده، و به خواست سران جمهوری اسلامی از همه جناح ها، برای حضور در پای صندوق های رای، پاسخ "نه" داده اند.

یک سال و نیم پیش، زمانی که مردم کشور ما، در یک اقدام ابتکاری، به طرز بی سابقه ای در انتخابات شرکت کرده و با رای نه به کاندیدای مورد حمایت ولی فقیه و اکثر ارگان های رسمی قدرت، زمین را زیر پای رژیم به لرزه در آورده اند، سران جمهوری اسلامی از جمله خامنه ای تلاش کردند، حضور مردم در حوزه های رای گیری را دلیلی بر مشروعیت رژیم خود جلوه دهند و با این تعبیر شکست خود در برابر مردم را پنهان سازند.

امروز بعد از تحریم انتخابات خبرگان از سوی اکثریت مردم ایران، حتی بر طبق آمار دست پخت خود رژیم، سران جمهوری اسلامی، این بار، شکست خود را پشت توجیه افزایش پنجاه درصدی شرکت کنندگان نسبت به دوره قبل خبرگان کتمان نموده و از "حضور عظیم و با شکوه مردم" در انتخابات دم می زنند.

اما بر هیچ کس حتی سران رژیم هم پوشیده نیست، که خبرگان دوم در شرایط دیگری برگزار شد، در شرایطی که در فضای دیگری بر انتخابات در جمهوری اسلامی حاکم بود و شرکت فقط ۳۷ درصد واجدین شرایط در آن، نظر هیچ احدی را برنیانگیخت و خبرگان سوم در شرایط دیگری انتخاب شدند، شرایطی که با هجوم مردم به حوزه های رای گیری در دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ و رای نه صریح آنها به صاحبان اصلی قدرت در رژیم، دگرگون شده و شرکت مردم حتی در حد همان رقم رسمی ۴۶ درصدی نیز، برای مشروعیت دادن به خبرگان کافی نیست.

## سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

## نگاهی به انتخابات خبرگان

انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان رهبری در روز جمعه اول آبان ماه برگزار شد. طبق برنامه زمانبندی رای گیری می بایست از ساعت هشت صبح تا شش بعدازظهر صورت گیرد، ولی دردرونیّت به زمان رای گیری اضافه شد. یکبار از ساعت شش تا هشت بعدازظهر و بار دوم از ساعت هشت تا نه. ظاهراً این افزایش زمان برای بسیج نیروها خودی بمنظور بالا بردن تعداد آرا شرکت کنندگان بود.

برطبق آماررسمی وزارت کشور ۱۷ میلیون و ۹۰۰ هزار رای به صندوق هاریخته شده است. دراستان تهران دومیلیون و ۸۰۰ هزاررای به صندوق ها ریخته شده است.

درمورد تعدادواقعی شرکت کنندگان منبع رسمی یا غیررسمی دیگری که آماری ارائه دهد وجودندارد. دراین انتخابات هیات نظارتی وجودنداشت. وزارت کشوراعلام کرده بود که داوطلبین نمایندگی به یکدیگر اعتماد داشته و نیازی به تشکیل هیات نظارت نبود. بااین ترتیب امکان تقلب درانتخابات به راحتی وجود داشت. به گفته شاهدان عینی در طول روز غالب حوزه ها خالی بوده و دربرخی از آنها تعدادمسئولین حوزه از رای دهندگان بیشتر بودند. برعکس درواخر عصر وپانزدیک شدن زمان پایان رای گیری به تعدادرای دهندگان افزوده شد و به ویژه در دو زمان اضافه شده، یعنی بین ساعت شش تا نه شب حوزه های رای گیری شلوغ شد.

این وضعیت می تواند بیانگر این باشد که باعدم استقبال مردم ازاین انتخابات، حکومتیان باسیج نیروهای خود و به احتمال فراوان کشاندن آنها به پای صندوق های رای برای دوباره رای دادن، به تعدادآمار رای دهندگان افزودند.

دراین انتخابات، پس از تصفیه فراوان شوروی نگهبان از کاندیداهای مجلس خبرگان و یکدست بودن اکثریت داوطلبین ووابستگی آنها به جناح خامنه ای، مسئله اصلی تعدادرای دهندگان بود و نه ترکیب نمایندگانی که انتخاب می شدند. به ویژه پس از انتخابات دوم خردادوشرکت وسیع مردم درآن، عدم شرکت مردم درانتخابات به معنی اعتراض به

با توجه به رشد جمعیت و به ویژه ترکیب جوان جمعیت ایران، درفاصله هشت سال گذشته برتعدادواجدین شرائط شرکت درانتخابات حداقل چندین میلیون نفر اضافه شده است. بایک مقایسه ساده می توان گفت که میزان شرکت مردم درانتخابات مجلس خبرگان نسبت به دور قبل تغییری نکرده است. بااین توجه که خود نیروهای رژیم اعتراف دارند که انتخابات مجلس خبرگان دوم از نظر پائین ترین حد شرکت کنندگان و بی علاقتگی مردم به آن شاگرد اول بود.

### ترکیب جناحی

در این انتخابات دو لیست رسمی اعلام شده بود، لیست روحانیت مبارز و لیست کارگزاران. لیست جامعه روحانیت مبارز ۸۵ نامزد را حمایت کرده بود که ۶۹ نفر آنها انتخاب شدند. یعنی بیش از ۸۰ درصد لیست ارائه شده انتخاب شدند. از لیست ۵۸ نفره کارگزاران ۳۲ نفر انتخاب شدند. با توجه به اینکه کارگزاران بیست نفر از لیست روحانیت مبارز را وارد لیست خود کرده بودند، نامزدهای واقعی انتخاب شده کارگزاران ۱۲ نفر بیشتر نیست.

درمجلس خبرگان سوم ۶۹ نماینده از روحانیت مبارز، ۱۲ نماینده از کارگزاران و ۵ نماینده مستقل شرکت خواهند کرد. بدین ترتیب جناح روحانیت مبارز یا درواقع جناح خامنه ای با کنترل ۸۰ درصد این مجلس اختیار تام آن را دارد.

علیرغم این واقعیت ها بازار تبریک و تهنیت، پس اتمام انتخابات، گرم بود. کارگزاران سازندگی با صدور بیانیه ای از مشارکت مردم درانتخابات وپاسخ گویی به فراخوان شخصیت های سیاسی - مذهبی و احزاب سپاسگزاری کرد. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم وجامعه روحانیت مبارز تهران نیز با صدور اعلامیه مشترک از حضور مردم درانتخابات قدردانی کردند. هیات دولت درجلسه ۳ آبان از شرکت مردم در انتخابات تجلیل کرد. ۲۴۰ تن از نمایندگان مجلس طی نامه ای از شرکت مردم به ویژه جوانان دراین انتخابات تشکر و قدردانی کردند.

دربین چهره های شناخته شده می توان به هاشمی رفسنجانی، مشکینی، ری شهری، محمد یزدی، دری نجف آبادی، مرتضی مقتدائی، خزعلی، اسماعیل فردوسی پور، واعظ طیبی، دستغیب، حبیب اله طاهری، مختار امینیان، طاهری خرم آبادی، .. اشاره کرد.

شورای نگهبان، بی اعتباری مجلس خبرگان و بیش از گذشته بی اعتباری خامنه ای و سیستم ولایت فقیه ارزیابی می شد. به همین دلیل اهمیت داشت تا به هر طریق ممکن آمار رای های ریخته شده بالا برده و به حد قابل قبولی رسانده شود.

از یک هفته قبل از شروع انتخابات همه زعمای قوم، از همه جناح ها، مردم را تشویق و تهدید به شرکت درانتخابات می کردند. اگرچه جناح به اصطلاح چپ از معرفی کاندیدا خودداری کرد ولی مردم رابه شرکت درانتخابات دعوت کرد. حزب کارگزاران لیست نامزدهای انتخاباتی مورد حمایت خودرا انتشار داد که بخش عمده آن همان کاندیداهای روحانیت مبارز بودند. جامعه روحانیت مبارز نیز لیست کاملی برای همه ۸۵ صندلی مجلس خبرگان ارائه کرده بود. درهفته آخر خاتمی نیز مردم را دعوت به شرکت درانتخابات کرد.

علیرغم این مقدمات، بسی اعتقادی مردم به ارگان های رژیم بویژه ساختارهایی چون مجلس خبرگان، که علت وجودی شان پایمال کردن حقوق مردم و آزادی است، عامل اصلی عدم شرکت مردم درانتخابات و نیاز رژیم به تقلب بوده است.

برطبق همین آمار ارائه شده تنها ۴۶ درصد واجدین شرائط

پای صندوق های رای رفته اند. یعنی کمتر از نیمی از مردم درانتخابات شرکت کردند. علیرغم خلوت بودن حوزه ها، اضافه کردن زمان رای گیری تنها می تواند برای دخالت در رای گیری باشد. بایک حساب ریاضی ساده اگر ساعت های اضافه شده را کم کنیم، تعداد شرکت کنندگان به حدود ۱۳ میلیون نفر کاهش می یابد. و اگر به گزارشات شاهدان عینی توجه کنیم، می توان گفت که نهایتاً تعداد شرکت کنندگان واقعی باز هم کمتر از این رقم خواهد بود. همین رقم ۱۳ میلیون نیز، یعنی تنها ۳۳ درصد واجدین شرائط رای دادند. درانتخابات مجلس دوم خبرگان (مهرماه ۱۳۶۹) جمعا یازده میلیون و ۶۰۰ هزار نفر درانتخابات شرکت کردند.



## قراردادهای نفتی رژیم با شرکتهای خارجی

عقد قرارداد بهره برداری از حوزه گاز "پارس جنوبی" در خلیج فارس، بین شرکت ملی نفت ایران و کمپانی نفتی فرانسوی "توتال" در هفتم مهر ۱۳۷۶، از سوی مقامات و مطبوعات حکومتی جمهوری اسلامی به عنوان یک "پیروزی" دیگر در مقابل آمریکا مطرح گردید. ایسان، بدون هیچگونه توضیحی پیرامون مضمون و شرایط این قرارداد، به سخن پراکنی و قلمفرسایی درباره آن، به منزله ضربه ای دیگر بر بیکر "استکبار جهانی" پرداختند. طرف ایرانی قرارداد، شرکت ملی نفت، امضای آن را "استراتژیک" و به عنوان "قطعه عطفی" برای ایران قلمداد کرد. کمال خرازی، وزیر خارجه رژیم، ضمن اعلام این که "قرارداد شرکت توتال فرانسه آغاز روند قراردادهای خارجی ایران است"، اظهار داشت "کشورها و شرکتهای زیادی به زودی با ایران قرارداد می بندند" (اطاعات، ۸ و ۹ مهر ۷۶). رفسنجانی نیز، به شیوه معمول خود، در خطبه های نماز جمعه (۱۸ مهر ۷۶) به شرح "داستان" پرداخته و نتیجه گیری کرد که "سیاستهای قوی ایران آمریکا را به انفعال کشانده است". وی گفت: "در کنار این چیزها... داستان پارس جنوبی اتفاق می افتد، داستان قرارداد با توتال. این را خوب است ملت ما بیشتر بدانند. این یک چیز تصادفی امروزی نیست. توتال خیلی وقت است که می داند اینجا چه مخزن عظیمی است و آمریکاییها هم می دانند. اولاً مخزن گاز پارس جنوبی ما گویا بزرگترین مخزن دنیاست، رقم اعلام شده اش ۸ میلیون فوت گاز است... فرانسویها آمدند قراردادش را پیشنویس کردند. فشار آمریکاییها شروع شد، مدتی فشار آوردند و تهدید کردند. شل که شریک فرانسه بود رفت کنار، اما مالزی و روسیه آمدند، قدرتمندتر از شل، وارد ماجرا شدند. دو فاز را به آنها دادیم و دو فاز دیگر هم باقیست تا پنج فاز... و افزود: "قرارداد ما این است که از آن رطوبتی (گاز مایع) که از گاز می گیرند، آنها هزینه های خود را بردارند و گاز را تحویل ما بدهند تا هزینه هایشان تنام بشود. خوب، آمریکاییها از این کار عصبانی می شوند (شعار مرگ بر آمریکای نمازگزاران)".

در واقع نیز، در وضعیتی که دولت آمریکا تحریم اقتصادی مضاعفی را علیه ایران در زمینه فعالیت های نفتی اعمال می کرد، بستن قرارداد با کمپانی فرانسوی "توتال" موفقیتی برای جمهوری اسلامی در عرصه کشمکشهای سیاسی و دیپلماتیک آن با آمریکا محسوب می شد. برپایه قانون موسوم به قانون "داماتو - کندی" که در مرداد ۷۵ به امضای کلinton رسید، شرکتهای خارجی، و از جمله شرکتهای اروپایی، که سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار در بخش نفت و گاز ایران (و لیبی)

سرمایه گذاری می کنند مشمول مجازاتهای اقتصادی می شوند. یکسال بعد از امضای آن قانون، مقررات آن باز هم تشدید گردیده، سقف سرمایه گذاری شرکتهای خارجی از ۴۰ میلیون به ۲۰ میلیون دلار کاهش یافت... در هر حال، در پی اوجگیری رقابتهای اقتصادی و کشاکشهای "اتحادیه اروپا" با آمریکا در مورد این قانون فرا مرزی و مغایر با موازین و قواعد بین المللی، در اردیبهشت ۷۷ دولت آمریکا ناگزیر شد که اجرای آن را در مورد شرکتهای اروپایی به حالت تعلیق درآورد. اما آنچه که در هیاهوی برخاسته از این "پیروزی" سیاسی مکتوم و پوشیده ماند، همانا مضمون و شرایط و مقررات خود این قرارداد بود. ویژگیهای اقتصادی و جوانب حقوقی و فنی این طرح بزرگ در معرض بررسی و نقد قرار نگرفت و منافع یا مضار حاصل از آن برای اقتصاد ملی مطرح نشد. متن کامل این قرارداد (و قراردادهای مشابه آن در بخش نفت و گاز تا به حال منتشر نشده و تنها در مقاله ای راجع به ارزیابی یکی از کارشناسان اقتصادی از این قرارداد (مندرج در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۴ - ۱۲۳، آذر و دی ۷۶) نکاتی از مضمون آن ارائه شده است. بر مبنای همان نکات، نگاهی به ویژگیها و شرایط قرارداد مزبور بحث می اندازیم.

- قرارداد اخیر بین ایران و کمپانی "توتال"، بخشی از حوزه گازی پارس جنوبی را در برمی گیرد که حداکثر ظرفیت کل آن حوزه حدود ۵۰۰ تریلیون فوت مکعب و حداقل آن حدود ۲۴۰ تریلیون فوت مکعب برآورد می شود. پارس، برپایه برآوردهای کارشناسان خارجی، یکی از منابع گازی "بسیار عظیم" است که نخستین بار توسط کمپانی "شل" در سال ۱۳۴۵ کشف شد. بهره برداری از آن، به دلایل گوناگون سیاسی و اقتصادی و فنی، پس از انقلاب معوق ماند.

- طرف اصلی خارجی قرارداد مذکور، شرکت "توتال" است. این شرکت، در بهره برداری از این طرح، با دو شرکت خارجی دیگر یعنی شرکت "گازبروم" روسی و شرکت "پتروناس" مالزیایی شریک است. نسبت مشارکت بین این سه کمپانی به ترتیب ۴۰ و ۳۰ و ۳۰ درصد است. قرارداد اصلی بین ایران و "توتال" به امضا رسیده، و قرارداد واگذاری سهام بین "توتال" و دو شرکت دیگر امضا شده و نهایتاً قرارداد دیگری نیز میان ایران و "توتال" و شرکایش به امضا رسیده است. "توتال" یک شرکت "خصوصی" است ولی دولت فرانسه (با داشتن ده درصد سهام) حق تعیین رییس آن را دارد. (در انعقاد قرارداد بین این شرکت و ایران، رییس جمهوری و نخست وزیر فرانسه و مقامات

"اتحادیه اروپا" نیز از آن کاملاً حمایت کردند). "گازبروم" و "پتروناس" شرکتهای دولتی محسوب می شوند.

- قرارداد ایران و "توتال" به صورت "بای بک" (بیع متقابل) بسته شده است. یعنی "توتال" وسایل و تجهیزات و خدمات لازم برای بهره برداری از منابع را فراهم آورده و، متقابلاً، مطالبات خود را به صورت گاز مایع حاصل از همین منابع، براساس قیمت هر روز بشکه نفت خام، دریافت می دارد.

- برای اجرای قرارداد، وسایل و تجهیزاتی جمعاً به ارزش ۲ میلیارد دلار از سوی "توتال" تامین می شود. مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار به عنوان "بند" مبالغی که از طرف "توتال" تامین شده، در نظر گرفته می شود. بنابراین، جمع مطالبات "توتال" در مورد وسایل و تجهیزات به ۲/۶ میلیارد دلار بالغ می گردد. همچنین بهای خدمات ارائه شده به وسیله "توتال" نیز مبلغ ۱/۴ میلیارد دلار تعیین می شود. بدین ترتیب مجموع مطالبات "توتال" از ایران در مورد اجرای این طرح به ۴ میلیارد دلار می رسد.

- بازپرداخت بدهی ۴ میلیارد دلاری ایران به "توتال" (که از سال ۲۰۰۱ میلادی آغاز می شود) در مدت هفت سال و به صورت تحویل گاز مایع (براساس بهای نفت خام در بازار جهانی) انجام می گیرد. به عنوان مثال، هرگاه قیمت نفت خام در آن هنگام بشکه ای ده دلار فرض شود، مقدار گاز مایعی که بایستی به "توتال" تحویل گردد معادل ارزش حدود ۱۵۰ هزار بشکه نفت در روز خواهد بود. در این قرارداد پیش بینی شده است که در صورتی که مقدار گاز مایع حاصله از اجرای طرح کفاف میزان مورد تعهد را نکند، کمبود آن از محل نفت خام سایر حوزه های خلیج فارس (غیر از نفت صادراتی شرکت ملی نفت) جبران و تحویل خواهد شد.

- مرحله نخست اجرای طرح، که مسئولیت آن به عهده "شرکت توسعه و مهندسی نفت" (وابسته به شرکت ملی نفت) است، شامل احداث تاسیسات زیربنایی بندری، لوله کشی، ایجاد واحدهای تصفیه،... و سرانجام انتقال گاز مایع به پایانه خارک و تحویل آن به "توتال" است. شرکت انگلیسی "جان براون" و دو شرکت ایرانی به عنوان مقاطعه کار و مشاور طرف ایرانی کار می کنند، لوله های مورد نیاز از آلمان خریداری می شود و... مجموعه این کارها باید در سال ۱۹۹۹ به پایان برسد. مراحل دوم و سوم اجرای طرح، که به عهده "توتال" است، حفاری، نصب سکوها، انتقال گاز از طریق لوله به بندر "عسلویه" و... را در بر

می گیرد. کار حفاری از اکتبر ۱۹۹۸ آغاز و تا اواسط سال ۲۰۰۲ ادامه می یابد.

با تکمیل طرح در سال ۲۰۰۲ میلادی، بهره برداری کامل از این مخازن جمعا به میزان دو میلیارد فوت مکعب در هر روز خواهد بود. عمر سکوهای احداث شده حدود ۳۰ سال و عمر بهره برداری از آنها بیش از این مدت، و طول عمر مخازن مورد بهره برداری هم حدود ۵۰ سال برآورد می شود.

اما در مورد قرارداد ایران و "توتال" و شرکایش، به عنوان یک نمونه از قراردادهای رژیم جمهوری اسلامی، چند مسئله قابل توجه است.

مسئله نخست، مربوط به بستن این قرارداد به صورت "بای بک" است. مطابق شکل متعارف قراردادهای "بای بک"، بازپرداخت بدهی و یا سرمایه گذاری اولیه طرف قرارداد، از محل همان تولیدات طرح مورد قرارداد، انجام می گیرد و، بدین لحاظ، از نوعی تضمین برای به ثمر رسیدن طرح و فروش محصولات آتی آن برخوردار است. اما در قرارداد مورد بحث، آشکارا از این شیوه عدول شده است. در این قرارداد، ایران متعهد شده است که چنان که اصلا گاز مایع از این طرح به دست نیاید و یا گاز مایع به دست آمده تکافوی بازپرداخت اقساط بدهی ایران را نکند، کمبود آن را از محلی دیگر (نفت خام سایر حوزه های خلیج فارس) جبران نماید. به عبارت دیگر، "توتال"، در این قرارداد، ضمانتی فراتر از قراردادهای متداول "بای بک" برای خود اخذ کرده است. از آنجا که قرارداد دیگری با کمپانی "توتال" قبلا بسته شده و بستن قراردادهای دیگری به همین روال با کمپانی "الف" یا شرکتهای خارجی دیگری در راه است، این مسئله اهمیت بیشتری می یابد.

در تابستان ۱۳۷۴، پس از اعلام انصراف کمپانی آمریکایی طرف مذاکره، شرکت "توتال" قراردادی به مبلغ حدود ۶۰۰ میلیون دلار جهت بهره برداری از حوزه نفتی "سیری" (آ و ای) با شرکت ملی نفت امضا کرد. این طرح که ظرفیت آن حدود ۱۲۰ هزار بشکه در روز (و قابل افزایش تا حدود ۲۰۰ هزار بشکه) پیش بینی شده، قرار است در سال جاری به بهره برداری برسد. این قرارداد هم به شکل "بای بک" منعقد شده است. جزئیات شرایط و مقررات این قرارداد منتشر و مورد ارزیابی مستقل واقع شده است. با در نظر گرفتن این قرارداد نیز می توان دید که "توتال" ضمانتهای کافی برای وصول مطالبات خود (دریافت نفت خام به جای گاز مایع در صورت عدم تحقق اهداف طرح گازی پارس جنوبی) در اختیار دارد.

باید افزود که هر چند قراردادهای "بای بک" چندان مورد علاقه سرمایه گذاران و کمپانیهای خارجی در ارتباط با اقتصادهایی نظیر اقتصاد ایران نیست (چنان که علیرغم اشتیاق و پیشنهادهای مکرر جمهوری اسلامی کمترشرکتی عملا حاضر به ورود به این قبیل مشارکتهای اقتصادی با ایران شده

است) اما اهمیت منابع نفتی ایران از یکسو و امتیازات و تسهیلاتی که رژیم در این زمینه عرضه می دارد از سوی دیگر، موجب جلب تمایل و علاقمندی شرکتهای نفتی بین المللی برای عقد قراردادهای نوع "بای بک" به منظور بهره برداری از منابع نفت و گاز ایران شده است.

مسئله مهم دیگر هزینه های اولیه انعقاد و اجرای پروژه های نفتی است. همانطور که در مورد قرارداد اخیر "توتال" ملاحظه می شود، حجم هزینه های تأمین تجهیزات و خدمات توسط صرافهای خارجی به علاوه هزینه بهره، بالغ بر ۴ میلیارد دلار شده است. هیچ ارزیابی مستقل و همه جانبه ای از چگونگی برآورد این هزینه ها و یا، به طور کلی، توجیه اقتصادی این طرح مشخص، انجام نگرفته است. در ارزیابی کارشناسانه (مندرج در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی) این قرارداد، در مجموع، "در خدمت اقتصاد ملی" و "همسو با سود ملی" دانسته شده، ضمن اشاره به "گران تمام شدن" آن، اذعان شده است که معامله ایران - توتال از سر ناچاری و در محیطی بسته و دور از چشم صاحب نظران و در شرایط دشوار بدین منظور انجام گرفته است که طلسم تحریم آمریکا شکسته شود و... طبق ارزیابی یکی از کارشناسان خارجی (مجله انگلیسی زبان "میدل ایست"، اوت ۱۹۹۸) نیز "از نظر "توتال" سرمایه گذاری اش هیچ ریسکی ندارد و اگر شرکای آن پتروناس و گازپروم بخواهند سهم ۳۰ درصدی خود را در پروژه پارس جنوبی کاهش دهند، شرکتهای زیادی در انتظارند، تا جایگزین آنها شوند".

هیچکدام از قراردادهای منعقد شده با "توتال" و شرکای آن (و همچنین قرارداد پروژه "بلال" با یک کمپانی کانادایی) به تصویب مجلس رسیده است. این قراردادها صرفا از سوی کمیته ای سه نفره (متشکل از نمایندگان کمیسیونهای برنامه و بودجه، نفت و صنایع مجلس) و "شورای اقتصاد" و دولت تایید شده است و، احتمالا، در مورد سایر قراردادهای در حال مذاکره هم به همین صورت عمل خواهد شد. طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، این قبیل قراردادها باید از تصویب مجلس بگذرد. لکن وزارت نفت بر آنست که فعالیتها و معاملات "روزمره" شرکت ملی نفت، گاز یا پتروشیمی را نمی توان در مجلس مطرح ساخت! اگرچه با توجه به توافق و تسانی قبلی جناحهای رقیب درون حکومتی در این عرصه، می توان پیش بینی کرد که در صورت طرح قراردادها در مجلس نیز، گذراندن آنها از تصویب نهایی مشکل چندانی به وجود نخواهد آورد، اما در هر حال امکان انتشار متون محرمانه این قراردادها را افزونتر خواهد کرد.

پس از حدود یک قرن از ایجاد صنعت نفت و نزدیک به نیم قرن بعد از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران، باز هم مسئله چگونگی بهره برداری از منابع طبیعی و ثروتهای عمومی در جهت مصالح اقتصادی و تأمین نیازهای حیاتی

جامعه، اهمیت و ضرورت اساسی خود را حفظ کرده است. سخن، در اینجا، بر سر قرینه سازی تاریخی، نفی قرارداد خارجی و یا رد امکان استفاده از سرمایه گذاریهای خارجی نیست. بحث بر سر چگونگی بهره گیری از امکانات و سرمایه های خارجی در جهت منافع ملی و شرایط مربوط به آنست. بحث اینست که امروزه نابسامانی و بحران اقتصادی حاکم، درماندگی و عقب ماندگی فنی و علمی به چنان شدت و حدتی رسیده است که زمینه را برای بستن هرگونه قرارداد اسارتبار اقتصادی با دولتها و شرکتهای بیگانه، بیش از پیش فراهم کرده است. جدا از مضمون و شرایط این یا آن قرارداد، عملکرد بیست ساله رژیم حاکم به روشنی بیانگر بیگانگی آن با مصالح ملی و خواستههای واقعی جامعه ماست: طی این مدت، صدها میلیارد دلار درآمدهای نفتی به بیغما رفت، یا در تنور جنگ خاکستر گردید و یا در هزاران طرح "عمرانی" بیحساب و کتاب و خاصه خرجیهای فراوان هدر شد. طی همین دوره، دهها میلیارد دلار وام و سرمایه خارجی صرف واردات غیرضروری، پروژه های نمایشی، پر کردن جیب گروهی اندک و حیف و میل گردید و بار سنگین دیگری از قروض خارجی بر دوش اقتصاد بیمار ایران گذاشته شد. در همین مدت، گروههای دیگری از نیروهای متخصص و کارآزموده داخلی حذف شده و یا مهاجرت کردند، فرصتهای بیشماری از دست رفت و عقب ماندگی جامعه ما باز هم تشدید شد... اکنون کار به آنجا رسیده است که نه تنها منابع مالی برای توسعه حوزه های نفتی و افزایش ظرفیت تولیدی کشور موجود نیست بلکه حتی برای حفظ ظرفیت تولیدی نفت - شریان حیاتی اقتصاد ایران - در همان حد سهمیه ای یک برای ایران (حدود ۳/۸ میلیون بشکه در روز) نیز با دشواریهای فزاینده ای روبروست. نه فقط پولی برای حفر چاههای جدید در بساط نیست بلکه استخراج از چاههای موجود نیز (به دلیل استفاده بیرویه و یا عدم سرمایه گذاری در آنها) سخت تر می شود. نه تنها نیاز به واردات قطعات و تجهیزات خارجی برای چرخاندن چرخهای صنعت نفت همچنان باقی است بلکه استفاده از امکانات و خدمات خارجی، به واسطه رشد سریع تکنولوژی و دگرگونی روشهای تولید، گرانتر هم می شود. در چنین وضعیتی است که سردمداران حکومتی، یکبار دیگر، کمبود منابع مالی و توان و امکانات داخلی را دستاویز مراجعه و توسل به کمپانیهای خارجی و عقد قراردادهای محرمانه و زیانبار می سازند. با توجه به این ملاحظات، تصادفی نیست که متوسل شدن به شرکتهای خارجی و تلاش بیشتر برای جلب نظر و مشارکت آنها از جانب رژیم، در دوره ای صورت می گیرد که شرایط بازار جهانی نفت، از دیدگاه کشورهای نفتخیز، در بدترین حالت قرار دارد و بنابراین، زمینه برای عقد قراردادهای نسبتا منطقی و منصفانه نیز نامساعدتر از همیشه است.

## تلاشهای جمهوری اسلامی برای جلب سرمایه های خارجی

پترولیوم" همچنین علاقمندی خود را به اکتشاف در حوزه کویلوت نیز ابراز داشته است. علاوه بر اینها، در پی برگزاری کنفرانس لندن، اعلام گردید که یک هیئت انگلیسی جهت بررسی مشارکت در اجرای طرحهای نفتی ایران، در آبان ماه به تهران سفر خواهد کرد.

\*\*\*\*\*

### محکومیت مجدد هلموت هوفر ادامه جنگ قدرت درون رژیم!

امروز دادگاه تجدیدنظر، دوباره هلموت هوفر، بازرگان آلمانی را به دلیل داشتن رابطه با یک زن ایرانی محکوم به مرگ کرد و بدین وسیله روند جدید بهبود مناسبات آلمان و اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی را، بعد از روی کار آمدن دولت خاتمی، مستقیماً به مخاطره انداخت. همزمان، اتحادیه دانشجویان حزب الله، اظهارات کمال خراسانی در مورد فتوای قتل رشدی را خطا خواند و یک میلیارد ریال بر جایزه سر رشدی افزود و آمادگی خود را برای اجرای این فتوا، اعلام کرد.

هلموت هوفر قبلاً و به دنبال دادگاه میکونوس، با هدف تعویض با قاتلین دکتر صادق شرفکندی و همراهان در برلین، به اعدام محکوم شده بود و از آن زمان تاکنون در پشت پرده، بر سر آزادی او معامله می شد و درست در لحظاتی که طرفین انتظار تیرتیر او را در دادگاه تجدیدنظر داشتند، رای به محکومیت مجدد او به اعدام صادر شده است. این محکومیت علاوه بر تاکید بر هدف اولیه رژیم در آزاد کردن تروریستهایش از زندان دولت آلمان، ادامه تلاش جناح مسلط رژیم بر قدرت نمایی از طریق تشدید سرکوب و ایجاد جو وحشت، در عین حال تبدیل آن به وسیله ای برای لطمه زدن به فضای ایجاد شده در مناسبات آلمان و اروپا با جمهوری اسلامی، بعد از انتخاب خاتمی و نقش بر آب ساختن اقدامات اخیر دولت او در تبری از اجرای فتوای قتل رشدی است.

ما محکومیت مجدد هلموت هوفر به اعدام را محکوم کرده خواستار آزادی او هستیم و معتقدیم که برای پایان دادن به چنین احکام ارتجاعی، باید با موج جدید تشدید حمله به آزادیها و حقوق اولیه مردم به مبارزه برخاست و تمامی مجامع بشردوستانه بین المللی و افکار عمومی را متوجه شرایط حاکم بر جامعه ما ساخت.

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

۱۸ مهرماه ۱۳۷۷ / ۱۰ اکتبر ۱۹۹۸

که راهی آن شده بودند، حدود ۴۰۰ نفر و بیش از ۱۵۰ شرکت بزرگ و کوچک خارجی در آن شرکت کرده بودند. مدیر یکی از شرکتهای نفتی حاضر در این کنفرانس گفت: "با قیمت نازل فعلی نفت روشن است که کشورهایی مانند ایران با هزینه تولید پایین نفت در موقعیت خوبی قرار دارند". مسئول یکی دیگر از شرکتهای حاضر، ضمن رد تحریم اقتصادی آمریکا و با اشاره به این که "هر شرکتی که در ایران سرمایه گذاری می کند باید نقش ایران را به عنوان یک بازیگر در عرصه جهانی بپذیرد"، اظهار داشت: "همکاری با ایران و نزدیکی این کشور به کشورهای جهان بسیار به نفع غرب خواهد بود" (سلام، ۱۱ و ۱۳ تیر ۷۷).

در کنفرانس مذکور، فهرستی از ۴۲ طرح، و از جمله ۱۵ پروژه بزرگ نفت و گاز، ارائه شد و جزئیات مربوط بدانها در اختیار پیمانکاران خارجی قرار گرفت. گذشته از طرحهای بزرگ مربوط به میادین نفتی خلیج فارس و دریای خزر، برای نخستین بار بعد از انقلاب، پروژه های مربوط به اکتشاف و استخراج در برخی مناطق خشکی (و از جمله حوزه های "مکران"، "کویر لوت"، "دارخوین") نیز جهت سرمایه گذاری و مشارکت کمپانیهای بین المللی عرضه شد.

شرکت ملی نفت ایران، در اوایل شهریور گذشته، اعلام داشت که بیش از ۷۰ شرکت نفتی خارجی علاقمندی خود را برای سرمایه گذاری در بخش نفت و گاز ایران ابراز کرده اند. درباره این که تاکنون چه تعداد از طرحهای عرضه شده به مرحله مذاکرات جدی در جهت عقد قرارداد رسیده، اطلاعات بیشتری انتشار نیافته است (قرارداد مورد بحث با کمپانی "الف" جزو ۴۲ طرح اخیر نبوده و مذاکرات مربوط بدان از سال پیش آغاز گردیده است). اما اخبار پراکنده ای راجع به انجام مذاکره با چند شرکت بین المللی درباره این یا آن پروژه مطرح می شود.

در پی انصراف کمپانی استرالیایی "بروکن هیل پتی" از مشارکت در طرح توسعه میدان گازی پارس، شرکت هلندی - انگلیسی "رویال داچ شل" تمایل خود را برای شرکت در مناقصه این طرح نشان داده است. به گزارش نشریه تخصصی نفتی "میز" در اوایل اوت گذشته، یک کنسرسیوم انگلیسی متشکل از کمپانیهای "شل"، "بریتیش پترولیوم" و "لاسکو"، مذاکراتی را با شرکت "استخراج و تولید خزر" (وابسته به شرکت ملی نفت ایران) درباره شناسایی و اکتشاف منابع نفتی دریای خزر آغاز کرده اند. بر مبنای این مذاکرات، در صورت مشخص شدن مناطق دارای اولویت در این حوزه، سه کمپانی مزبور از موقعیت اختصاصی برای بستن قراردادهای "بای بک" با ایران برخوردار خواهند بود. "بریتیش

طی یک سال گذشته، پس از عقد قرارداد نفتی با کمپانی فرانسوی "توتال" در مهر ۱۳۷۷، رژیم جمهوری اسلامی کوششهای زیادی را به منظور جلب پیمانکاران و سرمایه گذاران بین المللی در زمینه نفت و گاز به عمل آورده است.

مسئولان کمپانی بزرگ نفتی دیگر فرانسوی، "الف"، در ۱۵ فروردین گذشته اعلام کردند که مذاکرات آنها پیرامون نظارت فنی قراردادی در زمینه استخراج و فروش نفت ایرانی به پایان رسیده و طرفین در حال مذاکره در مورد بخش بازرگانی قرارداد هستند. این قرارداد مربوط به حوزه نفتی "دورود" در منطقه دریایی خلیج فارس است. حجم تولید روزانه آن حدود صد هزار بشکه و میزان سرمایه گذاری در آن حدود ۶۰۰ میلیون دلار برآورد می شود. در این قرارداد، شرکت نفتی ایتالیایی "اجیب" نیز شریک "الف" خواهد بود. به گفته مسئولان مذکور، این قرارداد به شیوه "بای بک" (بیع متقابل) منعقد و سرمایه گذاری کمپانیهای خارجی، از طریق تحویل و فروش نفت، بازپرداخت خواهد شد.

در اوایل اکتبر، نشریه انگلیسی زبان "مید" گزارش داد که مذاکرات "الف" با شرکت ملی نفت ایران به مراحل بسیار پیشرفته ای رسیده است و مسئولان کمپانی فرانسوی امیدوارند به زودی قراردادی با ایران امضا کنند. "الف" که پیش از انقلاب با عنوان "سوفیران" در پروژه های متعددی از اکتشاف و استخراج منابع نفتی ایران فعالیت داشت، امیدوار است که با عقد قرارداد مذکور بار دیگر به ایران بازگردد و طرحهای دیگری را نیز به دست آورد.

در اوایل ژوئیه (تیرماه) گذشته، کنفرانسی زیر عنوان "فرصتهای جدید در صنایع نفت و گاز ایران" از سوی وزارت نفت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد. هدف از برگزاری این کنفرانس آن بود که "طرحهای قابل سرمایه گذاری ایران در صنعت نفت و گاز که می توانند در اختیار شرکتهای خارجی قرار گیرند" معرفی و عرضه شود. معاون بین المللی وزیر نفت، در این باره ضمن اشاره به "بازنگری سیاستهای نفتی ایران" تصریح کرد: "در حال حاضر سرگرم حرکت به سوی جهانی شدن هستیم و امیدواریم که همکاری با همه شرکتهای در جهان سودمند واقع شود و برای همکاری با دیگر شرکتهای نفتی بهترین کوشش خود را به کار می گیریم" (سلام، ۱۳ خرداد ۷۷).

این کنفرانس که پس از اعلام عدم اجرای تحریم اقتصادی آمریکا در مورد شرکتهای اروپایی سرمایه گذار در ایران، تشکیل گردید با استقبال زیادی از جانب کمپانیها و محافل نفتی بین المللی روبرو شد. علاوه بر ۵۰ نفر از مقامات وزارت نفت

## اعتراضات کارگران

\* در روز ۷ مهرماه کارگران شرکت تولیدی ایران جیکا، رشت، با اجتماع (تحصن) در مقابل استانداری گیلان خواستار دریافت حقوق عقب افتاده چهارماهه خود شدند. در این حرکت اعتراضی بیش از ۱۷۰ نفر شرکت داشتند. شرکت مذکور تولیدکننده پوشاک صادراتی است و اکثریت کارگران آن را زنان تشکیل می دهند. کارگران این کارخانه سه بار به استانداری مراجعه کرده و خواهان دریافت حقوق و مزایای عقب افتاده خود شده بودند اما این بار با عدم پیگیری خواستهایشان، دست به تحصن زدند.

\* کارگران شرکت فرش اکباتان روز دوشنبه ۲۰ مهر، با تجمع در مقابل ساختمان مرکزی شرکت در خیابان خالد اسلامبولی، خواستار دریافت حقوق و مزایای عقب افتاده خود، از اول فروردین تاکنون، شدند. شرکت فرش اکباتان عملاً در حالت تعطیلی قرار گرفته و عدم پرداخت حقوق به ۶۵۰ کارگر و کارمند و خطر اخراج آنها، علت این حرکت اعتراضی بوده است.

\* کار و کارگر نوشت: بیش از هزار نفر از کارگران پالایشگاه نفت آبادان پیش از آغاز اعتصاب غذایشان با ارسال نامه ای خطاب به ناطق نوری، خواهان رسیدگی به وضعیت آنان گردیده اند. همچنین کارگران پالایشگاه نفت اصفهان اعلام کرده اند که در صورت اخراج کارگران پالایشگاه آبادان، آنها در حمایت از این کارگران دست به اعتصاب خواهند زد.

کار و کارگر همچنین نوشته است: خطر ورشکستگی ۷۰ واحد تولیدی در استان فارس را تهدید می کند. در چنین صورتی انتظار می رود هشت هزار نفر از کارگران این استان بیکار گردند.

\* روزنامه کار و کارگر در شماره ۲۳ مهر، گزارش می دهد که مسئولان پالایشگاه نفت آبادان تصمیم گرفته اند ۱۴۰۰ نفر از کارگران این پالایشگاه را اخراج و به جای آنان یک شرکت پیمانکاری را جانشین آن سازند. هدف از این اخراجها را صرفه جویی ذکر کرده اند. براساس این گزارش، احتمال می رود که به دنبال این اخراجها یک اعتصاب گسترده در پالایشگاه نفت آبادان صورت گیرد.

\*\*\*\*\*

## تعطیل هفته نامه "نوید اصفهان"

دادستانی ویژه روحانیت اصفهان در اوایل مهرماه پرونده آقای فضل الله صلواتی مدیر مسئول هفته نامه "نوید اصفهان" را به اتهام "اقدام علیه امنیت داخلی کشور از طریق نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی و تبلیغ و ترویج از گروهها و جریانها

معاند و مخالف با مبانی نظام جمهوری اسلامی" در دادسرای شعبه یک مطرح و به رسیدگی آن پرداخت. به حکم دادستانی، تا زمان رسیدگی به این پرونده در دادگاه ویژه روحانیت مرکز، انتشار نشریه موقتاً متوقف شده است.

معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی طی نامه ای با اشاره به مفاد قوانین کشور، رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی را در حوزه اختیارات دادگاههای صالح و به صورت علنی و با حضور هیئت منصفه، دانست.

## توقف موقت انتشار "عصر ما"

به حکم دادگستری کل استان تهران، محمد سلامتی، مدیر مسئول نشریه "عصر ما" به اتهام توهین و نشر اکاذیب به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی و محرومیت شش ماه از انتشار نشریه "عصر ما" محکوم شد.

همچنین مهدی نصیری، مدیر مسئول ماهنامه "صبح" نیز به اتهام افترا نسبت به علی و کیلی، به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی و چهار ماه محرومیت از مدیرمسئولی ماهنامه صبح یا هر نشریه و روزنامه دیگر، محکوم گردیده است.

## تذکر به نشریه "آوای ساوه"

اداره کل مطبوعات داخلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی روز یکشنبه ۲۶ مهر اعلام کرد، به مدیر مسئول هفته نامه آوای ساوه به خاطر تخطی از قانون مطبوعات و چاپ یک ویژه نامه سینمایی غیراخلاقی به شدت تذکر داده است.

در تذکر اداره کل مطبوعات داخلی از محمد نبوتی خواسته شد برای جلوگیری از آثار سو انتشار این ویژه نامه در جامعه، اقدام کند. این ویژه نامه به سینمای مبتذل هند اهمیت ویژه ای داده و عمدتاً به معرفی هنرپیشه های هندی پرداخته است. محمد نبوتی مدیر مسئول هفته نامه آوای ساوه، نماینده مردم ساوه در مجلس شورای اسلامی است.

چندی پیش از مدیر مسئول هفته نامه آوای ساوه به دلیل چاپ عکسهایی از قسمت زنانه تجمع دوم خرداد در دانشگاه تهران و درج شعار (منافق حیا کن خاتمی را رها کن) در بالای عکس شکایت شده بود که هیئت منصفه وی را بدون هیچگونه تذکر تبریته کرد.

## مصاحبه مادر جلالی پور

به دنبال تعطیل کردن روزنامه توس و دستگیری چهار تن از مسئولین و نویسندگان این روزنامه، خانواده دستگیرشدگان اقدامات مختلفی برای اطلاع از وضعیت آنها و ملاقات مقامات مختلف برای آزادی دستگیرشدگان کرده اند. از تجمع در مقابل دفتر ریاست جمهوری تا مصاحبه با روزنامه ها. مادر جلالی پور، مدیرعامل شرکت "جامعه روز" تاکنون چندین بار با روزنامه ها مصاحبه کرده است. وی در مصاحبه ای در یکشنبه

۱۶ مهر، با روزنامه همشهری، گفت: "در ملاقاتی که اخیراً با وی در زندان داشتیم، شنیدم که کاغذ جلوی او می گذارند و می گویند باید علیه خودت مطالبی را بنویسی و امضا کنی. حمیدرضا نیز می گوید من نمی توانم به خودم تهمت بزنم و آن را امضا کنم. حمیدرضا استاد دانشگاه است. و اکنون در سلول انفرادی نگهداری می شود و از دادن کتاب و روزنامه به او دریغ می ورزند. حمیدرضا وکیل خواست و ما آقای حائری را معرفی کردیم. اما با وکیل بد برخورد شد. به وکیل گفتند باید روی شما تحقیق کنیم و به هر حال او را نپذیرفتند. حمیدرضا گفت که من در شرایط بد سلول انفرادی قرار دارم. به ما هتک حرمت شده. بیش از بیست روز است در سلول انفرادی هستیم و فشار روحی زیادی روی ما وجود دارد."

مادر جلالی پور گفت که در ملاقاتی که با خاتمی داشته، خاتمی به وی گفته است که در ملاقاتی که با خامنه ای داشته است، نظر وی بر این بوده که جلالی پور باید سریعاً آزاد شود.

\* انجمن روزنامه نگاران زن ایران اعلام موجودیت کرد. هیئت مؤسس این انجمن؛ حمیرا حسینی یگانه، ژاله فرامرزیان، جمیله کدیور، اشرف گرامی زادگان و پروانه محی می باشند. این انجمن از کلیه روزنامه نگاران زن برای عضویت و همکاری دعوت نموده است. در اولین بیانیه، بر تقویت و تثبیت هرچه بیشتر آزادیهای مشروع، تحکیم جامعه مدنی در راستای اهداف رژیم جمهوری اسلامی و... تاکید شده است.

## "منطقه آزاد سراسری!"

\* وزیر کار و امور اجتماعی در گردهمایی شوراهای اسلامی کار استان تهران دوشنبه ۲۷ مهر با انتقاد از واردات بی رویه کالا گفت: امروز سراسر کشور به عنوان منطقه آزاد عمل می کند به گونه ای که ورود اجناس خارجی عرصه را برای تولید داخلی تنگ کرده است. وی گفت: در حالی که صنعت و شاغلان صنعت با مشکل مواجه هستند، ۵۴ نوع عوارض از واحدهای تولیدی دریافت می شود که این لطمه بزرگی بر بخش تولید وارد می کند.

دبیرکل خانه کارگر خاطرنشان ساخت بخش بازرگانی کشور به جای همکاری با تشکیلات کارگری برای حمایت از تولید ملی در صد لغو قانون کار به عنوان قانون حمایتی است.

محبوب همچنین به قانون بازنشستگی پیش از موعد کارگران که برای مدت شش ماه در مجلس شورای اسلامی مسکوت مانده است اشاره کرد و گفت: تصویب این قانون به کاهش نرخ بیکاری در کشور کمک می کند. وی از گروههایی که همراه خواستار تغییر قانون کار هستند خواست با بررسی دقیق و کارشناسانه به رفع مشکلات اساسی واحدهای تولیدی که بخشی از آن را مسایل مدیریتی تشکیل می دهد بپردازند.

## کسری بودجه عظیم سال جاری

ریس سازمان برنامه و بودجه لایحه اصلاح قانون بودجه سال ۱۳۷۷ را به مجلس ارائه کرد که یک فوریت آن به تصویب رسید. وی ضمن اعلام رقم کسری بودجه که بالغ بر ۱۸۹۳ میلیارد تومان است برای جبران این کسری خواستار تصویب پنج راه حل ارائه شده در قالب تبصره های لایحه مذکور از سوی مجلس شد.

براساس لایحه داده شده به مجلس کسری بودجه از طریق فروش اوراق مشارکت، پیش فروش نفت خام به میزان یک میلیارد دلار، پیش فروش حج تمتع برای ۳۰۰ هزار نفر، از قرار هر نفر ۸ میلیون ریال، سه هزار میلیارد ریال صرفه جویی در هزینه های شرکت های دولتی و شش هزار میلیارد ریال استقراض از بانک مرکزی جبران خواهد شد. نجفی با اشاره به تاثیرات تورمی لایحه تقدیمی گفت: تمام سعی ما بر این بوده است که تورم جدیدی به اقتصاد کشور تحمیل نشود ولی تنها بخشی که از نظر تسوری ممکن است تورم را باشد استقراض از بانک مرکزی

است که اگر از نظر تئوریک ۶۰۰ میلیارد تومان استقراض را با توجه به ضریب افزایش پولی و حجم نقدینگی که در کشور وجود دارد حساب کنیم حدود ۴ تا ۵ درصد تورم ایجاد خواهد کرد که با هماهنگیهای لازم با بانک مرکزی امیلواریم این درصد تورم از این طریق که حساب ذخیره تعهدات را کمتر بدهکار کنیم، جبران نماییم.

وی در مورد ۳۰۰ میلیارد تومان صرفه جویی در هزینه های شرکت های دولتی گفت: ما تلاش کردیم طرحی در این زمینه تهیه کنیم که باعث ایجاد رکود در کار شرکت های دولتی نشود. مجلس قبلا طرحی ارائه داده بود که براساس آن ۹۵۰ میلیارد تومان از هزینه شرکت های دولتی کسر شود که ما با این طرح مخالفت کردیم. ما معتقد بودیم کاهش ۳۰۰ میلیارد تومان از هزینه این شرکت ها اثر توری نداشته و تاثیر نیز در فعالیت اصلی شرکت ها نخواهد داشت. رییس سازمان برنامه و بودجه در مورد شناسایی و انحلال شرکت های دولتی غیر ضروری و یا ادغام شرکت ها نیز گفت: براساس تبصره ۳۵ قانون بودجه سال جاری که بیشتر خواستار فروش سهام شرکت ها است کمیسیونی برای نظارت بر اجرای تبصره ۳۵ تشکیل شد و آیین نامه واگذاری شرکت ها در این کمیسیون تدوین و تصویب شد. امیلواریم از محل واگذاری شرکت ها ۶۵ میلیارد تومان در آمد عاید دولت شود.

نجفی گفت: به دلیل حساسیت جنبه های سیاسی و اجتماعی مربوط به واگذاری شرکت های دولتی آیین نامه آن با دقت تهیه و در آن پیش بینی شده که حداکثر امتیازات به کارگران داده شود.

وی در مورد تنظیم لایحه بودجه سال آینده و پیش بینی قیمت نفت گفت: در بودجه سال آینده قیمت نفت ۱۲ دلار پیش بینی شده است تا نوسان قیمت دخالتی در بودجه کشور نداشته باشد و در صورت افزایش قیمت نفت پیش بینی شده که سرمایه گذاریهای لازم صورت گیرد.

نجفی گفت: با پیش بینی قیمت ۱۲ دلار برای هر بشکه نفت، درآمدهای بودجه سال آینده بسیار کم خواهد شد و لازم است صرفه جویی جدی در بودجه جاری و عمرانی سال آینده پیش بینی شود.

رییس سازمان برنامه و بودجه یکی از راه های افزایش درآمد دولت را افزایش درآمد ملی مانند صادرات غیر نفتی ذکر کرد. نجفی در مورد درآمد تبصره ۹ قانون بودجه از محل فروش خدمت وظیفه سرپایزگی گفت: براساس این قانون آیین نامه اجرایی این تبصره باید توسط ستاد کل نیروهای مسلح تهیه و به مقام معظم رهبری ارائه شود و در صورت موافقت ایشان قانون اجرا خواهد شد. وی اظهار امیدواری کرد که ظرف یک ماه آینده با تعیین تکلیف این تبصره، پیش بینی ۱۰۰ میلیارد تومان درآمد دولت از این محل تحقق یابد.

فقدان امکانات، در ابتدای هر ماه برگزار کنند. اما جعفریه مدیر نشر ثالث و یکی از اعضای هیئت ریسسه تعاونی توزیع کنندگان کتاب تهران، که خود دست اندر کار اجرای طرح جمعه بازار کتاب است می گوید: گرچه این کار به لحاظ اقتصادی و هزینه ای که بر دوش متولیان آن می نهد، صرفه آنچنانی ندارد اما در طی همین مدت کوتاه نتایج مثبتی به همراه داشته است. وی می افزاید: در یک نظرسنجی نمونه ای متوجه شدیم که درصد استقبال کنندگان از نمایشگاهها در پارکهای تهران در زمره افرادی هستند که در طول زندگی شان به کتابفروشی سر زده اند. وی که در هفته گذشته در پارک فداییان اسلام (منطقه خاران)، چادر نمایشگاه را برپا کرده بود، به فقر فرهنگی این ناحیه اشاره کرده و می افزاید تا شعاع ۵۸۰ کیلومتری منطقه هیچ کتابخانه ای به چشم نمی آید.

در میان نظرات موافق و مخالف باید اعتراض چند کتابفروش را نسبت به این اقدام نیز منعکس کرد. آنها معتقدند با این اقدام توزیع کنندگان اندک رصق مانده در کتابفروشیها نیز از تن به در می رود. در حالی که توزیع کنندگان و مسئولان برپایی معتقدند نمایشگاه کتاب در پارکها، طرحی کوتاه مدت است که هدف آن روانه کردن کتابخوانهای تازه، در آینده نه چندان دور، به کتابفروشیها است.

طرح مخالف نیست اما اجرای هفتگی آن را با امکانات و تواناییهای موجود، سخت و دشوار می بیند، وی دشواریهای کار را چنین برمی شمرد: الان زمان حضور مردم در پارکها سپری شده است، فضایی که در اختیار ما برای زدن چادر اختصاص می یابد، در موقعیت نامناسبی قرار دارد که کمتر مردم به آن تقاطع می آیند. تبلیغات صدا و سیما نیز در محل پارک بسیار ضعیف و اندک است.

عین اللهی یکی دیگر از اعضای اصلی اتحادیه که مسئول این ستاد در پارک شهر بود در این باره می گوید: مردمی که به پارک می آیند، کتابخوان و علاقمند صرف به کتاب نیستند، بلکه یک گروه افرادی هستند که استعداد و توانایی آن را دارند که به مانند هر شخص دیگری به کتابخوانی بالفعل تبدیل شوند، لذا اتحادیه در صدد آن است تا افراد بی تفاوت نسبت به کتاب را به افراد بالقوه و افراد شیرازی رییس اتحادیه ناشران و کتابفروشان گرچه این طرح را به حال کتاب و کتابخوانی مفید می داند اما معتقد است اجرای هفتگی آن، حساسیت را در میان مردم و اهل کتاب از بین می برد و نیز تنها روز تعطیل، ناشران و کتابفروشان تهران را از آنها می ستاند. اتحادیه ناشران و کتابفروشان در نامه ای که برای مرکز روابط فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارسال کرده اند، از آنها خواسته اند تا جمعه بازار کتاب را به دلیل

### برپایی جمعه بازار در پارکهای تهران

به گزارش روزنامه همنهبری از حدود اوایل شهریورماه، و برای آشنا کردن بیشتر مردم با کتاب، طرح جمعه بازار کتاب در شش پارک بزرگ تهران به اجرا درآمد. این طرح با پیشنهاد شبکه پنج صدا و سیما و با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی توسط شرکت تعاونی، توزیع کنندگان کتاب تهران برگزار شد و تاکنون و به تفاریق در پارکهای مهم تهران اجرا می شود. در هفته اول به دلیل تبلیغات مناسب تلویزیونی، شهروندان تهرانی استقبال گسترده ای از این نمایشگاه به عمل آوردند اما با کنار کشیدن و مسکوت نهادن تبلیغات سیما، و نیز فرارسیدن فصل پاییز و خلوت شدن پارکها، استقبال از این نمایشگاهها دچار فترت شده است.

ابراهیم کریمی مدیر بخش کتاب گزیده و یکی از اعضای شرکت تعاونی توزیع کنندگان کتاب تهران، علت اصلی برگزاری این نمایشگاه را آشنایی بیشتر مردم با کتاب ذکر می کند و می افزاید: در گذشته مردم به سمت کتابفروشیها می آمدند اما با اجرای این طرح کتابها به سمت محلهایی که مردم تجمع حاصل می کنند، می رود. امکان دارد در هفته های اول کتاب کم به فروش رود و حتی نصیب ما جز هزینه و زیان چیزی نباشد اما ما اعتقاد داریم که نتایج مثبت این طرح در درازمدت آشکار می شود. دادوی پور یکی از اعضای هیئت ریسسه اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران گرچه با اصل



## تنشج در نشست دانشجویان دانشگاه علم و صنعت

روز یکشنبه ۵ مهرماه برنامه‌ای با عنوان "نشست سیاسی دانشجویان" از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت برگزار شد. در میان سخنرانها، یکی از دانشجویان پشت میکروفون رفته و سخنانی در دفاع از "نهضت آزادی" و لزوم برگزاری انتخابات آزاد و غیره بیان کرد. به گزارش روزنامه‌ها، به دنبال این سخنرانی، مجری برنامه پشت میکروفون رفته و به توضیحاتی بر ضد "نهضت آزادی" پرداخت. در این بین ظاهراً برخی از حاضران در جلسه برای گرفتن سخنران فوق و احتمالاً ضرب و شتم وی، به سمت وی یورش می‌آوردند که وی نیز با فریاد تقاضای کمک نموده و از مهلکه می‌گریزد. عصر همان روز عده‌ای که خود را وابسته به نهاد نمایندگی و بسیج دانشجویی معرفی می‌کردند، با تجمع در مقابل ساختمان ریاست دانشگاه و با دادن شعارهایی علیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه، خواستار انحلال این انجمن و اخراج برخی از دانشجویان وابسته به آن شدند. سپس این عده در داخل مسجد دانشگاه جمع شدند و مسئول دفتر نهاد نمایندگی ولی فقیه آنها را در پیگیری خواسته‌هایشان تشویق کرد.

## اجتماع "جامعه" اسلامی دانشجویان "در مقابل دانشگاه تهران"

جامعه اسلامی دانشجویان روز دوشنبه ۱۳ مهرماه با برپایی یک اجتماع، خواهان اصلاح پیش نویس آیین‌نامه جدید فعالیتهای اسلامی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دانشگاهیان شد. طرفداران این تشکل دانشجویی در اجتماع خود در مقابل در شرقی دانشگاه تهران، به آیین‌نامه جدید تشکلهای دانشجویی اعتراض کردند. شهاب اسفندیاری، عضو شورای مرکزی و دبیر جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه هنر به عنوان سخنران این اجتماع گفت: در آیین‌نامه جدید دادگاهها و محاکمه‌هایی برای مقابله با فعالیت برخی تشکلهای و حتی مجازات آنها، پیش‌بینی شده که این امر برخلاف قانون اساسی است. وی مدعی شد با تغییر رؤسای ۵۹ دانشگاه، کودتای خزنده‌ای با هدف حذف نیروهای خط امام در دانشگاهها آغاز شده است.

دبیر جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه هنر همچنین به آنچه که آن را (تفتیش عقاید در دانشگاه) عنوان نمود، به شدت اعتراض کرد. عبدالصالح جعفری، عضو شورای مرکزی و دبیر جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی تهران نیز در این اجتماع به نقد پیش‌نویس آیین‌نامه جدید فعالیتهای اسلامی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دانشگاهیان پرداخت. تجمع طرفداران جامعه اسلامی دانشجویان پس از حدود یک ساعت، با شعارهای "استبداد و انحصار

دشمن دانشگاه است جنبش دانشجویی از هر دو بیزار است" پایان یافت.

## اعتراض جمعی از دانشجویان بورسیه وزارت نیرو در غرب کشور به وضعیت نامطلوب خوابگاههای دانشجویی

هشتاد نفر از دانشجویان بورسیه وزارت نیرو که در مجتمع سازندگی و آموزش غرب (وابسته به وزارت نیرو) مشغول به تحصیل می‌باشند، دوشنبه ۱۳ مهر در تجمع در محل آموزشی به وضع نامطلوب رفاهی و بهداشتی خوابگاههای آموزشکده محل تحصیل خود اعتراض نمودند. مهندس بنی اردلان رئیس مجتمع سازندگی و آموزش غرب ضمن ابراز ناخروستی از وضعیت خوابگاه دانشجویان، این خوابگاهها را محل موقت اسکان دانشجویان اعلام کرد و گفت: حداکثر تا بیستم مهرماه خوابگاه اصلی دانشجویان که فعلاً در دست تعمیر می‌باشد، آماده و به دانشجویان تحویل خواهد شد. اعتراض کنندگان این گفته رئیس مجتمع را وعده‌ای تکراری و بی اساس دانستند و خواستار رسیدگی مسئولین ذیربط در وزارت نیرو به این مشکل شدند.

## در راهروهای مجلس

به نوشته روزنامه همشهری، تعدادی از نمایندگان جناح راست در صدد جمع آوری امضا برای استیضاح مظفر، وزیر آموزش و پرورش، هستند. رئیس کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی درباره "برنامه‌های آن وزارتخانه در برابر نقشه‌های شوم فرهنگی دشمنان و تهاجم گسترده فرهنگی، هنری و سیاسی آنان به اصول و ارزشهای نظام جمهوری اسلامی ایران و موارد دیگر" پرسش کرده است. انتظار می‌رود که مهاجرانی برای پاسخ به این سئوالها به جلسه علنی مجلس فراخوانده شود.

## آیت الله مهدوی کنی:

آزادی را تا جایی که مسئولیت از بین نرود، باید به حداقل رساند.

خطیب جمعه تهران، در بخشی از خطبه به بحث "آزادی" پرداخت و افزود: بحثهایی که اکنون در جامعه درباره "آزادی و قانون و دین" در جریان است، به شرط آن که شعاری نباشد و جنبه تحقیقی داشته باشد، بسیار مطلوب است.

وی گفت: اکنون سه دیدگاه درباره آزادی در کشور وجود دارد: دیدگاهی که آزادی را اصل و قانون و دین را در مرحله بعدی آن می‌داند، نظریه‌ای که آزادی و دین را هم‌تراز و هم‌سنگ می‌پندارد و دیدگاهی که معتقد است دین و مسئولیت در برابر خدا اصل است و آزادی وسیله‌ای است برای پیاده کردن دین.

مهلوی کنی با اشاره به این که مقصودش از آزادی، آزادی حقوقی و سیاسی است، و نه آزادی فلسفی،

اضافه کرد: من قول آخر را قبول دارم، در مکتب ما، این آزادی بعد از مسئولیت است. آزادی را تا آنجا که مسئولیت از بین نرود، باید به حداقل رساند.

## افزایش جایزه قتل سلمان رشدی

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت که حاج شیخ حسن صانعی در سخنرانی دیروزش در مشهد گفت تعیین این جایزه برای ۱۵ خرداد انتخاب بزرگی است و این حکم نه تنها کم‌رنگ نشده بلکه ۳۰۰ هزار دلار دیگر به این مبلغ اضافه شده و به ۲/۸ میلیون دلار رسیده. افزایش جایزه در زادروز تولد حضرت زهرا و خمینی صورت گرفته است. افزایش ۳۰۰ هزار دلار به جز مبلغی است که دانشجویان حزب الله به عنوان جایزه اعلام کرده بودند. (۳۳۳ هزار دلار مبلغ تعیین شده از سوی دانشجویان حزب اللهی).

\* یک میلیارد ریال دیگر بر جایزه قتل سلمان رشدی افزوده شد. اتحادیه حزب الله دانشجویان با انتشار نامه‌ای خطاب به کمال خرازی، وزیر خارجه رژیم، نوشته‌اند که از سخنان وی با همتای انگلیسی‌اش عمیقاً نگران و شرمگین گردیده‌اند و برای جبران این خطا جایزه یک میلیارد ریال را به طور جداگانه به عنوان جایزه قتل سلمان رشدی پرداخت خواهند نمود و خود نیز آماده اجرای این فتوا هستند. مبلغ تعیین شده از سوی اتحادیه حزب الله دانشجویان معادل ۳۳۳ هزار دلار است

\* طاهری، امام جمعه اصفهان، کانیداتوری خود را برای مجلس خبرگان، به علت عدم تأیید افرادی نظیر نوری و خوئینی‌ها از طرف شورای نگهبان، پس گرفت و استعفا داد. جنتی در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان در ارتباط با اختلافات میان جناحهای مختلف حکومتی عنوان نموده بود که باید افراد معتدل جناحها با یکدیگر توافق کنند و کنار بیایند. عناصر افراطی در هر جناح مانع توافقات هستند.

\* حداد عادل، که عنوان رئیس فرهنگستان زبان فارسی را یدک می‌کشد، با حمله به نویسندگانی که به انقلاب اسلامی متعهد نیستند عنوان داشت که ما در ادبیات داستانی ضعیف هستیم و در داستان کوتاه هم ضعیف هستیم و باید براساس توحید و اسلام ارزشهای اسلامی را در آثار ادبی انعکاس داد چرا که اگر این کار نشود عرصه هنرهای نمایشی نیز ضعیف می‌گردد.

وی وظیفه پیشبرد این خط و خطوط اسلامی در ادبیات ایران را به عهده شاعران و نویسندگان منزه و دارای عفت می‌داند. تو خود بخوان حدیث مفصل از این... داستان هنرمندان اسلامی ایران را.

## انتشار آثار غزاله علیزاده

به نوشته مجله آدینه، نشر توس اقدام به انتشار آثار غزاله علیزاده خواهد کرد. مجموعه داستانهای کوتاه به نام "تالارها" و رمان بلند "شبهای تهران" (که تاکنون منتشر نشده اند) تا بهمن ماه امسال چاپ و منتشر خواهد شد. علاوه بر این چند یکار دیگر وی؛ "دو منظره"، "سفر ناگذشتنی"، و "خانه آدرسیها" هم در این فاصله تجدید چاپ خواهد شد.

## انتشار دو نشریه جدید

\* ماهنامه اجتماعی - فرهنگی اندیشه جامعه، به سردبیری محمدرضا عاشوری منتشر شد. این ماهنامه بیشتر به مسایل اجتماعی پرداخته و در اولین شماره آن مقالاتی چون "جامعه شناسی انتخابات"، "مطالعه جامعه شناختی اعتصابات کاری در سالهای ۷۲-۶۸ در تهران"، "انقلابهای طبقه متوسط در جهان سوم" و...

\* نشریه لوح، به سردبیری محمد قائم، مترجم و روزنامه نگار آغاز به کار کرد. این نشریه به صورت ماهنامه منتشر می شود و در اولین شماره آن مقالاتی به قلم نصرالله کسرایان، کاظم کردوانی، ... آمده است.

## ما خواستار آزادی فوری نویسندگان دستگیر شده هستیم!

امروز ظهر، دوباره رژیم منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، کاظم کردوانی و محمدجعفر پوینده را دستگیر کرده است. دو روز پیش نیز، این چهار تن، به دنبال انتشار منشور کانون نویسندگان، ساعت یک باصداد روز جمعه دستگیر شده و بعد از ۲۴ ساعت بازجویی و تهدید آزاد شده بودند.

ماموران رژیم به نویسندگان فوق اخطار داده بودند که در صدد فعال کردن کانون نویسندگان برنمایند، از نظر جمهوری اسلامی، کانون نویسندگان یک سازمان زیرزمینی و غیرقانونی است و اقدام آنها در فعال کردن کانون، یک عمل خرابکارانه تلقی خواهد شد.

ما بازداشت منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، کاظم کردوانی و محمدجعفر پوینده را ادامه اقدامات اخیر حمله به مطبوعات، توقیف روزنامه ها و نشریات متعدد، از جمله مجله وزین و مستقل جامعه سالم، با هدف مختنق ساختن هرچه بیشتر جامعه می دانیم.

ما خواستار آزادی فوری نویسندگان دستگیرشده، اعتراض همه نیروهای آزادیخواه و رسانه های ارتباط جمعی، علیه اقدامات سرکوبگرانه اخیر رژیم علیه مطبوعات و نویسندگان و دفاع از آزادی عقیده و بیان در ایران هستیم.

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

۱۲ مهرماه ۱۳۷۷ / ۵ اکتبر ۱۹۹۸

## نامه سرگشاده

به دبیرکل سازمان ملل متحد برای جلوگیری از وقوع جنگ بین دو رژیم ایران و افغانستان

بیش از شصت سازمان، انجمن، نهاد و کمیته ایرانی و افغانی با ارسال متن زیر به دبیرکل سازمان ملل، نگرانی خود را از وقوع جنگ بین ایران و افغانستان ابراز کردند. متن مذکور در زیر از نظر خوانندگان می گذرد:

## عالیجناب

همانطوری که اطلاع دارید، رژیم اسلامی حاکم بر ایران قصد دارد جنگ ویرانگری را بر مردم ایران و افغانستان تحمیل نماید. صف آرای نظامی ایران در مرزهای غربی افغانستان به دنبال افزایش تنش میان دولت مذهبی حاکم بر ایران و مرتجعین جنایتکار طالبان در افغانستان در چند ماهه گذشته، صورت می گیرد. رژیم ایران تصمیم دارد مقاصد جنگ طلبانه خود را با کشته شدن ۱۱ کارمند کنسولگری این رژیم در منطقه مزارشریف افغانستان توسط طالبان مرتبط نماید. نقش رژیم ایران در جنگهای داخلی افغانستان و حمایت این رژیم از گروهبندهای مرتجع طرفدار خود بر کسی پوشیده نیست. قربانیان واقعی این جنگ، میلیونها انسان رنجیده ایرانی و افغانی خواهند بود که هیچ نقش و منافعی در آن ندارند.

\*\*\*\*\*

\* در مسابقات والیبال جوانان آسیا که در ایران برگزار گردید، تیم والیبال جوانان ایران به مقام اول این مسابقات رسید. طبق گزارش بی. بی. سی، برای اولین بار قریب دو هزار نفر زن و دختران در ورزشگاه آزادی نظاره گر این مسابقات بوده اند. محمدرضا یزدانیان، ریس فدراسیون والیبال گفت: تیم والیبال ایران حدود ۱/۵ تا ۲ سال را در اردوی ورزشی به سر برده اند.

## بلون شرح

روزنامه جمهوری اسلامی، سه شنبه ۲۱ مهرماه: "در خلال برگزاری نهمین دوره مسابقات والیبال جوانان آسیا که در سالن والیبال مجموعه ورزشی آزادی تهران انجام می شود، چشممان به حضور بانوان در سالن روشن شد! حال نمی دانیم آیا سیاستهای باز! به سازمان تربیت بدنی هم رسوخ کرده است یا خیر؟ آیا هنوز فرهنگ تماشاگران ما همان فرهنگ اصیل و انقلابی که ما همواره شعار آن را می دهیم می باشد؟ آیا ورود بانوان به مسابقات مردانه مغایرت با شئون اسلامی جامعه ما ندارد؟ و آیا این خود بدعتی نمی شود تا بانوان در مسابقات رشته های مختلف مردان حضور داشته باشند؟ آیا نگاه کردن زنان به بدن عریان ورزشکاران اشکالی ندارد؟ و آیاهای دیگر..."

## خبرهای کوتاه

دو دانش آموز خرمشهری عصر چهارشنبه ۸ مهر بر اثر انفجار بقایای ماسوره یک گلوله توپ زخمی و راهی بیمارستان شدند. این دو گفته اند که ماسوره ها را در کنار خیابانهای شهر خرمشهر پیدا کرده اند. بازی این نوجوانان با ماسوره ها در مقابل مدرسه خود، باعث انفجار این مواد و قطع سچ دست یکی از دانش آموزان و آسیب به یک چشم و ساعد دست راست دیگری شده است.

\* دادگاه تجدیدنظر هلموت هوفر بازگان آلمانی، حکم اعدام وی را مورد تایید مجدد قرار داده است. ملک هوشنگ قهاری وکیل مدافع نامبرده گفت در برابر اعلام این حکم شگفت زده شده است. قرار است دیوانعالی عدالت ظرف بیست روز آینده حکم نهایی هوفر را اعلام کند. وی ده ماه پیش محکوم به اعدام گردیده بود.

\* به دنبال بارندگیهای روزهای اخیر در استان گیلان، ۱۳ نفر در مناطق مختلف این استان (۴ نفر رضوانشهر، ۴ نفر کوه نور؛ در رحمت آباد، ۴ در رودسر و یک نفر در امامزاده ابراهیم) کشته و هشت نفر دیگر مجروح گردیده اند. به دنبال این بارندگیها دهها روستا در محاصره آب قرار گرفته و

\* به نوشته روزنامه های تهران، از این ببعد زنانی که به تنهایی قصد سفر دارند، در واگنهای مخصوص زنان خواهند نشست.

## دادگاه چهار نشریه

مدیران مسئول چهار نشریه اطلاعات هفتگی، صبح ورزش، آئینه و صبح خانواده روز دوشنبه ۴ آبان در دادگاه مطبوعات محاکمه شدند.

نیروی زمینی ارتش از مجله اطلاعات هفتگی به دلیل چاپ مطلبی با عنوان 'خدمت سربازی مفید و مقدس یا ...' شکایت کرده بود. احمدرضاعابد زاده، دروازه بان تیم فوتبال پیروزی از جلیل رضائی مدیر مسئول نشریه صبح ورزش به اتهام اهانت و افترا، محسن صفائی فراهانی رئیس فدراسیون فوتبال نیز از جلیل رضائی مدیر مسئول نشریه آئینه به دلیل نشر اکاذیب و اهانت شکایت کرده بود. از فردوسی پور مدیر مسئول نشریه صبح خانواده به اتهام نشر اکاذیب و اهانت شکایت شده بود.

جلال رضائی مدیر مسئول نشریه صبح و ورزش و آئینه از عابدزاده عذرخواهی کرد. فردوسی پور نیز از محمد حسین فانی شاکی نشریه عذرخواهی کرد. اعضا هیات منصفه دادگاه مطبوعات پس از شور مدیران مسئول هر چهار نشریه را مجرم شناختند ولی آن هارا مستحق تخفیف دانستند. همچنین هیات منصفه پیرامون شکایت سازمان انرژی اتمی ایران از احمدملازاده مدیر مسئول نشریه 'فرهنگ توسعه' به اتهام افترا و اهانت رسیدگی و شکایت را وارد ندانستند.

## توسعه اختیارات مجلس

به گزارش روزنامه همشهری در ادامه درگیری بین جناح های حکومت، اکثریت مجلس در تکاپوی آن است تا با تصویب طرح جدیدی در مجلس، امکانات خود را برای به زیر سوال کشیدن هیئت دولت و استیضاح وزرا بیشتر کند.

بنا به این طرح هرگاه کمیسیون اصول ۸۸ و ۹۰ مجلس نسبت به یک وزیر سه بار سوالات انجام شده از سوی نمایندگان را وارد بداند و جواب وزیر را قانع کننده تشخیص ندهد، آن وزیر برای ادامه کار، باید پس از ده روز از مجلس مجدداً رای اعتماد بگیرد.

با توجه به این که نمایندگان طبق قانون در هر زمان حق استیضاح وزرا را دارند، این طرح جدید به نظر بی مورد و غیرضروری است. یکی از نمایندگان پیشنهاد کننده این طرح در پاسخ سوال خبرنگار همشهری، که چرا از اهرم استیضاح استفاده نمی کنید، پاسخ داد که: 'استیضاح بار سیاسی و جناحی دارد در حالی که این راه سروصدایی ایجاد نمی کند'. و در مقابل این سوال که چه توجیهی برای برکناری یک وزیر دولت در برابر سه پرسش محلی و منطقه ای دارند نماینده فوق گفت: 'حالا ببینیم طرح چه می شود'.

به نظر می رسد هدف این طرح برکناری وزیرانی است که در جناح خاتمی هستند. استیضاح مستقیم این وزیران با واکنش در سطح جامعه روبرو می شود و به

لحاظ سیاسی به نفع جناح مخالف دولت نیست درگیری کردن وزرا به پاسخ کوبی به سوالات محلی و منطقه ای و نهایتاً کشاندن آنها به کسب رای اعتماد از مجلس بدون آنکه استیضاح مستقیماً مطرح شده باشد. می تواند جناح اکثریت مجلس را از بن بست کنونی خارج کند.

## انتخابات سراسری شوراهای شهر و روستا

بر طبق اطلاعیه وزارت کشور انتخابات شوراهای شهر و روستا، روز هفتم اسفند امسال در سراسر کشور برگزار می شود. بر طبق این اطلاعیه ثبت نام داوطلبان از روز دوشنبه هفتم تا روز یکشنبه سیزدهم دیماه خواهد بود. بر طبق این نامه انتخابات شوراهای، داوطلبین عضویت باید حداقل سواد خواندن و نوشتن داشته و هنگام ثبت نام حداقل ۲۵ سال داشته باشند و از یک سال قبل در محل اخذ رای ساکن باشند.

وزیر کشور پیش بینی کرده است که در این انتخابات بین ۸۰۰ تا یک میلیون نفر داوطلب شده که از بین آنها در حدود ۲۰۰ هزار نفر نماینده شوراهای شهر و روستا انتخاب خواهند شد.

## اعتراض جمعی دانشجویان

گروهی از دانشجویان دانشگاه های 'شهید بهشتی'، 'علامه طباطبائی' و 'الزهرا' با تجمع در مقابل نهاد ریاست جمهوری، خواستار لغو انتقال تحصیل کردگان موسسات غیر دولتی غیرانتفاعی نوع دوم به دانشگاه های دولتی شدند.

گروهی از دانشجویان دانشگاه قم در اعتراض به امکانات رفاهی و نحوه کارکرد مدیریت دانشگاه، در محوطه دانشگاه دست به تجمع زدند. به گفته دانشجویان، این دانشگاه با آئین نامه های خاص خود اداره می شود و هیچ ربطی به ضوابط دانشگاهی کشور ندارد. مدیران و مسئولین آن نیز تسلط و دانش کافی برای اداره یک مرکز آموزش عالی را ندارند.

## درگیری در دانشگاه بوعلی سینا

در ۱۴ مهرماه گذشته انتخابات شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه های بوعلی سینا و علوم پزشکی همدان برگزار شد. پس از انتخابات اعضای سابق شورای مرکزی به نتیجه انتخابات اعتراض کرده و از تحویل مهر و وسایل انجمن به شورای جدید خودداری کردند. بنا به گفته رئیس دانشگاه هر دو گروه مدعی شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه های مذکور هستند و ظاهراً انجمن سابق سعی می کند بابرگزاری مراسم گوناگون اثبات وجود کند.

## اعتراض به حضور زنان تماشاچی در مسابقات مردان

روزنامه جمهوری اسلامی، اعلامیه ای با امضا جمعی از دانشجویان دانشگاه تربیت معلم، در اعتراض به حضور زنان و دختران در مسابقات والیبال مردان آسیا رانتهتر کرده است.

در این اعلامیه آمده است: ... شاهد بودیم که عده ای از نمایان بی بند و باری وعده ای از دوستان ناآگاه در پوشش حمایت از ورزش بانوان و آزادی، به مبارزه با ارزش های اسلامی و انسانی برخاسته و بابتی توجیهی درخور تامل، تعدادی از خواهران این دانشگاه را برای تماشای مسابقات والیبال قهرمانی جوانان آسیا... به ورزشگاه آزادی منتقل کردند...

لذا ما اعتراض خویش را به شرح زیر اعلام می کنیم: ۱- حضور زنان و دختران را در ورزشگاه آزادی با هر عنوان و اسم جهت تماشای مسابقات والیبال قهرمانی آسیا محکوم می کنیم

۲- ناراضی هستیم خود را از عوامل برگزاری این مسابقات و مقامات مسئول ورزشی شدیداً اعلام می داریم و خواستار پیگیری و پاسخگویی آنها هستیم...

## آزادی دستگیر شدگان روزنامه توس

شمس الواعظین سردبیر نشریه توس، آخرین نفر از چهارتن بازداشتی روزنامه توس، شب چهارشنبه با قرار وثیقه از زندان خارج شد. وی همراه با سه تن دیگر از مسئولین روزنامه ۲۵ شهریور به حکم دادگاه انقلاب بازداشت شدند و روزنامه توس توقیف شد.

قبل از شمس الواعظین، جوادی حصاری صاحب امتیاز روزنامه و ابراهیم نبوی از نویسندگان آن روز چهارشنبه آزاد شده بودند. حمید رضا جلالی پور نیز ده روز قبل در پی ملاقات مادرش با خامنه ای از زندان آزاد شد.

شمس الواعظین در مصاحبه با خبرنگاران گفت که مدت ۲۴ روز در زندان انفرادی به سر برده که ۲۳ روز آن بیه حکم دادستانی انقلاب بود و روز آخر به درخواست خود وی در مورد شرایط زندان وی گفت که رفتار در زندان با وی خوب بود و تنها فشار روانی ناشی از زندان انفرادی وی را آزار می داد. در مورد اتهاماتش گفت که اتهام وی اخلال در امنیت ملی بود ولی با جوی هاعمدتا حول مطالب روزنامه های جامعه و توس بود.

وی گفت که گفتگو راباقوه قضایی در دو محور ادامه خواهند داد. یک محور عمل غیر قانونی بازداشت و توقیف روزنامه توس، محور دوم زیان های مالی ناشی از این اقدام.

ابراهیم نبوی نیز قبلاً در مصاحبه ای گفته بود که در زندان با وی برخورد خوبی شده است. جمعا ۲۷ روز در بازداشت انفرادی و بقیه را در بازداشت جمعی بوده است. اتهام وی اقدام علیه امنیت کشور بوده است.

## یادداشت توضیحی محسن یلفانی

در پی مصاحبه ای که نشریه مسا بمناسبت صدمین سال تولد برتولد برشت با آقای محسن یلفانی داشت، آقای باقر مؤمنی طبعی مطلبی با عنوان "برشت و نسل انقلابی سال های پنجاه" که در شماره ۵۲ چاپ شد، یادآوری "نکاتی" را لازم دانسته بودند. در این شماره، آقای یلفانی به این "نکات"، پرداخته اند.

### دوستان گرامی نشریه "اتحاد کار

دوست ارجمند من آقای باقر مؤمنی، در مطلبی با عنوان "برشت و نسل انقلابی سالهای پنجاه" (شماره ۵۲، مرداد ۱۳۷۷)، دو نکته از حرفهای مرا درباره برشت (شماره ۵۰، خرداد ۱۳۷۷) نادرست دانسته و برای جلوگیری از "سو تفاهم و القا اطلاعات ناقص یا غلط در خوانندگان، به آنها اشاره کرده و توضیحاتی داده اند.

من به سهم خود از توجه ایشان تشکر می کنم. به خصوص که ایرادها و انتقادهایشان را با درسها و آموزه های پرآموزشی درباره مارکسیسم همراه کرده و مرا عمیقاً رهین منت خود نموده اند. طبعاً، به عنوان یک شاگرد مخبط، که فرق بین "مشی سیاسی" و "جهان بینی" را هم نمی داند، جوابی در برابر ایشان ندارم. فقط، با سو استفاده از حوصله خوانندگان شما، جسارتاً از ایشان تقاضا می کنم یک بار دیگر، و این بار با نظر ارفاقی، ورقه امتحانی بنده را مرور کنند. بدین ترتیب، شاید قبول کنند که در حرفهای ناچیز بنده هیچ نکته یا اشاره ای که حاکی از "بی اعتمادی یا سست اعتقادی" برشت به مارکسیسم و احزاب کمونیست و نیروهای چپ

باشد، وجود ندارد. و اگر به "رابطه بسیار پیچیده و پر مسئله" او با مارکسیسم و احزاب کمونیست اشاره کرده ام، منظورم، درست برخلاف آنچه دوست دانشمندم استنباط کرده اند، نشان دادن تندرویهای اوست، که چنان که توضیح داده ام، باعث شده بود او را در عقاید مارکسیستی اش از سپاپ هم کاتولیک تر بدانند.

در اینجا، باز هم با سو استفاده از فرصت، یادآوری می کنم که "اعتقاد و وفاداری" برشت به مارکسیسم و احزاب کمونیست و نیز به اردوگاه سوسیالیسم آن زمان، از کفر ابلیس هم مشهورتر است. بنابراین شاگرد مخبطی مثل حقیر که حتی نمی داند "یک مارکسیست یک متفکر است و یک متفکر معمولی هم که زندانی دگمهای خود باشد نیست"، چگونه جرئت می کند به او نسبت "بیوفایی" به مارکسیسم بدهد؟ همگان می دانند که در سالهای آخر دهه سی، هنگامی که بسیاری از دوستان و همکاران برشت در اتحاد شوروی سر به نیست شدند، او - حتماً به عنوان مارکسیستی که "یک منتقد و نه یک خشک باور خشک مقدس" است - چنان در اعتقاد خود به اردوگاه سوسیالیسم و رهبر بلامنازع آن راسخ بود که کمترین واکنشی از خود نشان نداد و کوچکترین سئوالی مطرح نکرد. بعدها نیز، هنگامی که در آلمان شرقی مستقر شد جایزه استالین را با میل و رغبت هرچه بیشتر پذیرفت و در جریان شورش کارگران برلین شرقی در ۱۹۵۳ - باز هم حتماً به عنوان مارکسیستی که "درگیری داشتن با دگمها و گسیختن بندهای کلاسیک و سنتی شده" خصلت اصلی اوست - جز ارسال نامه ای برای ابراز وفاداری به والتر اولبریخت، کار دیگری نکرد...

با این توضیحات گمان می کنم دوست ارجمند من خاطر جمع شده باشند که من به هیچوجه قصد

جسارت به "اعتقاد و وفاداری" برشت به مارکسیسم و احزاب کمونیست نداشته ام.

با توجه به علاقه و وسواس آقای مؤمنی به رعایت مستندات تاریخی اشاره به یکی دو نکته دیگر را هم که در مطلب ایشان آمده، بیفایده نمی دانم: ایشان نوشته اند: برشت برای اولین بار با "زندگی گالیله" اش در ایران شناخته شد. "این نمایشنامه، در سال ۱۳۴۳ انتشار یافت. در حالی که یک سال قبل از آن دو نمایشنامه "آموزشی" "آن که گفت آری، و آن که گفت نه" و "استثنا و قاعده" به ترجمه به آذین در "کتاب هفته" چاپ شده بودند. آقای مؤمنی نوشته اند "تا آنجا که من می دانم در این زمان از سه نمایشنامه ای که یلفانی به عنوان "ضعیفترین و ناموفقترین" نام می برد، تنها "استثنا و قاعده" به زبان فارسی ترجمه شده بود... و آن دوتای دیگر ("اقدامات انجام شده" و "مادر") نیز آقدر مورد بی اعتنائی واقع شده بودند که هیچ مترجمی حاضر نشده بود دست به ترجمه آنها بزند و یا اگر هم کسی آنها را ترجمه کرده است کمتر کسی از میان مبارزان و علاقمندان فعالیت های کمونیستی در ایران از وجود آنها باخبر شده است."

توضیح این که نمایشنامه "مادر" در سال ۱۳۵۱ به ترجمه منیژه کامیاب و حسن بایرامی به وسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شد. نمایشنامه "اقدامهای انجام شده"، ابتدا به ترجمه رضا هیرمندی به وسیله انتشارات روزبهان، و بعداً به نام "تدبیر" به ترجمه بهرام حبیبی، در سال ۱۳۵۷ به وسیله انتشارات تیر منتشر شد. همین نمایشنامه در "مجموعه نمایشنامه های آموزشی" در سال ۱۳۵۹ به وسیله انتشارات خوارزمی نیز منتشر شد.

با تشکر، محسن یلفانی - شهریور ۱۳۷۷

\*\*\*\*\*

به عضویت حزب کمونیست پرتغال درآمد و به مثابه یکی از فعالین کمونیست مطالب متعددی را به رشته تحریر درآورد. خوزه به خاطر تضادی که با کاتولیسیسم داشت کتاب برجسته "انجیل بعد از عیسی مسیح" را به نوشتار درآورد. کتابی بی نظیر که از نظر به کارگیری زبان نوشتاری از زیباترین کارهای قلمی قرن به شمار می رود.

خوزه در شصت سالگی رمان "خاطره" (در سال ۱۹۸۲) را که داستان عشقی عمیق میان یک سرباز تهیدست و یلیسوندا را به رشته تحریر درآورد. در این کتاب همانند کتاب "امید در آتخو" به زندگی کارگران کشاورزی نگاهی عمیق کرده است و تجربه فاشیسم در دوران سالانزار را در کتاب "سالمرگ ریکاردو رایس" در سال ۱۹۸۴ به جهان شناساند.

## "خوزه ساراماگو" وجایزه نوبل ادبیات

خوزه در دهه شصت مجبور به زندگی مخفی شد چرا که حکومت دیکتاتوری سالانزار وی را به خاطر عقایدش تحت پیگرد قرار داده بود. در سال ۱۹۶۹

جایزه نوبل ادبیات، امسال به خوزه ساراماگو نویسنده برجسته پرتغالی تعلق یافت. خوزه، در سال ۱۹۲۲ در خانواده ای روستایی زاده شد. پدرش بعدها به لیسبون رفت تا لباس پلیس را بر تن دهقانی اش کند. خوزه این شانس را پیدا کرد که در شهری بزرگ به وسعت پایتخت کشورش تحصیل نماید اما به خاطر مشکل مالی خانواده، بالاجبار مدرسه را رها کرد و به کار پرداخت. با کارگری توانست بخشی از مخارج خانواده را تأمین کند. وی به خاطر علاقه ای که به نویسندگی داشت بعدها در مقام یک روزنامه نگار مطالب خود را منتشر می ساخت. در سال ۱۹۷۵ به عنوان معاون سردبیر نشریه روزانه "دیاریو نوتیسیاس" به کار مورد علاقه اش ادامه داد.



س - شما به عنوان یک پرتغالی چرا در اسپانیا اقامت دارید؟

ج - سال ۱۹۹۲ به خاطر مشکلاتی که با حکومت پرتغال پیدا کردم کشور را ترک کردم. اما این تمام علت تغییر نبود. من و همسر خیلی ساده به این نتیجه رسیدیم که به لاتزارتو در اسپانیا بیاییم و در اینجا زندگی کنیم.  
(...)

نشریه توفان در ایران است. به دنبال شروع سرکوبی و تشدید خفقان، فروتن همچون بسیاری از فعالین کمونیست راه خارج را در پیش می گیرد.

در فروردین ۱۳۶۰ فروتن به همراه جمعی از یارانش در تهران تصمیم به انتشار نشریه "راه آینده" را می گیرد. پس از انتشار دو شماره، انتشار آن در ایران متوقف و در خارج ادامه می یابد. فروتن پس از خروج از ایران، مجدداً مسئول انتشار نشریه در خارج از کشور می شود.

فروتن در طول سالها فعالیت سیاسی خود، مطالب گوناگونی به رشته تحریر در می آورد. در اولین دوره مهاجرت، آثاری چون "نامه به رفقا" (همراه با قاسمی)، "رویزویونیسیم در تئوری و عمل" و "امپریالیسم نوخاسته شوروی" از کارهای اولیه وی است. پس از جدا شدن از سازمان انقلابی کتاب "در رد تئوری سه جهان" را نوشت. همچنین در این دوره دست به ترجمه آثار مانو می زند.

در دوران انقلاب کتاب "تحلیلی از انقلاب ایران" و "دفاع از مانو، دفاع از مارکسیسم خلاق است" را می نویسد. از دیگر کارهای وی "رنالیسم اسلامی و فلسفه مارکسیست" است.

غلامحسین فروتن از سال ۱۳۲۲ که به حزب توده پیوست تا لحظه مرگ، به مدت ۵۵ سال در راه آرمانها و ایده آلهای انسانی که به آنها باور داشت، مبارزه کرد.

یادش گرامی باد.

برجسته ای نیز انتشار یافته است. مطمئناً دیگرانی هستند که شاید لایقتر از من برای دریافت این جایزه باشند چون برای خلق آثار خوب زحمت زیاد کشیده شده است. جایزه، نویل اگرچه نمی تواند زبان پرتغالی را از خطرات زیادی که تهدیدش می کند نجات دهد اما این امکان را می دهد که گوشه های شنواتری برای حفظ این زبان پیدا شود.

س - شما چه برنامه ای برای جایزه نقدی ۱/۵ میلیون دلاری که به شما داده شده دارید؟  
ج - اول بگویم که اگر ایده ای دارید بگوید. این نگرش وجود دارد که نویسندگان فقیرند و یکباره چنین مبلغی اگر به دستشان برسد از آنها سوال می شود که چگونه می خواهند آن را خرج نمایند. چرا هیچوقت از یک تئیس باز که میلیونها دلار بیش از آنچه به من تعلق گرفته، جایزه دریافت می کند این سوال نمی شود. من نه بازیکنم و نه قصد رفتن به قمارخانه هاست و نه در فکر خرید ماشین لوکس هستم. خیلی ساده تلاش خواهم کرد که در حد امکاناتم مردمی را که به من نزدیکند در وضعیت زندگیشان کمی بهبود ایجاد نمایم.

"رودخانه سنگی" و آخرین رمانش "شهر کورها" این موقعیت را به وی داد که جایزه نویل ادبیات را از آن ادبیات پرتغال کند. وی در مصاحبه کوتاهی که با خبرنگار یکی از نشریات آلمانی زبان داشته در رابطه با جایزه نویل پاسخی را بیان کرده که خلاصه ای از سوال و جوابها را با هم می خوانیم:  
س - عکس العمل اولیه شما پس از شنیدن این خبر چه بود؟

ج - جایزه نویل ادبیات بزرگترین پیروزی برای ادبیات پرتغال بود. از این فرصت استفاده می کنم و از تمام همکارانم که در پرتغال هستند تشکر می کنم. من قصد این نیست که جایزه نویل را متعلق به تمام آنها بدانم. اما می خواهم اعلام نمایم که کاریست که با تلاش همگی آنها به ثمر نهشته است و در این میان این شانس را یافته ام که ثمرات بیشتری دریافت کنم و جایزه نویل به نام من ثبت گردید.

س - این جایزه چه جایگاه و چه مفهومی برای ادبیات پرتغال دارد؟

ج - بیش از یک قرن از تلاش مستمر نویسندگان ما در این عرصه می گذرد و آثار بسیار خوب و

\*\*\*\*\*

## در گذشت

### دکتر غلامحسین فروتن

دکتر غلامحسین فروتن، کمونیست و مبارز قدیمی در هفدهم مردادماه ۱۳۷۷ در خارج از کشور درگذشت.

غلامحسین فروتن در سال ۱۲۹۰ در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۰۶ برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شد و با اخذ درجه دکترا در رشته مهندسی شیمی در سال ۱۳۱۶ به ایران برگشت. در سال ۱۳۲۲ به عضویت حزب توده درآمد. در سال ۱۳۲۵ پس از شکست نهضت آذربایجان به عضویت هیئت اجراییه موقت حزب توده انتخاب شد. در کنگره دوم حزب که در اردیبهشت ماه ۱۳۲۷ تشکیل شد به عضویت کمیته مرکزی و هیئت اجرایی انتخاب شد. به دنبال ممنوعیت حزب پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، اعضای کمیته مرکزی غیابا به زندان محکوم شدند و عمدتاً مخفی گشتند. با دستگیری تمامی اعضای هیئت اجرایی جز فروتن و بهرامی، این دو به همراه شرمینی، قریشی و متقی کمیته ای جهت رهبری حزب در ایران تشکیل می دهند.

فروتن از سال ۱۳۲۸ به مدت دو سال مسئول سازمان نظامی حزب بود و مسئولیت "مردم" ارگان حزب را نیز بر عهده داشت. در شهریور ۱۳۳۱، فروتن و قاسمی به همراه بقراطی برای مأموریت و ارائه گزارش به بخش خارجی رهبری به مسکو رفته و همانجا می مانند.

در سال ۱۹۵۶ به دنبال تشکیل پلنوم وسیع حزب توده به عضویت هیئت اجراییه هفت نفره حزب درآمد. به دنبال درگذشت استالین و پس از برگزاری کنگره بیستم و همزمان با رشد اختلاف نظرات در بین چین و شوروی، فروتن به جناح طرفداران چین پیوست و در بهار ۱۹۶۴ به همراه قاسمی و سخایی نظرات خود را مکتوب و به کمیته مرکزی حزب ارائه کردند. در پلنوم یازدهم حزب توده در ژانویه ۱۹۶۵ با اصرار بر نظرات خود، از کمیته مرکزی اخراج شدند.

در اواخر سال ۱۹۶۵ فروتن و قاسمی با ترک لایپزیک به آلمان غربی رفته و به عضویت سازمان انقلابی درآمدند و در اواخر ۱۹۶۶ به دلیل اختلافات درونی؛ سازمان انقلابی، فروتن، قاسمی و سخایی را اخراج کرد. در اواخر سال ۱۹۶۷ فروتن به همراه قاسمی از فرانسه به مونیخ رفته و به همراه تعدادی از اعضای سازمان توفان، سازمان "مارکسیستی - لنینیستی توفان" را تشکیل می دهند.

به دنبال پیروزی انقلاب، فروتن در اسفندماه همان سال به ایران می آید. و تا سال ۱۳۵۹ مسئول

# مجاهدینی که با آزادی و فرهنگ بیگانه اند

چندی است اقدامات آزادی ستیزانه جدیدی از سوی نیروهای مجاهدین علیه مخالفان آنها صورت می گیرد. بنا به اطلاعات ما، این اقدامات عبارتند از ضرب و شتم فریدون فیلی که در تدارک برگزاری مراسمی بمناسبت دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در شهر انسخده هلند بوده و دیگری ممانعت از جلسه سخنرانی علی کشتگر در شهر آخن آلمان می باشند. این دو اقدام بفاصله چند روز اولی در ۱۶ سپتامبر و دومی در ۱۹ سپتامبر اتفاق افتاده اند. نیروهای اپوزیسیون رژیم اسلامی، بویژه نیروهای دموکرات و ترقیخواه اقدام مجاهدین در ممانعت از سخنرانی علی کشتگر را محکوم نمودند. رفتار آزادی ستیزانه مجاهدین علیه مخالفین فکری خود، مستقل از مضمون مخالفت، فارغ از درستی یا نادرستی آن، تعدی آشکار به حق آزادی اندیشه است و عملی ارتجاعی است. بنابراین واکنش نیروهای اپوزیسیون رژیم اسلامی به رفتار مجاهدین، واکنشی طبیعی و کاملاً قابل انتظار بوده است. در پاسخ به این واکنش طبیعی، نشریه مجاهد که قاعدتا مبین مواضع رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران است، در مطلبی تحت عنوان 'اطلاعیه هواداران مجاهدین در آخن، در باره دعاوی...' مواضعی را اتخاذ می کند که بسیار قابل تأمل است.

نشریه مجاهد ممانعت از سخنرانی آخن را که بقول آن نشریه از طرف 'حاضران' (و نه مجاهدین) انجام شده است، ناشی از 'نفرت و انزجار' آنها میدانند و با توجیه این 'نفرت و انزجار'، تعدی به آزادی بیان مخالف فکری خود را تأیید می کند: 'مجازات لاجوردی سر جلااد اوین را 'تروریسم' و کار 'گروههای استبدادی' اعلام کردن البته جز نفرت و انزجار مردم ایران و عموم هموطنان را بر نمی انگیزد'. و در جای دیگر این نشریه با

خوشحالی و ظفرمندی اقدام ناشی از این 'نفرت و انزجار' را اطلاع میدهد: 'اما نکته ای را که هم کشتگر و هم ارکانهای وزارت اطلاعات آخوندی به عمد از قلم انداخته اند، این است که تعدادی از حاضران بخاطر شدت انزجارشان از حمایت تنگ آلود کشتگر از لاجوردی جلااد به صورت او تف کرده اند'. نشریه مجاهد در اطلاعیه منتشره ادعا کرده است که 'هیچ یک از حاضران قصد کتک زدن نامبرده را نداشتند'، این گفته یکی از مهاجمان را که 'اگر به تبلیغ علیه شورای ملی مقاومت و دشمنی با مجاهدین ادامه دهید، شما را (یعنی کشتگر را) خواهیم کشت' و حتی حضور مجاهدین و هواداران آنها را در محل درگیری بطور غیر مستقیم تکذیب کرده است، حتی اگر تمامی تکذیبهای نشریه مجاهد را حقیقت بدانیم (که البته چنین نیست)، تأیید 'نفرت و انزجار' و تشویق تف انداختن به صورت کسی که هم نظر مجاهدین در قضیه لاجوردی نیست، به تنهایی کافی هستند تا از ماهیت آزادی ستیزانه و چماقدارانه اندیشه حاکم بر مجاهد پرده برداشته شود. لاجوردی تجسم چیست؟ تجسم ایدئولوژی پوسیده عصر دقینوسی که بر خرابه های ناشی از درهم کوبیدن هر فکر و اندیشه خانه می کند. لاجوردی بازوی کشتار، محو و نابودی نیروهای حامل اندیشه های دگر است. نفرت بر حق مردم ایران از لاجوردی، نفرت از ایدئولوژی نیز هست که لاجوردی را به بار می آورد. ایدئولوژی تمامیت خواه و مخالف کش. و آیا موضع نشریه مجاهد در تأیید تعدی به کشتگر بدلیل مخالفتش با 'تروریسم' و 'گروههای استبدادی' همان ایدئولوژی را به نمایش نمی گذارد که لاجوردی را به بار آورد؟ این غم انگیز نیست که مدعیان مجازات جلااد اوین، خود، حاملین اندیشه لاجوردی را هستند؟

ایدئولوژی تمامیت خواه و مخالف کش حاکم بر رژیم اسلامی ایران، اگر لاجوردی را، بعنوان کیوتین دیگر افکار، آفرید و بکار انداخت، ابزارهای مطبوعاتی را نیز ایجاد کرد که به توجیه عملکرد لاجوردی و تشویق این عمل مبادرت میکردند و می کنند. کار نشریاتی نظیر کیهان، شلمچه، و شوها و برنامه هایی از رادیو و تلویزیون رژیم اسلامی به آنجا رسید که این مطبوعات بعنوان ابزارهای پرونده سازی دستگاههای سرکوب لقب گرفتند. اتهام زنی، ناسزاگویی و بی فرهنگی، شکل و شمایل این مطبوعات را متمایز ساخته است. غیر طبیعی نیست که ابزار سرکوب حقیقت با حقیقت دشمنی ورزد. حیرت آور است که نشریه مجاهد در اتهام زنی، ناسزاگویی و بی فرهنگی چهره ای متفاوت از مطبوعات آزادی ستیز رژیم

ندارد. بعنوان مشتکی از خروار از همین اطلاعیه منتشره در نشریه مجاهد: 'پادوی دهان دریده سفارت رژیم خمینی در آلمان'، 'محفل ارتجاعی موسوم به راه کارگر که دفاع جانانه اش از دژخیم عیدی... و کف و دف تنگینش به هنگام شهادت مجاهدین در عملیات فروغ جاویدان در خاطره ها باقی است دیگر بار فرصت را مغتنم شمرده است تا با نشخوار ترهات پاسدار علی کشتگر علیه مجاهدین خود را برای ساواک آخوندی و حاج آقا خاتمی لوس کند... این اتهامات سنگین، این فحاشی ها، این زبان ضد فرهنگی و چاله میدانی و این دشمنی با حقیقت در نشریه مجاهد چه تفاوتی با ادبیات نشریات ضد آزادی رژیم اسلامی دارد؟ آیا این ادبیات دوقلو از یک ایدئولوژی، ایدئولوژی تمامیت خواه و مخالف کش زاده نمی شوند؟

و بالاخره، نکته سوم قابل تأمل در اطلاعیه نامبرده در نشریه مجاهد آنست که این نشریه ادعا کرده است که 'هواداران مجاهدین در آخن به دنبال انتشار جعلیات آخوند ساخته، نتیجه تحقیقات خود (از شهود صحنه و پلیس) را در این باره تهیه و منتشر کرده اند. نشریه مجاهد بدین طریق سعی می کند اقدام در آخن را اقدامی که گویا توسط آنها صورت نگرفته قلمداد کند و تعدی کنندگان به سخنرانی را 'حاضران' و 'هموطنانی' که 'نفرت و انزجارشان' بر انگیزخته شده بود معرفی نماید. بهمان شیوه ای که مراکز در رژیم اسلامی دستجات چماق بدست و مزدور را برای تعدی به روشنفکران و مراکز و مطبوعات غیر خودی روانه می کنند و نام آنها را 'امت حزب اله' و 'خانواده معظم شهدا' می گذارند و آنرا توجیه می کنند. سرکوب توسط باندهای سیاه دنباله خفقان سیستماتیک است و وقتی بکار می افتد که سرکوب علنی و آشکار با حضوراتی مواجه میگردد. البته تعدی مجاهدین به آزادی دیگران و جا خالی کردن سخیفانه آنها و نسبت دادن آن به دیگران نیز ناشی از همین نوع حضورات است. مجاهدین نمیتواند در کشورهایی که حق آزادی بیان و اندیشه قانونی است، آشکارا به نقض آن مبادرت ورزد و بنابراین به شیوه رفتار باندهای سیاه که از هرگونه جسارت اخلاقی در دفاع آشکار از عملکرد خود تهی هستند، کشیده می شود. و آیا غیر طبیعی است که مجاهدین با ایدئولوژی تمامیت خواه و مخالف ستیز، با آن ادبیات حقیقت گریز به روشهایی که معرف روش عمل باندهای سیاه است کشیده شود؟

## گزارشی از برگزاری دومین کنگره بین المللی مارکس

دومین کنگره بین المللی مارکس در دانشگاه نانتر (حوالی پاریس)، در روزهای ۳۰ سپتامبر، و اول تا چهارم اکتبر ۹۸ برگزار شد. این کنگره سه سال بعد از اولین گردهمایی به این مناسبت برگزار گردید. در این کنگره که دانشمندان و اساتید علوم اجتماعی از سراسر دنیا شرکت کرده بودند، حدود ۲۵۰ نفر به سخنرانی پرداختند. ۲۸۰ مقاله به کنگره ارائه شده بود. در ۳ جلسه میزگرد و در حدود ۱۰۰ کارگاه تخصصی که حول تهمای مختلف تشکیل شد، شرکت کنندگان - محققین، دانشجویان، فعالین سندیکایی یا انجمنها و... تا هزار نفر می رسید. بنا به گزارش روزنامه اومانیتیه، جو حاکم بر جلسه بیشتر نوآورانه بود.

اتحادکار سعی خواهد کرد در شماره های آتی، در حد امکان، به انعکاس مباحث این کنگره اقدام نماید. در پایان دومین کنگره بین المللی مارکس، اعلام گشت که سومین کنگره در سال ۲۰۰۱ در پاریس برگزار خواهد شد. گزارش زیر از روزنامه اوماتیه ارگان حزب کمونیست فرانسه ترجمه شده است.

بذره های پاشیده شده توسط کنگره ای که به وسیله "مارکس اکتوئل" (سپتامبر ۱۹۹۵ - پاریس) برگزار شد، به وعده به گل نشستن خود وفا کردند، گرچه متفاوت از آنچه تصور می شد. در فاصله کنگره اول و کنگره کنونی، در ماه مه سال جاری به ابتکار "کانون مارکس" (Espaces Marx) به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد مانیفست "یک گردهمایی جهانی با موفقیت برگزار شد. کمونیسم به مثابه متد تفکر انتقادی بنیانگذارانش، که در تجاری سازی به اشتباهاتی کشیده شد، ایام نویدبخشی را در پیش روی دارد. زمان تجزیه و تحلیلی که به اصلاح و به بهنگام کردن و ابداع دعوت می کند، فرارسیده است. درک و فهم کامل کلیت گردهمایی "نانتر" ناممکن است، پس آنچه در این گزارش می آید جز یک انعکاس از میان انعکاسات ممکن دیگر، نیست. از وجود طولانی مدت و شیخ آسای مارکس چه مارکسی سر در می آورد؟ این دیگر مسئله اصلی روز نیست. به ویژه آنکه کنگره دوم بین المللی مارکس تهمای بحث را تحت عنوان زیر فرمولبندی کرده بوده: "کاپیتالیسم: نقدها، مقاومتها، آلترناتیوها".

آیا اوضاع کنونی حاکی از آنست که مقاله تاریخ، بار دیگر بر مدارهای جدیدی به گردش در آمده است؟ اندیشیدن در این باره را تامل فیلسوف آلمانی ولفگانگ هوگ در آستانه شکست هلموت کهسل

برمی انگیزد وقتی که می گوید: "اغلب، در تاریخ، شیطان سنگ بنای کلیسا را حمل کرده است. چرا شیطان مارکسیسم نتواند سنگ بنای رفرمیسمی را حمل نماید که در اوضاع کنونی یک برد انقلابی داشته باشد...". و نیز سؤال دیگری درباره آلترناتیو در برابر موج نئولیبرالیسم: "نئولیبرالیسم تجمع نیروهای فردگرایی را تحقق بخشیده است. چرا آنهایی که علیه آن امروزه مقاومت می کنند به اتحاد دست نمی یابند؟"

### به طریق دیگری اندیشیدن

روبرت کستل اشاره می کند که: "طبقه کارگر 'دویل' گشته است. این طبقه، به مرجع بودن خود در مبارزه سیاسی و در تجزیه و تحلیل جامعه سرمایه داری خاتمه داده است." یا تحولات تدریجی "ساخت مزدگیران"، یک نوع از "تجزیه" حامل زوج تبهکار "محرومیت و بیکاری" شکل می گیرد. برتری مفهوم جمع بر فرد به همراه ایده جامعه شناسی طبقه به محو شدن گرایش دارند. ریچارد ولف مطرح می کند که تعلق به یک طبقه را نه مالکیت و نه قدرت، تعیین نمی کند. از این دید، با رد ساده نگری ترازیکمی که به تعریف دو طبقه اساسی منجر شده است، به یکسان به این تعاریف انتقاد وارد است.

دانیل لینهارت، جامعه شناس، یادآور می شود که با "تلیریسم"، طبقه کارگر توانست همزمان انقیاد و سرپیچی در کار زنجیره ای را تجربه کند و چیزی دیگری را پیشنهاد نماید. آیا تغییرات کنونی کار، که دستخوش انقلاب اطلاعاتی است، طبقه کارگر را از توان ابداع دنیایی متفاوت از جهان استثمار و تحت سلطه گی محروم می سازد؟ سؤال برانگیزنده است. ژان لویکین، جامعه شناس، شرح می دهد که در گذر از کارگر مزدگیر به مزدگیر بسیار گوناگون، دیگر آنچه که خود را مجدداً تشکیل می دهد، دیده نمی شود. او توضیح می دهد: "تازگی جنبشهای اجتماعی، همزمان، در محتوای آنها (تنها لیبرالیسم رد نمی شود، آلترناتیو مشخص پیشنهاد می گردد)، در شکل آنها (جلب افکار عمومی و کنترل بهتر نمایندگان انتخابی)، و در پایگاه طبقاتی آنها (جایگزینی همزونی یک گروه هادی - طبقه کارگر با ائتلافهای مرکب میان عناصر مختلف مزدبگیر از جمله کادرها) هویدا می شود."

درک شدنی است که در این شرایط، طبقات قطب نمای سیاست نباشند. پی بردن به اینکه از میان حرکات جامعه کنونی کدامها حامل جنبش اجتماعی هستند، مسئله اصلی است. آیا این محلی نیست که سیاست واقعی به منظور رهایی از سیاست سیاستمداران، باید اشغال نماید؟ ضد حمله اولترالیبرالیسم اساساً مشتمل بر محرومیت طبقه کارگر از امکان تاریخی دستیابی به آگاهی طبقاتی و اهمیت عموم شمول مأموریت رهاییبخش او نبوده

است؟ آنچه به گروگان درآمده، عبارت از ظرفیت طبقه کارگر برای اندیشیدن به جهانی دیگر بوده است...

### غایت در تاریخ

هدفمندی در تاریخ که در جریان طولانی زمان حل شده بود، دوباره مطرح می گردد. دانیل بن سعید مسئله حل نشده پیوند میان ممکن الحوث و قوانین تاریخی را مطرح می نماید. با مراجعه به گرامشی: تمام بلوطها در رویای درخت بلوط شدن هستند، اما نود درصد آنها به وسیله خوکها جذب می شوند و تبدیل به انواع سوسیس می گردند. غایت در تاریخ، امری اتفاقی است. بنابراین تنها پیش بینی مبارزه امکان پذیر است بدون شرط بندی روی عاقبت آن. هر رویارویی اتفاقی است. سیاست همانطوری که "مرلو- پوتتی" می گفت "فهم عمیق غایت" در یک چشم انداز تاریخی است. سر فصل شدن یک واقعه به شاخه یا شاخههایی از حوادث مترتب، ناگهانی بودن آن که از زمان سبقت می گیرد و مدت پیوسته تاریخی جاری را نفی، ویران و منقلب می نماید، ویژگی عینی واقعه را می سازند. به استمرار قطع تشدنی انقلاب تامل کنیم: نظریه انقلاب مداوم، تبیین پیوند غایت و تاریخ را جستجو می کرد. نتیجه آن اما، ارائه یک درک از تاریخ است که از غایتگرایی و از جبرگرایی کلاسیک تاریخی رها نیست. برای مولف اثر "شرط بندی مایخولیایی"، "تاریخ هیچ نمی کند. تاریخ نتیجه غیرقطعی و نه جبری مبارزات و رو در رویهاست: سیاست تاریخ را جلو می اندازد، حال، به مثابه اوضاع (...). مشتمل بر عناصری از گذشته و آینده، یک زنجیره از آینده برنامه ریزی شده را به گذشته ای مقدر مبدل می سازد. "حزب یا سازمان دیگر جز یک عامل اجرای استراتژیک، "جعبه دنده قادر به اتصال زمان تاریخی و زمان سیاسی" نیست.

**نوسازی دید اقتصادی:** کاپیتالیسم همواره زبان دوگانه بازار و سامانبخشی را به کار برده است. بستن مالیات بر سودهای هنگفت حاصل از بازارهای بورس از آخرین نمونه هایی است که مطرح گشته است. اما این اقدام برای اینکه تولیدکنندگان مستقیم بتوانند روی پای خود بایستند کافی نیست. این سرمایه داری در بنیانهایش است که باید پشت سر گذاشته شود. از این نگاه، تمایلاتی که در صدد دادن یک پایه اخلاقی به مارکس بودند، اهمیت خود را از دست داده اند. این تمایلات نقد مارکسیستی از سرمایه داری را تضعیف می نمایند. ایوان کینیو، فیلسوف، درباره تنظیم نرهمایی در انتقاد از سرمایه داری پرسش مطرح می سازد: یک نرم بندی پراتیک، اخلاقی یا معنوی؟ بحث باز می شود. مسئله مقاومت مطرح می شود. آیا می بایست برای سرمایه داری

# مانیفست کمونیست و مسئله جهانشمولی

ترجمه و مهنوش کبان

نوشته ایاز احمد

ایشان: ایاز احمد، عضو برجسته مرکز تحقیقات همایون مجری و کتابخانه یادبود نهر در دهلوی، نویسنده کتاب "در تئوری، طبقات، ملت‌ها و اریست" (۱۹۹۲) می‌باشد. این نوشته برای کنفرانس بین‌المللی در مه ۱۹۹۸ به مناسبت برگزاری صد و پنجاهمین سال مانیفست نوشته شده بود.

می‌توان بدون هراس از اینکه خلاف ایده ما ثابت شود اعلام کنیم که مانیفست بیش از هر نوشته سیاسی دیگری، چون "قرارداد اجتماعی" روسو، قانون اساسی آمریکا و منشور حقوق بشر، یا "اعلامیه حقوق انسانها و شهروندان" انقلاب فرانسه، در ساختن عملی دنیای مدرن امروزی مؤثر بوده و در آن مشارکت داشته است. اولین دلیل مسلماً در قدرت پیام سیاسی آن که در تمامی دنیا طنین انداخته و در طول صد و پنجاه سال گذشته در شکل‌گیری سرنوشت بخش عظیمی از بشریت تعیین کننده بوده، می‌باشد. و دلیل دوم خود سبک این نوشته است: هیچ فراخوان دیگری به مسلح شدن، اینچنین با زبانی پرشور، زیبا و با خلوص بیان نشده است. سوم ترکیب خارق‌العاده تشخیص و پیش‌بینی آن است. مارکس سرمایه‌داری دوران خود را توصیف کرده و چگونگی تکامل و توسعه آن در آینده‌ای نامحدود را با چنان قدرت و دقتی پیش‌بینی می‌کند که نسل‌های پس از او در مناطق مختلف دنیا توانسته‌اند در مانیفست شرایط زمان خود و پیش‌بینی‌های موحش را شاهد باشند. و چهارم، عصاره درک چند وجهی فلسفی که به صراحت در اثر آن، درست مثل زحمت پنهان خیاط در لباسی آماده، نهفته است. درک چندوجهی فلسفی که برخاسته از رو در رویی با متفکران صاحب نفوذ در آلمان آن زمان، مثل هگل، فویرباخ، پرودون، استیونز، سیموندی، "سقراطیان حقیقی" و بقیه کسانی که نویسندگان مانیفست به طور کلی آنها را "اصلاح‌گران آینده جهانی" توصیف می‌کنند، می‌باشد.

هیچ مقاله دیگری نمی‌تواند به پای غنای موضوعی مانیفست برسد، دقیقاً به این دلیل که در این اثر، ایده‌های برگرفته از طیف وسیعی از مباحث سیاسی و تئوریک، از فلسفه تاریخ گرفته تا اصول اولیه اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری به طور خلاصه گنجانده شده است. بنابراین در این مقاله من فقط به یکی از موضوعات مطروحه می‌پردازم، یعنی روش نوین و رادیکال مارکس در برخورد به ایده جهانشمول، علیرغم اینکه این ایده امروزه شدیداً مورد حمله واقع می‌شود - از طرف مدافعین سیاسیست‌های حفظ هویت، چند فرهنگی‌گرایان، اجتماع‌گرایان، مدافعان اقلیتها، ضدسکولارها و

مرزهایی معین کرد و کسانی را که فکر می‌کنند که گرچه فراتر رفتن از سرمایه‌داری ناممکن است، این سیستم تجسم ضد اخلاق است، از آن مرزها خارج گذاشت؟

## بازخوانی انتقادی

مقاومت در یک چارچوب فقط سلبی، نمی‌تواند توسعه یابد. این ایده به تکرار در سخنرانیها بیان شد. در جامعه کنونی، یک خواست برای آرمان موجود است که از منشور آن، گفتمانهای سیاسی به نحو نامیدکننده‌ای خشک و بیروح می‌باشند. یک شرکت کننده مطرح می‌سازد: "هنگامی که دیگر هیچ انتظاری نمی‌رود، می‌توان انتظار همه چیز را کشید". ناپدید شدن آرمان جز به سکون به چیزی نمی‌انجامد. بازسازی آرمانهای نو در خدمت تحرک بخشیدن به سیاست قرار دارند. طبقه کارگر علاوه بر ظرفیت اندیشیدن به خود در چارچوبی خارج از سرمایه‌داری، هنوز چیزی برای از دست دادن داشت: سلب مالکیت نیروی کارش. یعنی مالکیت زنجیرهایش. ادگار لوگودیس، فیلسوف، مطرح کرد که در این دوران از محرومیت، فقرا جز زندگیشان چیز دیگری ندارند. امری که در این اواخر مطالبه منزلت انسانی را تغذیه نمود.

به موازات گسترش کار مقاومت، زمینه انتقاد همگون از اندیشه‌های موجود تقویت می‌شود. جذابیت و فریبندگی فلسفه "هانا آرت" به وسیله یک روشن بینی پی گرفته شد. انتقاد او از نظریه کار مارکس، او را به دیدن یک فاجعه در رهایی کار هدایت کرد. فاجعه‌ای که جامعه معاصر را غرق می‌کند: "قرن مدرن با ستایش تئوریک از کار همراه بود و اینکه در عمل تحول جامعه در تمامیتش به یک جامعه کارکنان فرا می‌رسد. آرزوی مارکس بنابراین جز در موقعی که دست انداخته می‌شود تحقق نمی‌یابد. این یک جامعه از کارکنان است که همگی به دور نقاله تولید جمعند و جز ایسن، فعالیت‌های عالی‌تر و شرمندتر را نمی‌شناسند. آزادی در چنین جامعه‌ای هیچ ارزشی در بر ندارد."

همینطور است مسیری که هابرماس طرح می‌کند. او، از هر طرف که حساب شود، هگل یا کانت سوسیال دموکراسی نیست. او همچنین کسی که نمای دموکراتیک را در عصر ارتباطات و پیروزی دولت مدنی می‌آراید نیست. ژاک بیدیه ملاحظه می‌کند که دکتورین یورگن هابرماس "خیلی کوتوله است، زیرا در مقابل امر بزرگی که عبور از مطبوعات به طبقات است توقف می‌نماید". با این همه دعوت مؤلف "اقدام ارتباطاتی" به دیالگ‌گوگ میان طبقات، در عمل حتی اگر این دعوت مشکوک باشد، در نهایت حجتی به نفع تحت سلطه‌هاست و این در بطن خود قیام بالقوه تحت سلطه‌ها را نهفته دارد.

غیره - در واقع همواره و برای زمانی طولانی همراه ما بوده است، نه تنها در متافیزیک مذهبی و انسان‌گرایی قبل از مدرنیسم، بلکه عمیقاً و شدیداً در تمامی تاریخ مدرنیسم. من سنوالی نسبتاً ساده را می‌پرسم: مفاهیم جهانشمولی که مارکس آنها را به ارث برده بود، با آنها کلنجار می‌رفته، علیه‌شان قیام کرده، ردشان کرده و مجدداً با تغییر اساسی‌ترین پایه‌ها به طور رادیکال آنها را بازسازی نمود، چه هستند؟

## ایده جهانشمولی

تکرار مکرر کلماتی چون "جهانی" در مانیفست بسیار شگفت‌آور است. دو دلیل اصلی برای چنین تکراری وجود دارد: دنیایی که مارکس در آن زندگی می‌کرد دورانی بود که در آن شیوه تولید سرمایه‌داری به جهانی شدن هرچه بیشتر تمایل بسیار داشت و این مسئله او را سالها به اندیشه واداشت. و دلیل دوم، فضای روشنفکری پیرامون او، آکنده بود از فلسفه‌های مختلف که نقطه آغاز خود را بر جهانی شدن قرار می‌دادند. جای بحث در این مورد در این مقاله نیست اما ارائه برخی شاخصها می‌تواند مضمون واقع شود.

به طور کلی روند سکولاریسم در تفکر فلسفی، که بخش بزرگی از پیدایش دنیای مدرن است، بیشتر عبارت بود از تفکر درباره مقله "جهانی شدن" به طریقی که عمیقاً با شیوه تفکر کلیسایی در این باره و دیگر ایدئولوژیهای که آغشته به مذهب بودند، متفاوت بود. جمله معروف ویکو که "انسان فقط آن چیزی را می‌فهمد که خود آنرا ساخته باشد" به عنوان مقدمه‌ای ماتریالیستی برای درک تاریخ جهانی انسان غیرمذهبی و نهادهای آن به گونه‌ای متفاوت با آنچه کلیسا و داستانهای کلیسایی در باره چگونگی شکل‌گیری جهان می‌گفتند، فرمولبندی شده بود. البته وقتی به دوران هگل می‌رسیم، تنها نهادی که نشانگر آشتی و پیشرفت در تاریخ جهانی انسان می‌باشد، دولت است. دولتی که دربرگیرنده "روح جهانی" است. بوروکراسی دولتی به عنوان طبقه‌ای جهانی که سازگاری جهانی منافع خاص در جامعه را تضمین می‌کند، ظهور می‌نماید. در واقع دیالکتیک هگلی، حداقل بخشها، برای توضیح این مسئله که چگونه ادعاهای کلیسای جهانشمول گرا می‌تواند، از طریق پیشرفت تاریخ، با ادعاهای جهانی‌گرایی نهادهای منطقی و غیرمذهبی دولت - ملت مدرن سازگاری یابد، شکل یافته بود. بین دوران ویکو و هگل، کانت می‌زیست و او وجدان جهانی را، که والاتر از هر فرد خاص قرار داشته ولی در عین حال در درون هر فرد وجود دارد، به عنوان موضوع اصلی تاریخ مطرح می‌نمود. در میان این همه مسلماً باید از وقایع زیر نیز یاد کرد: انقلاب فرانسه با "منشور حقوق بشر و



شهروندان"، همچنین تجاوز ناپلئون به آلمان که به دنبال آن اساس رمانتیسیم، ملی گرایی فرهنگی که تبلور آن در "خطابه ها برای ملت آلمان" نوشته فیخته دیده می شود، در جهان گذارده شد. "انسان" مطرح شده در منشور از یک جنبه یک انتزاع است: این "انسان" به عنوان سازنده تاریخ مطرح شده بود اما خود او هیچ اثری از اینکه تاریخ او را ساخته باشد نداشت چرا که این انسان همواره و در همه جا یکسان بوده و حقوق او ابدی و جهانی است. اما همین "انسان" عملاً نمی توانست این حقوق را فقط به عنوان شهروند به دست آورد یعنی به عنوان عضو یک دولت - ملت خاص. اگرچه این همان دولت - ملتی بود که ادعا می کرد الگوی همه دولتها از این نوع در آینده است. بدین طریق تاریخ می بایست خیلی ساده روند جهانی شدن حقوقی می بود که چنین دولتی برای اولین بار به شهروندان خود اعطا نموده است.

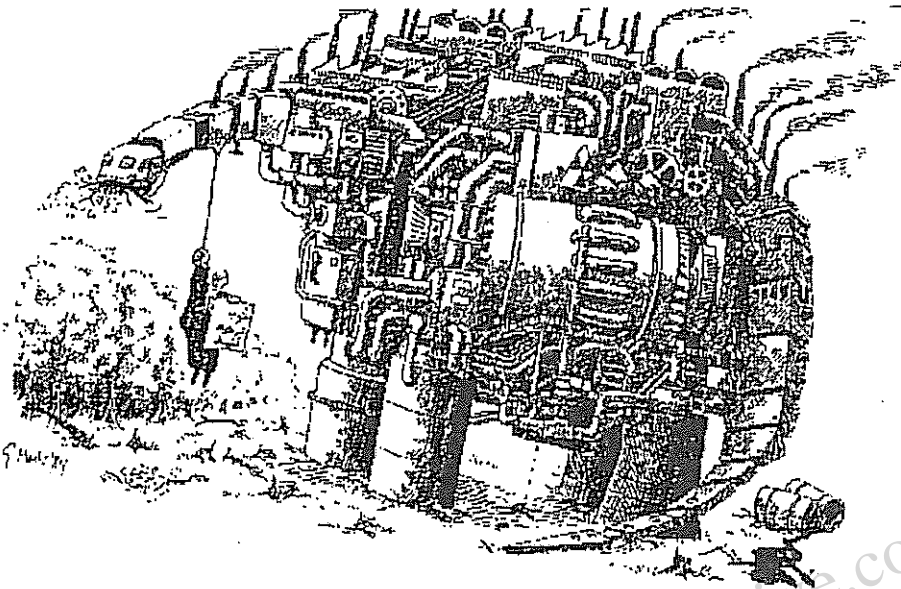
در سطحی ملموس تر، این "انسان" همان انسان بورژوا بود که در همه جا در جستجوی حقوق جهانی فرد برای تملک و دفاع از مایملک خود بود. ایمنی مالکیت، تقاضای "انسان" از دولت به عنوان شهروند و پیرو قانون آن بود. خواستهای متضاد جهانی شدن و خاص بودن را دو باره با یکدیگر سازگاری دادند. "انسان" جهانی می بایست مجدداً به عنوان "شهروند" دولت - ملتی خاص متولد شود و این دولت - ملت می بایست حقوق فردی وی را تضمین نماید. و در عین حال آنچه که موقتاً دولت - ملتی خاص محسوب می شد و حقوق افراد را تضمین می نمود، مظهر خرد جهانی بود.

هگل از این الگوی دولت که ادعا می کرد، در زمان خود، تجسم اصول تاریخ جهانی است، الهامات بسیار گرفت. اما فیخته که به جای پرداختن به انقلاب فرانسه به تجاوز ناپلئون مشغول بود به نتایج نسبتاً متفاوتی دست یافت. برخلاف ملت فرانسه که مفهومی آنچنان تازه بود که صرفاً از "شهروندانی" تشکیل می شد که توسط خود انقلاب به وجود آمده بودند، ملت آلمان به نظر فیخته از آغاز وجود داشت و یا حداقل از زمانی که زبان آلمانی شکل گرفت. و به نظر او ادعاهای جهانی گرایی ملت آلمان از این واقعیت سرچشمه می گیرد که اولاً این ملت ورای مرزهای شهرداریها یا دولتهای منطقه ای وجود داشته و دوم اینکه فرهنگ او چنان نمونه است که می تواند به فاتحان فرانسوی و در نتیجه به تمامی دنیا نکاتی چند را بیاموزد. مجدداً نقشی جهانی اما با دو تفاوت: این نقش را نه یک دولت بلکه یک ملت که بسیار گسترده تر از هر دولتی بود می بایست به عهده می گرفت و این نقش می بایست نه بر روی صحنه حقوق بشر بلکه بر صحنه فرهنگی نمونه اجرا گردد.

من این مثالها را نه برای توجیه این تاریخ فلسفی پیچیده بلکه صرفاً برای روشن ساختن برخی مفاهیم جهانی گرایی که مارکس وارث آنها بود، مطرح

ساختم. ویژگی برجسته این ایده ها در آن بود که همگی آنها از سازگاری وسیع سخن می گفتند. در اشکال مذهبی جهانی گرایی، یکی بودن انسان را سایه خدا تضمین می نماید. به نظر کانت و هگل، سازگاری جهانی، نماد تعقل و ذات مطلق بود. بر اساس منشور انقلاب فرانسه، سازگاری و آشتی نتیجه آن حقوقی است که تساوی انسان، جهانی گرایی و ملیت (اگر درباره شهروندی صحبتی

دولت به جای اینکه زمینه ای برای آشتی میان منافع خاص و در نتیجه نماینده منافع عمومی باشد، خود نماینده منافی خاص علیه دیگران است. بنابراین در قدمی انقلابی که در "ایدئولوژی آلمانی" برمی دارد، نه آگاهی، نه حتی عمل انتظار که در "تضایق فوریخ" مطرح می شود، بلکه تولید اساس تفکر فلسفی قرار می گیرد، درست مثل زندگی روزمره.



بدین ترتیب کل مسئله رابطه میان ذهن و ماده به طریقی کاملاً نوین بیان می گردد. در کنار این کشفیات تاکید بر طبقه نیز مطرح می گردد. مارکس از دو طرف به ایده اولویت طبقه دست می یابد: با تغییر اساس فلسفه از آگاهی به تولید و با تفکر مجدد و متفاوت یا ایده های کانت، فیخته یا هگل درباره انسان واقعاً انقلابی.

این شیوه جدید تفکر درباره تولید و طبقات در مرکز حرکت روند تاریخی به جای آنکه به بیان دیگری از تاریخ جهانی منجر شود (مثل هگل) به درک روندی که در طی تاریخ جهانی می شود دست می یابد. به عبارت دیگر هیچ "اصل جهانروا" وجود ندارد بلکه آنچه هست روندهای جهانی شدن هستند. بنابراین ایده پرولتاریا به عنوان طبقه ای جهانی در دو مفهوم کاملاً متفاوت شکل می گیرد: به این مفهوم که مالکیت در کل جهان از این طبقه گرفته شده بنابراین منفعتی ندارد که از آن دفاع کند، و به این مفهوم که جهانشمولی منفی استثمار سرمایه داری به جهانشمولی مثبتی که مارکس در جای دیگر آن را "شعر انقلاب" می خواند، تبدیل شده است.

مارکس کم کم شروع کرد به این که به جای پرداختن به طبقه کارگر به عنوان قلب تاریخ مدرن و پدیده ای که فلاسفه آن را به رسمیت نمی شناسند، به تقسیمات کار و به خصوص تقسیم بندی میان کار ذهنی و مادی بپردازد. او از این طریق به ایده های بسیاری دست می یابد که ما در اینجا فقط یکی از آنها را مطرح می کنیم: این واقعیت که به کار

نکنیم) را مطرح می نماید. به نظر فیخته، جهانی گرایی در درون خود ملت نهفته است، جایی که نابرابریها در بخش اقتصادی - اجتماعی می بایست با استفاده از زبان و فرهنگ نمونه آن ملت حل گردد. هگل در ادامه این نظرات از این هم فراتر رفت. در فلسفه او تمامی تضادها همواره به سوی اشکال بالاتر و بالاتر آشتی و سازگاری و نهایتاً تا حد ذات مطلق حرکت می کردند. ذات مطلق خود در دولت که دروناً جهانی است چرا که "روح - جهان" را در بر دارد، تجسم می یابد.

پس این نکته عبارت است از مفهوم جهانی گرایی به عنوان سازگاری و آشتی مستقیم. نکات دیگری که درباره مفهوم جهانی گرایی از اهمیت برخوردارند و من آنها را در مقولات زیر خلاصه کرده ام عبارتند از: مذهب، دولت، ملت، انسان، شهروند، حقوق، منطق. مارکس ابتدا در رد - و سپس در احیاء - مفهوم جهانی گرایی مدتها به این مقولات پرداخت چون همانطور که او به درستی درک کرده بود، مفهوم جهانی گرایی بسته به اینکه چه کسانی از آن استفاده کنند هم می تواند برای مقاصد سرکوبگرانه و هم برای اهداف انقلابی مورد استفاده قرار گیرد.

بخشی از تلاش عظیم مارکس در خودآموزی و تفکر مجدد درباره مقولات فلسفی که از گذشتگان به ارث رسیده بود نه فقط تلاش برای دور زدن این مقولات بلکه حرکت از درون آنها به سمت دیگر و یافتن جنبه پوشیده این مقولات برای خودش بود. به طور مثال، او در بازخوانی دقیق هگل، دریافت که

می نماید. این مفهوم جهانی شدن سریع با مفهوم استثنایی فاجعه همراه است: هر آنچه که قبلاً محکم و پایرجا بود در آنچه مارکس و انگلس "جنگ جهانی ویرانی" می نامند ذوب می گردد و به هوا می رود. در این جنگ ویرانی باید به دو روند همزمان جهانی شدن و متفاوت بودن توجه کنیم. اول "تفاوتهای سنی و جنسی برای طبقه کارگر دیگر از اعتبار تمایزگذاری برخوردار نیستند. همه بنا بر سن و جنسیت ابزار کار کم و بیش گرانی هستند."

آنچه به نظر می رسد مارکس می خواهد بگوید این است که دینامیسم جهانی پرولتاریزه شدن الزاماً از زنان به عنوان "ابزار کار" استفاده می کند و از نقطه نظر سرمایه تفاوتهای جنسیت و سن چندان مطرح نیستند. اما آنچه بلافاصله اضافه می کند این است که همه ابزار کار هستند اما برخی ارزانتر از دیگرانند و بنابراین آسانی که نیروی کار ارزان هستند شدیدتر استثمار می شوند. به عبارت دیگر سرمایه می تواند زنان را درست مثل مردان به کار بگیرد و شاید هم زنان را ترجیح می دهد چرا که نیروی کار ارزانتری هستند. در پاراگرافی دیگر در مانیفست مارکس به استثمار جنسی همه زنان و همچنین زنان خود طبقه بورژوازی اشاره می کند.

تفاوت دیگری که اهمیت مطرح شدن را دارد، مسئله ملیت بوده و در پاراگرافهای متعددی مطرح شده است. یکی از آنها چنین می گوید: "کمونیستها همچنان به دلیل تمایل به از میان بردن مرزها و ملیت مورد سرزنش قرار می گیرند. انسان کارگر وطن ندارد. آنچه را که آنان صاحب نیستند نمی توان از آنها گرفت. از آنجا که پرولتاریا باید ابتدا برتری سیاسی را به دست آورد، باید به طبقه حاکم بر ملت تبدیل شود، باید خود ملت را تشکیل دهد، هم اکنون نیز خودش ملتی است اما نه به مفهوم بورژوایی کلمه."

جمله معروف "کارگران وطن ندارند" را آندره بد معنا کرده اند که مجبوریم مجدداً مختصراً به مفهوم واقعی آن اشاره کنیم. بگذارید در اینجا پاراگراف دیگری را که به روشن شدن مطلب اول کمک می کند نقل قول نمایم: "پرولتاریا مالکیت ندارد... کار صنعتی مدرن، وابستگی مدرن به سرمایه، چه در انگلیس و چه در فرانسه، چه در آمریکا و چه در آلمان، هرگونه ویژگی شخصیت ملی را از پرولتاریا ستانده است."

درک جمله "کارگران وطن ندارند" در رابطه با دو تجربه جهانی طبقه کارگر ممکن می گردد: اینکه آنان مالکیت ندارند و اینکه خود روند صنعتی مدرن تفاوتهای میان سیستمهای تولید ملی را محو نموده و قوانین کار مشابهی را در ورای مرزها حاکم می نماید. بالعکس به نظر می رسد مارکس در جمل بزرگش علیه استرنز و به طور کلی تر علیه رگه های ناسیونالیستی در ایده الیسم آلمانی (که بسیار قبل تر از مانیفست مطرح ساخته بود) اینکه کارگران "وطن ندارند" را به مفهومی دیگر نیز

پزشک، وکیل، کشیش، شاعر، و دانشمند را تبدیل به مزدبگیران خود نموده است."

بدین ترتیب ما به جای یکی، دو معیار جهانی شدن سرمایه داری آنتاگونیسم طبقاتی را "ساده" نکرده است، بلکه برعکس سیستم پیچیده و دقیقی از تفاوتها براساس مالکیت، دستمزدها و حقوقها چه ملی و چه فراملیتی به وجود آورده چرا که این ساختار طبقاتی جهانی هرچه بیشتر توسط زنانه شدن برخی مشاغل و اختصاص یافتن برخی دیگر به اقلیتها یا نژادهای دیگر باز هم پیچیده تر شده است. اگرچه این گرایشات به وضوح در مانیفست یافت نمی شوند اما اولین فرم جهانی شدن - عمومی شدن روابط دستمزدی - و دومین آن یعنی تسخیر استعماری دقیقاً ارائه شده اند. این در کلام مانیفست بدینگونه آمده: "کشف آمریکا، یافتن دماغه امید نیک... بازارهای هند شرقی و چین، مستعمره ساختن آمریکا، تجارت با مستعمرات، افزایش طرق مبادله کالاها... (در حالیکه) صنعت مدرن پایه های بازار جهانی را بنا می نهد."

متن مانیفست بسیار موجزتر و مختصرتر از آن بود که مارکس بتواند معنای کامل استعمار - (بعدها این دوران را چنین خواند "این روند خونین پر از انتقام") - برای استعمارشدگان را به صراحت بیان نماید. اما در هر حال ظهور بورژوازی به عنوان طبقه ای جهانی در تاریخ به برکت همین فتوحات استعماری صورت گرفت. مانیفست آن را چنین بیان می کند: "نیاز به گسترش مداوم بازار برای کالاها، مداوماً بورژوازی را در سطح دنیا دنبال می کند. او باید همه جا لانه کند، همه جا مستقر شود، و همه جا رابطه ها را برقرار کند."

سپس این جهانی شدن سرمایه داری به وابستگی "خودکفایی" ملی به بازار جهانی و ظهور فرهنگ فراملیتی و تمسک یکپارچه بورژوازی منجر می گردد. "تمامی صنایع قدیمی نابود می شوند یا از میان می روند... به جای اتزوی قدیمی محلی و ملی و خودکفایی در همه جا شاهد تبادل و داد و ستد هستیم... (این روند) چه از نظر محصولات مادی و چه از نظر محصولات فکری... همه ملتها را، به دلیل ترس از میان رفتن، وادار ساخته تا روش تولید بورژوازی را انتخاب کنند و وادارشان ساخته تا آنچه را که خود تمدن می نامد به درون جامعه خود ببرند یعنی خود تبدیل به بورژوازی گردند. در یک کلام، دنیا را همانند خود می سازد."

این عبارت دو پهلوی "آنچه آنان تمدن می نامند" یادآور جمله پر از تنفر انگلس است که یک دهه بعد درباره ادعاهای فرهنگی استعمارگران اروپایی به کار برد. او آنها را "تمدن فروش" می خواند.

ویژگی بسیار چشمگیر زبان مانیفست، معاصر بودن خارق العاده آن است. به خصوص هنگامی که روندی را که چند سالی است ما "جهانی شدن سرمایه داری" می نامیم، به طور خلاصه مطرح

ذهنی موقعیتی برتر به عنوان تفکری بیطرف داده می شود، کارگزاران دولت را قادر می سازد تا خود را به عنوان میانجیگران میان منافع در مبارزه ای که در درون جامعه مدنی وجود دارد مطرح نمایند. و این ایده نهایتاً به مفهوم - که هگل نیز آن را مطرح می کند - بوروکراسی به عنوان "طبقه ای جهانی" رهنمون می شود.

بعدها مارکس در مانیفست، "کارگزاران دولت" را به عنوان گروهی که چیزی بیش از "کمیته مدیریت کل بورژوازی" نیست، توصیف نمود. در این توصیف او بخشایده میانجیگری هگل را مورد استفاده قرار می دهد. هگل دولت را به عنوان میانجی و آشتی دهنده منافع خاص اجتماع تعریف می کند در حالی که مارکس دریافت که دولت صرفاً میان گروههای رقیب و جناحهای درون بورژوازی سازگاری ایجاد می کند و در نتیجه نماینده کل بورژوازی است. اما مارکس در "ایدئولوژی آلمانی" نکته ای مرتبط اما متفاوت را درباره همان تقسیم بندی میان کار ذهنی و مادی ارائه می کرد: او می گفت این امر کارمندان دولت را قادر ساخته تا خودشان را در حاله ای از خودفریبی به عنوان کارگزاران بیطرف به خود بنمایانند.

اگر به برکت مبارزه طبقاتی، جامعه مدنی و دولت قلمرو منافع خاص متضاد هستند، پس آیا جهانشمولی از نظر تئوریک و تاریخی ممکن است؟ یا این پرسش به چند پاراگراف خاص از مانیفست باز می گردیم. اولین جمله بخش اول از مانیفست - "تاریخ همه جوامعی که تاکنون وجود داشته اند، تاریخ مبارزه طبقاتی است" - به دو دلیل بسیار جالب توجه است که اولاً چون اصول اولیه در حرکت لحظه تاریخی را ارائه می کند و دوم چون کلمه "تاکنون" این مفهوم را القا می کند که چنین چیزی حتماً نباید رخ دهد. به عبارت دیگر، تاریخ را نباید الزاماً آنگونه که در توصیفات فاتحانه سرمایه داری لیبرال و دولت سرمایه داری، از هگل گرفته تا کویف و فوکویاما، و در بیاناتشان از پایان تاریخ اظهار می دارند، ابدی شمرد.

مانیفست از نظریه اصول کلی حرکت تاریخ به سرعت به سوی ارائه خلاصه ای از گرایشات اساسی در رشد و نهایتاً جهانی شدن سرمایه داری و در نتیجه جامعه بورژوایی حرکت می کند. ابتدا مطرح می نماید که این جهانی شدن سرمایه داری "آنتاگونیسم طبقاتی" را با دو طبقه بزرگ که مستقیماً در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، یعنی بورژوازی و پرولتاریا ساده ساخته است. بعداً در ۱۸۸۸، انگلس تصریح نمود که عنوان "پرولتاریا" در اینجا یعنی "طبقه مزدبگیران مدرن" و تنها از این طریق است که پاراگراف زیر در دو صفحه بعد قابل درک می گردد. "بورژوازی هاله احترام و افتخار هر شغلی را که تاکنون وجود داشته از میان برده است. بورژوازی

این کمیسیسم نیست که می خواهد ملیت را از میان بردارد. خود سرمایه داری از طریق امپریالیسم، چرخه و کالا و پول، عینیت خود روند کار و در حالیکه دولت - ملتها صرفا به عنوان مکانیزمهایی برای مدیریت واحدهای مختلف اقتصاد سرمایه داری جهانی در متن توسعه نابرابر و ناموزون جهانی عمل می کنند، آن را نفی می کند. و بالاخره بورژوازی هم اکنون هم یک طبقه جهانی بوده، در عملیات خود فراملیتی عمل کرده و در سراسر دنیا دارای فرهنگی یکسان است.

آیا باید همانطور که پست مدرنیستها پیشنهاد می کنند این جهانی گرایی سرمایه داری را از طریق ناریسیسم تفاوتیهای کوچک از میان برد یا که خود را از روندهای مادی ملموس - همان روندهایی که جهانی گرایی بورژوازی را ایجاد کردند - برمی خیزد، وجود دارد؟

دلیل اینکه بخش بزرگ تفکر معاصر مداوماً با مارکس می ستیزد، افکار او را رد می کند و یا سعی در درک دقیق آن دارد، و باز هم نمی تواند فراتر از مارکس حرکت کند این است که او مفاهیم به کار رفته در جدل را عمیقاً تغییر داده است. او به جای جستجوی ایده آلیستی برای هویت انسان، سرشت اجتماعی افراد بشر را صرفاً مجموعه ای از روابط اجتماعی فرض می کند، او می گوید خود "جهانی شدن" را می توان نه به عنوان اجتماع هم تراز انسانها بلکه به عنوان مجموعه پیچیده روابط اجتماعی که در دنیای مدرن به جهانی شدن شدیداً گرایش دارند، توصیف کرد.

درست بالعکس کانت، او می گوید که دنیای سرمایه داری لیبرال نه براساس خرد، بلکه بر پایه منفعت قرار دارد و تجارت که کانت آنرا پیام آور صلح جهانی می شمارد سلاحی برای اقیاد جهانی است. برخلاف ایده رنسانسی فرجام گرایی پیشرفت، او ایده استمرار مبارزه طبقاتی و به کلام مانیفست "جنگ جهانی ویرانی" را مطرح می نماید. برخلاف ایده بشری در کل با این نظر که جهانی شدن جزو جدایی ناپذیر خرد بشری است، مارکس جهانی شدن را به عنوان روندی تاریخی، مستمر و متضاد و نه پدیده ای همیشه موجود می انگارد. و بالاتر از همه اینکه مارکس از پروژه های در حال رقابت جهانی گرایی صحبت می کند که نتایج آنها نه از طریق بحثهای فلسفی و قبل از وقوع واقعه بلکه در عمل و از نظر تاریخی مشخص خواهد شد. برای فلسفه ای که مارکس سعی در تغییر آن داشت، جهانی شدن در تفکر، خرد و در دولت دوران آینده به سرانجام رسیده بود. برای مانیفست جهانی شدن دورنمایی است که در آینده به تحقق خواهد رسید. این جهتگیری خارق العاده به سوی آینده آن چیزی است که امکان رؤیت حال و همچنین عمل خود را برای تسلهای مبارز فراهم ساخته است.

مانتلی ریویو، ژوئن ۱۹۹۸

بدین ترتیب تصویر کاملی در دست داریم: ملت بورژوازی به همراه جهانی شدن بازار که برخاسته از نفی تمامی اشکال پیش سرمایه داری است. جهانی گرایی تئوریک فلسفه بورژوازی در فاز انقلابی خود در عمل توسط تقسیم دنیا به دولت - ملتها، امپریالیسم که دنیا را به دو بخش استعمارکنندگان و استعمارشوندگان تقسیم می کند، نژادگرایی که همراه با برده داری سرمایه داری بوده، توسعه کلی دنیای سرمایه داری به عنوان سیستمی از توسعه نابرابر و مخلوط و با هسته ای ساختن و از هم گسیختن "انسانیت اجتماعی" که در کنار جهانی شدن بازار انجام گرفته و در خدمت پایه های آن قرار دارد، نفی می گردد.

پس در این میان چه چیزی نفی می شود؟ مبادله پست مدرن متداول پاسخ خود را دارد: او بازار را کاملاً دست نخورده باقی گذاشته و در عین حال ایده دولت - ملت را غیرمعتبر ساخته و همچنان به تلاش برای تقسیم هرچه بیشتر آن به جوامع کوچک و شیفته رقابت که گاهی اوقات "چندملیتی" خوانده می شوند، ادامه می دهد. به عبارت دیگر پست مدرنیسم سعی می کند بازار را هرچه عمیقتر جهانی ساخته و همزمان "انسانیت اجتماعی" را هرچه بیشتر از میان ببرد تا آنجا که فقط فردی بی مایه انسانی باقی بماند که به قول ژان - فرانسوا لویتارد به جز "لذت از کالاها و خدمات" هیچ رویای دیگری نداشته باشد. یا اگر بخواهیم کمی متفاوت فرمولبندی کنیم: اتوپییای پست مدرنیستی شکل رابطه مکمل میان جهانی ساختن بازار و فردی ساختن پرستش بت وار کالا را به خود می گیرد. البته این امر از همان ابتدا رویای سرمایه داری بوده است.

اما در مانیفست نفی "انسانیت اجتماعی" توسط بازار جهانی و پرستش بت وار کالا فقط می تواند از یک طریق نفی گردد: مبارزه "انسانیت اجتماعی" باید تبدیل گردد به "حل مشکلات با بورژوازی ملی" در حالیکه همزمان طبقه کارگر خود را هم به عنوان "ملت" و هم به عنوان طبقه آزادی جهانی، طبقه ای که نمی تواند بدون آزادسازی همه جامعه و در واقع کل بشریت خود را آزاد سازد، سامان می بخشد.

من فکر می کنم این فرمولبندیها تا قلب موضوع حرکت می کنند. امروزه برخی مارکسیسم را متهم به ندیده گرفتن انواع "تفاوتها"ی جنسی، نژادی، قومی، ملی، فرهنگی و غیره می کنند. اما این مارکسیسم نیست که این تفاوتها را در نمی یابد. این تفاوتها فوراً توسط سرمایه داری که زنان را مانند مردان تبدیل به ابزار تولید نموده، از میان می رود. همچنین این تفاوتها در استعمار جنسی در طبقات مختلف، حال اگر از تفاوتهای دستمزدها و اینکه زنان برای کار مساوی از مردان کمتر مزد می گیرند یا استفاده از کار مجانی زنان در اقتصاد خانه صحبت نکنیم، مقطعی گردد. به همین ترتیب

مطرح می نماید: دولت ملی از طبقه کارگر علیه طرحهای متجاوزانه بورژوازی ملی و یا بورژوازی دیگر کشورها دفاع نمی کند. به طور مثال کارگران مستعمرات به دو مفهوم "وطن ندارد": اینکه او شهروند هیچ کشوری نیست - هیچکس در یک مستعمره "شهروند" نیست - و اینکه او به طور مضاعف مورد استعمار قرار می گیرد. یک بار از طرف بورژوازی ملی که بخشی از ارزش اضافی را انباشته می کند و یکبار توسط بورژوازی امپریالیستی که بخش دیگر این ارزش را به چنگ می آورد. و به عبارت دیگر جهانشمولی عدم مالکیت و اشکال کار. این ایده به پاراگرافی دیگر که بسیار مشهور است رهنمون می شود. "مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، اگرچه نه در محتوا بلکه در فرم، مبارزه ای ملی است. مسلماً طبقه کارگر هر کشوری باید مسایلش را با بورژوازی ملی حل کند."

مارکس نمی توانست طبقه کارگر را به حل مسئله "با بورژوازی خودی" فراخواند و یا طبقه کارگر را به "قیام برای مبدل شدن به طبقه هدایتگر ملت" و "تشکیل ملت از خود" تشویق بکند، اگر به نظر او طبقه کارگر واقعا وطنی نداشت، همانطور که مارکس نیز می گوید، منظور کل این استدلال این است که طبقه کارگر "خود ملتی است اما نه به مفهوم بورژوازی آن."

جمله "کارگران وطن ندارند" در پیش زمینه خود ابتدا پاسخی است خشمگینانه که هدفش برخورد با کسانی است که کمیونیستها را به خاطر "خواستشان برای از میان بردن کشورها و ملیت" سرزنش می کنند. همچنین این جمله مقدمه ای است برای آنچه بلافاصله به دنبال می آید: "ما نمی توانیم آنچه را که آنان ندارند از ایشان باز ستانیم. فقط طبقات مالک هستند که به معنای واقعی کلمه و واقعا، دارای - یا مالک - کشور هستند. دوماً همین از دست دادن مالکیت در این شیوه تولید است که طبقه کارگر نیز، اگرچه تحت شرایط دیکته شده از طرف بورژوازی، در جستجوی کار و مزد جهان را می نوردد. اما نهایتاً این جنبش طبقه کارگر است که از سلب مالکیت شدگان می خواهد، برای اولین بار در تاریخ زندگیشان، "ملی" شده رهبری ملی را به دست گرفته" و واقعا "ملت" شوند. در اینجا آنچه هگل نفی در نفی می خواند آغاز می شود. بورژوازی نقشی دوگانه اجرا کرده است. از یک طرف دنیا را از نظر سیاسی در سیستمی از دولت - ملتها تبدیل به متفاوت که خود از آنها برای تحمیل گونه های مختلف کار استفاده می کند، سازمان داده و از طرف دیگر در حوزه چرخش کالاها و پول تمامی تفاوتهای ملی را در جستجوی یک بازار جهانی و ایجاد "آنچه خود تمدن می نامد" و به طور خلاصه یک جهانشمولی سرمایه داری، از میان می برد.

## نتایج آخرین مذاکرات اسرائیل و فلسطین

باقی نمی گذارد و آنچه برای این دولت مهم نیست، فاصله میان امضای یک تعهد و اجرای عملی آن است.

نایب حواتمه دبیرکل جبهه دموکراتیک، عرفات را به عدول آشکار از تعهدات ملی خود متهم کرد و نسبت به امکان بروز درگیری و خشونت داخلی در بین مردم فلسطین هشدار داد.

در پی امضای قرارداد گروههای زیادی جوانان فلسطینی به ویژه اعضای الفتح در اعتراض به تعهدات عرفات برای حمایت از امنیت اسرائیل و جلوگیری از عملیات مسلحانه علیه ارتش اشغالگر، دست به تظاهرات زدند. البته نیروی انتظامی حکومت خودمختار با شدت هرچه تمامتر این اعتراضات را سرکوب کرد و در جریان اشغال نظامی یکی از مراکز الفتح یک نفر را به قتل رساند و چندین تن را مجروح کرد.

جبهه خلق برای آزادی فلسطین، معاهده واشنگتن را مصویاتی در جهت تبدیل حکومت خودمختار فلسطین به ابزار حفظ امنیت دولت اسرائیل نامید.

روزنامه القدس بر این باور است که توافقات انجام شده، با ادغام دو مرحله انتقالی و نهایی، پوشش لازم جهت فرار از اجرای مصوبات مربوط به مرحله انتقالی را در اختیار اسرائیل قرار داده، و مهمتر از آن، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (C. I. A.) را که تاکنون در موقعیت دشمن آشکار جنبش فلسطین عمل می کرد، در موقعیت داور در مناقشات میان حکومت فلسطین و دولت اسرائیل تثبیت کرده است. ادوارد سعید ضمن اعتراض به عقب نشینیهای عرفات از مواضع جنبش فلسطین، به ویژه نقش آمریکا در تقویت گرایش دیکتاتورمنشانه عرفات در زمینه اتخاذ تصمیمات تک روانه و دور از خواستههای مردم فلسطین، از همه نیروها و شخصیتهای فلسطینی که به حقوق شهروندی خود احترام قائلند و حاضرند برای تحقق آن مبارزه کنند دعوت کرد تا در مقابل شورای ملی فلسطین، "که توسط عرفات مصادره شده است"، دست به ایجاد نهادهای توده ای دموکراتیک بزنند.

تعهداتی را که در این زمینه سپرده است، و نیز ابزار لازم جهت تاکید بر حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین و ایجاد یک دولت مستقل را به دست آورده است.

نخست وزیر اسرائیل که با چارچوب اصلی طرح پیشنهادی آمریکا موافقت کرده است نیز، به نوبه خود دست آوردهایی دارد که با اتکا به آنها می تواند مدعی شود که توافق مزبور به بهای نادیده گرفتن منافع اساسی و امنیت دولت اسرائیل به دست نیامده است. و بالاخره کلیتون نیز به خواست خود مبنی بر آن که به عنوان رهبری قدرتمند، که در تلاش برای صلح موفق است،

نمونه کمیته ای جهت نظارت بر بازنویسی کتب درسی تاریخی - جغرافیایی منطبق با روح توافقات تشکیل خواهد شد و مفاهیم ستیزه جویانه علیه اسرائیل را حذف خواهد کرد.

امضای توافق یادشده، واکنشهای بسیاری را در محافل سیاسی به ویژه در اسرائیل و فلسطین موجب شد. جناح راست افراطی و یهودیان نژادپرست که همچنان در سودای اسرائیل بزرگ به سر می برند، توافق یادشده را مغایر منافع تجاوزگرانه اسرائیل می دانند و از نتایج به عنوان خائن به صهیونیسم یاد کرده، خواستار سقوط حکومت او هستند. نمایندگان عرب پارلمان اسرائیل این توافقات را نقض تعهدات اسلو و از دست رفتن بخش دیگری از حقوق مردم فلسطین می دانند یا اینهمه اعلام کردند که همراه با حزب کارگر و برای مقابله با جناح راست افراطی به این توافق رای می دهند.

اما در میان فلسطینیها وضع به گونه ای دیگر است. به غیر از مقامات دولتی و سران حکومت خودمختار و نمایندگان منتسب عرفات در دستگاههای مختلف، موج مخالفت و اعتراض علیه سازشهای جدید یاسر عرفات و هیئت مذاکره کننده، در بین نیروهای سیاسی جنبش فلسطین، حتی سازمان الفتح، یعنی تشکیلات مردمی اصلی صورت انکای یاسر عرفات، در حال گسترش است.

علاوه بر جناحهای مذهبی افراطی، از جمله جنبش حماس که جز تروریسم کور منطق دیگری برای مبارزه نمی شناسد، بسیاری از شخصیتها و مبارزان با سابقه جنبش فلسطین و سازمانهای مترقی این جنبش، حتی کسانی که تا این اواخر در حکومت خودمختار شرکت داشتند و خود از پایه گذاران روند اسلو به شمار می روند، به انتقاد از موضع عرفات و توافقات انجام شده دست زدند. به ویژه آنکه در میان مردم فلسطین، نسبت به اینکه نتایج به وعده های ناچیز داده شده عمل کنند، کمترین اعتمادی وجود ندارد.

حنان غزای معتقد است که عملکرد دولت اسرائیل جای هیچ اطمینانی نسبت به پیشرفت در کار صلح

البته در اینجا به این معنی نیست که حتماً یک طرفه یا حتی نیمی از آنچه را که برایش تلاش می کرده است به دست آورده. بلکه به معنای آن است که هر کدام از طرفهای سه گانه (اسرائیل، فلسطین و آمریکا) بخشی از پیروزی را نصیب خود کرده تا با اتکای به آن به افکار عمومی و دستگاههای قانونگذاری خود پاسخ دهد و مطمئن باشد که پیروز شده است.

در این میان یاسر عرفات بیش از دیگران برای اثبات پیروزی خود دلیل و مدرک خواهد داشت. او الزامات ادامه دادن به روند صلح و تداوم اجرای

در پی یک وقفه طولانی در مذاکرات فلسطینیها و دولت اسرائیل، روز جمعه ۲۳ اکتبر توافق جدیدی مبنی بر از سرگیری مذاکرات در چارچوبهای تازه ای؛ منطبق با خواستههای تانیاهاو، در واشنگتن و تحت نظارت کلیتون، بین دو طرف مذاکره منعقد شد.

طبق این معاهده، دو طرف بلافاصله مذاکره نهایی پیرامون وضعیت دائمی؛ شامل مسئله بیت المقدس، وضعیت شهرکهای شبه نظامی یهودیان، وضع پناهندگان فلسطین و مسایل مربوط به مرزها و منابع آبی را آغاز خواهند کرد. دولت اسرائیل ۷۵۰ تن از ۳۵۰۰ زندانی فلسطینی را آزاد خواهد کرد. ارتش اسرائیل در سه مرحله طی ۱۲ هفته از ۱۳٪ کرانه غربی عقب نشینی خواهد کرد.

اجلاس شورای ملی فلسطین دو ماه بعد از شروع مرحله دوم عقب نشینی ارتش اسرائیل در شهر غزه تشکیل خواهد شد. در این نشست اعضای شورای مرکزی و کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین، به علاوه نمایندگان حکومت خودمختار، نمایندگان مجلس قانونگذاری و نمایندگان سازمانها و تشکلهای توده ای فلسطینی، شرکت دارند و با حضور رییس جمهور آمریکا، میثاق سازمان آزادیبخش فلسطین تعدیل و تمام مفادی که با به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل مغایرت دارد از آن حذف خواهد شد.

یک کمیته مشترک جهت بررسی شرایط و روند آخرین مرحله عقب نشینی اسرائیل، تشکیل خواهد شد.

اسرائیل با ایجاد دو گذرگاه "مطمئن" میان غزه و کرانه غربی رود اردن، جهت رفت و آمد فلسطینیها، و نیز گشایش فرودگاه فلسطینی غزه، و شروع کار یک بندر تجارتی در این منطقه موافقت کرد.

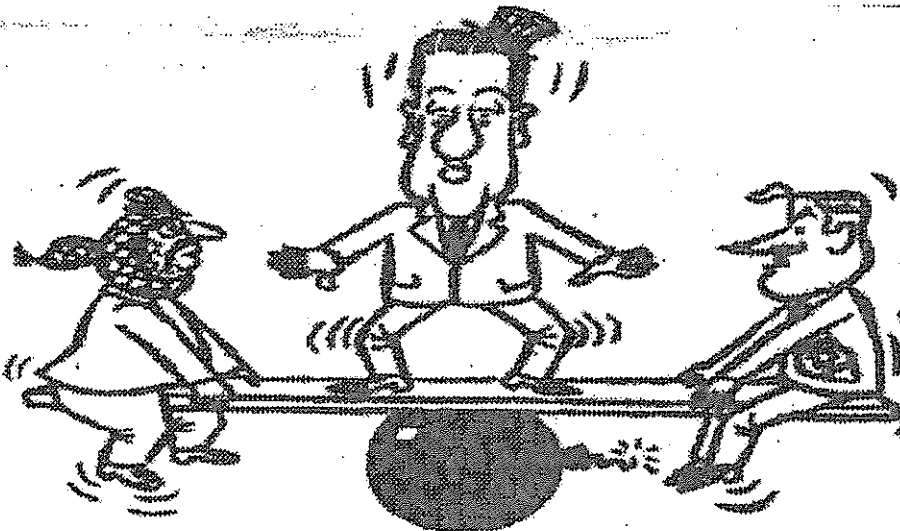
نمایندگان فلسطینیها نیز پذیرفتند که سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در فعالیتهایی که می تواند امنیت اسرائیل را تهدید کند، نظارت داشته باشد. این امر تا نظارت بر تغییراتی که باید در زمینه های آموزشی و فرهنگی در مناطق فلسطینیها به وجود آید، گسترش خواهد یافت. برای

## موقیبت نشست دو جانبه اسرائیل و فلسطین، یک ضرورت عمومی است

### بسام ابوشریف

(یکی از رهبران سابق جبهه خلق برای آزادی فلسطین و از مشاوران کونی عرفات)

نشست "وای پلاتیشن" و مسئله موقیبت آن به امری ملموس تبدیل شده است. "کلمه موقیبت"



طرح این موضوع در نشست کنونی، همچنین امکان تازه ای در اختیار فلسطینیها قرار می دهد تا موضوع تشکیل دولت خود را در دستور عاجل کار دستگاه رهبری آمریکا قرار دهند. این امر به دفعات، مورد تایید رؤسای جمهور آمریکا از جمله بوش، ریگان و کلینتون قرار گرفته است و آنها پشتیبانی ایالات متحد را از حق خلق فلسطین در کسب کامل حقوق خویش اعلام داشته اند. بنابراین نشست "وای پلاتیشن" بار دیگر به فلسطینیها امکان تاثیرگذاری بر روند تصمیم گیری در آمریکا را ارزانی داشته است.

می دانیم که پرزیدنت کلینتون به خاطر مشارکت در این مذاکرات و سرپرستی این نشست، با درگیریهای شدیدی به ویژه در برابر کنگره آمریکا، به خاطر هژمونی گروههای طرفدار اسرائیل و اکثریت جمهوریخواه؛ که نیروهای تعیین کننده در اتخاذ تصمیمات مهم هستند، روبرو بوده است. از طرف دیگر سیاستمداران دو حزب جمهوریخواه و دموکرات در آستانه شروع مبارزات انتخاباتی برای کنگره و ریاست جمهوری قرار دارند و چه بسا مسئله خلق فلسطین و حمایت از حقوق قانونی آن، امکان طرح شدن در برنامه های تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداها را پیدا کند. و این البته بستگی به تلاش خستگی ناپذیر و برنامه ریزی شده هیئت فلسطینی دارد. امری که نه تنها ممکن، بلکه ضروری است. چرا که مبارزه خلق فلسطین جهت دستیابی به حقوق خویش در برپایی دولتی مستقل و نیز رشد و توسعه اقتصاد ملی آن، تنها به اجرای قرارداد "اسلو" محدود نمی شود.

تردیدی نیست که دولت آمریکا؛ صرفنظر از اینکه چه کسی در قدرت باشد، همچنان نقش اساسی خود را در خاورمیانه، حداقل برای پنجاه سال آینده، حفظ خواهد کرد. به همین دلیل فلسطینیها باید به طور جدی و عملی و با درک عمیق از چگونگی تصمیم گیریها در دستگاه حکومتی آمریکا حرکت کرده و در این زمینه تاثیرگذار باشند. باید توجه داشت که تصمیمات سیاسی آمریکا، خواه ناخواه، در سرنوشت منطقه و آینده ما، چه در اقتصاد و چه

فلسطین موافقت کند، از آن استقبال می شود. در عین حال باید یادآوری کرد که عدم موافقت این دولت نمی تواند مانع از تلاشها و اجرای برنامه اعلام موجودیت دولت مستقل فلسطین گردد و این به معنای آغاز جدی مرحله سوم، یا مرحله نهایی بحث درباره سرنوشت فلسطین است.

به نظر من موضوع تشکیل دولت مستقل فلسطین اکنون در سطح افکار عمومی اسرائیل، اعم از راست و چپ، جا افتاده و درباره وقوع آن تردیدی وجود ندارد. اکثر مردم اسرائیل خواستار حفظ دولت و یک ارگان حکومتی کاملاً یهودی؛ جدا کردن حساب خود از فلسطینیها و قطع رابطه با منطقه غزه و کرانه غربی رود اردن هستند، اما سردمداران حکومتی آنها که انگیزه شان در موضعگیری نه دینی، بلکه بر پایه سود و زیان استوار است، در پی آن هستند که این معامله با کسب سود هرچه بیشتری قرین بوده، در صورت امکان اقتصاد فلسطین را برای همیشه در گرو رابطه سلطه جویانه با اقتصاد خود قرار دهند.

این برداشت، همانطور که آگاهان جامعه اسرائیل هم به آن اذعان دارند، در تعارض با قانونمندیهای عصر کنونی و مغایر با اصول نظم نوین جهانی، و غیرقابل تحقق است، و برعکس، باید در جستجوی راه حل دیگری بود که منافع هر دو طرف فلسطینی و اسرائیلی را تأمین کند. و این، یعنی همکاری اقتصادی مشترک در راستای توسعه عرصه های مختلف اقتصادی در سرزمین مقدس - فلسطین تاریخی -، در خدمت آینده دو ملت، و تکامل اقتصادی دو دولت فلسطین و اسرائیل.

بدون تردید طرح تشکیل دولت فلسطین و برخورد مثبت در حل این مناقشه در چارچوب نشست وای پلاتیشن ابداً ساده نیست. اما مطرح کردن جدی مسئله در این نسبت، امکان طرح گسترده آن را در افکار عمومی آمریکا؛ که تاکنون در جریان حقایق بنیادین منازعات خاورمیانه قرار نداشته اند، امکان پذیر می کند. حقایقی که مستقیماً به حقوق قانونی و غیرقابل انکار خلق فلسطین مربوط می شود.

خواهد رسید. بی تردید موفقیت دیدارهای "وای پلاتیشن" از کلینتون تصویر قدرتمندتری از آنچه در رابطه با کوزوو به دست آمد، خواهد ساخت.

واقعیت این است که هر دو طرف، یعنی اسرائیل و فلسطین، در شرایط جهانی و اقلیمی جاری با مشکلات بزرگی روبرو هستند و ناچار از اتخاذ تصمیماتی هستند که بی نهایت دشوار می نماید. به ویژه به خاطر تاثیراتی که این تصمیمات در میان توده های مردم در اسرائیل و فلسطین به جای می گذارد. از اینرو تاکید و پافشاری کلینتون در برگزاری اجلاس سه جانبه، تشکیل گروههای کاری سه گانه برای بررسی کلیه مسایل، و راهیابی برای رفع موانع پیشرفت پروژه صلح، خود به خود به عامل فشار بزرگی روی هر دو طرف، فلسطینیها و اسرائیلیها، تبدیل خواهد شد.

همانطور که گفتیم، عرفات به دلایل و مدارک لازم برای تقویت موضع سیاسی خود، مسلح است و کلینتون نیز به این حقیقت کاملاً آگاهی دارد. و نشست کنونی فرصت بزرگی است برای فلسطینیها در راستای تحقق یک دست آورد مهم، یعنی اجرای بندهای باقیمانده توافقاتی که تاکنون در زمینه عقب نشینی نظامی اسرائیل معوق مانده و اجرا نشده است.

این موضوع امیدهای نویسی در زمینه امکان برقراری صلح پایدار و همه جانبه در منطقه پدید آورده و منجر به ایجاد شرایطی می شود که مردم منطقه در پرتو آن بتوانند هم خود را متوجه رشد و توسعه اقتصادی جوامع خود کنند. البته این موضوع به این سادگی عملی نمی شود، راهی بسیار دشوار و پرمخاطره در پیش است، و با اینهمه، امکان پذیر. به همین دلیل، و با این امید که روند صلح به سرانجام مورد نظر نایسل آید، مذاکره کنندگان فلسطینی موظفند با توجه بی نهایت به منافع ملی مردم خویش، از افتادن در دام مانورهای طرف مقابل پرهیز کنند؛ طرفی که با تمام قوا و با اتکا به اردوی وسیعی از دوستان خود و نفوذ فوق العاده آنها در دستگاه سیاستگذاری آمریکا، تلاش می کند تا سهم هرچه بیشتری را در این میان از آن خود کند و بیشترین امتیاز را برای هر یک از گامهایی که جهت اجرای مقررات و میثاقهای بین المللی برمی دارد، دریافت کند. به بیان روشن تر، فلسطینیها می باید آرمان تشکیل دولت مستقل فلسطین را، آشکارا، مطرح کنند و با تمام قوا با طرفین دیگر مذاکره یعنی آمریکاییها و اسرائیلیها، برای متمرکز شدن بحث حول آن، مبارزه کنند. چرا که فلسطینیها هیچ انتخاب و جایگزینی برای این آرمان خود ندارند. آنها آرزو می کنند که تولد این دولت مستقل با توافق همگانی، از جمله اسرائیلیها، به ثبت برسد و مهر تایید اسرائیل را هم بر خود داشته باشد. البته باید این را گفت که گرچه موضع دولت اسرائیل در این زمینه تعیین کننده نیست، اما چنانچه با اعلام موجودیت دولت مستقل

حق داریم بپرسیم که این میلیونها فلسطینی کجا هستند؟ آیا فلسطینیهای ثروتمند همچنان باید خود را پشت ملیتهای دیگران مخفی نگهدارند و نکر کنند که این پوششها می تواند از آنها و از داراییهایشان حمایت کند؟ ما آنها را فرامی خوانیم تا به هویت اصلی خود افتخار کنند. ما به آنها تاکید می کنیم که وابستگی آنها به دولت مستقل فلسطین عامل حمایت مؤثرتری برایشان خواهد بود.

پولهای زیادی به صندوق این یا آن حزب می ریزند و برخی از آنها نیز در مناسبتهای گوناگون در کاخ سفید مورد استقبال قرار می گیرند، بنابراین تاکید بر این موضوع، به عنوان یک وظیفه ملی، باید در افکار عمومی مردم فلسطین و به ویژه سرمایه داران فلسطینی و صاحبان مشاغل بزرگ جا بیفتد. اکنون وقت آن است که این گروه بخش قابل توجهی از اموال خود را به طور آشکار، و نه در پشت پرده، در خدمت مسایل ملی خود هزینه کنند. اگر آقای "مسکوویچ" یا استفاده از میلیونها دلار دارایی خود در صد "یهودی کردن" بیت المقدس است، ما نیز

در زندگی روزمره، مؤثر است. و با توجه به این موضوع که حکومت ملی فلسطین در موقعیتی نیست که بتواند در جلب حمایت آمریکاییها از حقوق مردم فلسطین، اقدامات لازم را انجام دهد، این، به عنوان یک وظیفه ملی بر عهده تجار و سرمایه داران فلسطینی است که با آگاهی نسبت به این واقعیتهای اهمیت و تاثیر روابط و افکار عمومی در شکل گیری تصمیمات در آمریکا، عمل کنند.

می دانیم که تعداد قابل توجهی از سرمایه داران فلسطینی، در جریان تبلیغات انتخاباتی آمریکا،

## داستان "لیلی و گرگ"

# در مذاکرات "وای پلانتیشن"

بلال الحسن (از اعضای قدیمی الفتح سر دبیر سابق هفته نامه الیوم السابع)

غول با تمام وجود طرف اسرائیلیها را دارد. در عین حال ریاکارانه دستی بر سر فلسطینیها می کشد. او دارد طعمه را برای سر بردن آماده می کند. سرنوشت فلسطین در چنین فضای محنت آلودی دارد رقم می خورد. انگار نقشه همه چیز از پیش کشیده شده است. همه چیز در حدی روشن و آشکار است که رعب می آفریند اما فلج کننده و مرگ زا نیست. آشکاری و شفافیتی درخسور و شایسته برای پوشاندن انگیزه های اهریمنی.

یکی از مسئولان بلندپایه وزارت خارجه آمریکا، فکر می کند "دنيس روس" باشد، شخصا نقشه مذاکرات را چنین توصیف می کند: "مذاکرات روی دو بند متمرکز است: بند اول، تلاش در جهت رسیدن به توافق درباره مسایل مربوط به مرحله انتقالی. بند دوم، زمینه سازی جدی برای شروع مذاکرات "وضعیت دائمی". وی اضافه می کند که عدم دستیابی به یک تفاهم ویژه پیرامون مسایل مربوط به "مذاکرات مرحله نهایی" ممکن است در آینده به "فاجعه ای" منجر شود و

در تنگنای شهرها و روستاهای محاصره شده به خیال خود بر خویش حکومت کنند. اما دلگرانی طرف فلسطینی مذاکره که سودای دستیابی به یک دولت مستقل را در سر دارد، از این جهت است که هیچ نشانه و اثر امیدوارکننده ای حاکی از حل مشکلات بزرگی چون مسئله بیت المقدس، آبادیهای یهودی نشین، مسئله آوارگان و پناهندگان فلسطین، مسئله آب، ضرورتهای استقلال و موضوع مرزهای آن در افق به چشم نمی خورد. و چنین به نظر می رسد که همه این مسایل پیشاپیش خاتمه یافته تلقی شده و

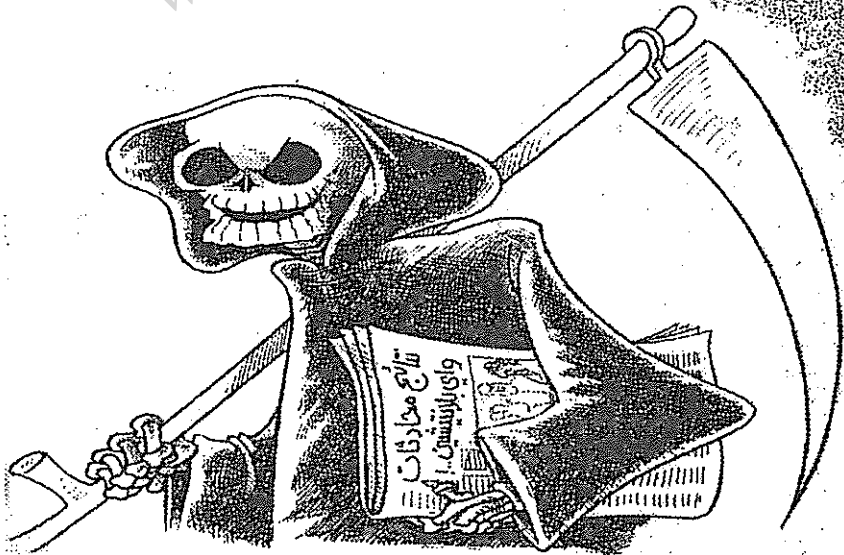
در "وای پلانتیشن"، این مزرعه دلگشای نزدیک واشنگتن، صرفنظر از فضای آرام و لحن ملایم مذاکره کنندگان، ستیزه سیاسی بسیار سختی در جریان است.

هولناکی این جنگ نه به خاطر دشواری مذاکره با کسی مانند تانیاهو و دار و دسته اش، بلکه از این لحاظ است که مرحله انتقالی حکومت خودمختار (۵ ساله) در آستانه پایان است. و قاعدتا حالا باید بحث پیرامون آن چیزی صورت گیرد که بی هیچ نشانه و دلیل مشخصی تحت عنوان بی مسمای "وضعیت نهایی" نامگذاری شده است. یعنی آن

مرحله ای که نقطه پایان بر آرمانها و خواستههای یک ملت خواهد گذاشت.

بدین ترتیب پسا آرمانها و امیدها درهم شکسته و محو خواهد شد و یا آنکه نوزادی پدیدار می شود که گروهی برایش آرزوی بالندگی خواهند کرد و برخی در تدارکند تا به محض آنکه به جهان قدم گذاشت او را نابود کنند.

در آستانه چنین لحظه حساسی جنگ میان آرمانها و آرزوهای ملی مردم فلسطین و تمایلات نژادپرستانه و سلطه جویانه اسرائیلیها از طرف دیگر در



این هولناک است. ببینیم "تفاهم ویژه" مورد نیاز آمریکا جهت جلوگیری از وقوع فاجعه هولناک کدام است. می دانیم که "سند اعلام مبانی" یا "قرارداد اسلو" عبارت بود از "تفاهم ویژه" پیرامون "خودمختاری". همه دیدند که چه معجونی به نام "خودمختاری" از آن بیرون آمد. اکنون آنها

مجالی برای بحث پیرامونشان وجود ندارد. بالای میز مذاکره ای که با یک رومیزی مضملی پوشانده شده، "غول یانکی" بر کرسی ریاست تکیه زده است. "غول" به نرمی سخن می گوید؛ آرام و اطمینان بخش، طوری که نجوای گرگ را در داستان "لیلی و گرگ" به یاد می آورد.

جریان است. صهیونیستها سودای تصرف و غارت بخشهای هرچه وسیعتری از فلسطین شامل تمام منابع آبی، هوایی و زیرزمینی این سرزمین و الحاق آن به اسرائیل را در سر دارند. آنها از این بابت نیز غرق در شادی هستند که مردم فلسطین را با مشکلات لاینحشان به حال خود رها می کنند تا

## مهمترین رویدادهای ۵ سال مذاکره میان دولت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین

۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳، امضای "توافقنامه اسلو" پیرامون مرحله انتقالی در مناسبات فلسطینیها و اسرائیلیها، در چارچوب طرح ایجاد حکومت خودمختار به مدت ۵ سال، که از چهارم مه ۱۹۹۴ شروع و چهارم مه ۱۹۹۹ به پایان خواهد رسید.

۲۸ سپتامبر ۱۹۹۵، امضای قرارداد گسترش دامنه خودمختاری توسط رابین و عرفات.  
۴ نوامبر ۱۹۹۵، ترور رابین و روی کار آمدن شیمون پرز.

فوریه و مارس ۱۹۹۶، بالا گرفتن موج جدیدی از عملیات انتحاری توسط گروههای اسلامی فلسطینی در اسرائیل، در پاسخ به قتل یکی از رهبران نظامی این جنبش به نام یحیی عباس.

۲۹ مه ۱۹۹۶، روی کار آمدن نتانیاهو و اعلام آشکار مخالفت وی با قرارداد صلح و تأکید بر وفاداری به شعارهای سه گانه راست افراطی اسرائیل مبنی بر مخالفت با تاسیس دولت فلسطین، مخالفت با تقسیم بیت المقدس و مخالفت با عقب نشینی از جولان.

۲ اوت ۱۹۹۶، دولت اسرائیل مقرراتی را که حکومت رابین بر سر راه گسترش شهرکهای یهودی نشین ایجاد کرده بود، رسماً ملغی کرد و موج جدیدی از شهرک سازی در زمینهای اعراب فلسطین به راه افتاد.

۲۴ سپتامبر ۱۹۹۶، آغاز عملیات حفاری برای ایجاد یک کانال زیرزمینی در کنار دیوار مسجدالاقصی، و شروع موج جدیدی از اعتراضات مردم فلسطین علیه اشغالگران صهیونیست. این اعتراضات توسط ارتش اسرائیل به خون کشیده شد و بیش از هشتاد فلسطینی کشته شدند.

۷ مارس ۱۹۹۷، اعلام تصمیم اسرائیل مبنی بر عقب کشاندن ارتش خود از ۹٪ کرانه غربی رود اردن به جای ۳۰٪ مورد توافق با فلسطینیها و شروع یک دوره جدید از بحران در روابط دو طرف مذاکره.

۸ مارس ۱۹۹۷، شروع عملیات خاکبرداری جهت ساختن ۶۵۰۰ واحد مسکونی یهودی نشین داخل یکی از مناطق عرب نشین بیت المقدس به نام جبل عظیم، و درگیری ارتش اسرائیل با فلسطینیهای معترض به این اقدامات تجاوزگرانه و قتل هشت فلسطینی. حکومت خودمختار کلیه مناسبات خود را با دولت صهیونیستی به حالت تعلیق در آورد.

۳ اوت ۱۹۹۷، اسرائیل هرگونه عملیات جابجایی و عقب کشاندن نیروهای نظامی خود را متوقف نمود و ادامه اجرای تعهدات صلح را معلق اعلام کرد.

۱۵ سپتامبر ۱۹۹۷، دور جدیدی از مسافرت وزیر خارجه آمریکا به منطقه، برای زمینه سازی جهت از سرگیری مذاکرات میان فلسطینیها و دولت اسرائیل.

۲۵ سپتامبر ۱۹۹۷، عرفات اعلام کرد که عملیات گسترده ای جهت سرکوب جنبش حماس، برای نشان دادن حسن نیت در پیشبرد مذاکرات صلح، تدارک دیده است.

۲۶ سپتامبر ۱۹۹۷، اسرائیل پیشنهاد آمریکا جهت متوقف ساختن شهرک سازی، به نشانه ابراز حسن نیت از طرف صهیونیستها، را رد کرد.

۸ اکتبر ۱۹۹۷، مذاکره میان عرفات و نتانیاهو موجب توافقات جدیدی در رابطه با مسایل امنیتی بین حکومت خودمختار و دولت اسرائیل شد.

۶ ژانویه ۱۹۹۸، شروع میانجیگری مجدد آمریکا.

۱۳ ژانویه ۱۹۹۸، اسرائیل فهرستی طولانی از شرایط خود برای از سرگیری مذاکره با فلسطینیها به دولت آمریکا تسلیم می کند. فلسطینیها این شرایط را نمی پذیرند.

۱۴ ژانویه ۱۹۹۸، حکومت اسرائیل تصمیم خود را مبنی بر ضرورت حفظ سلطه نظامی و نظارت امنیتی خود بر بخش مهمی از کرانه غربی اعلام و به تصویب پارلمان این کشور رساند که در مغایرت کامل با قرارداد صلح ارزیابی شد.

۲۶ مارس ۱۹۹۸، دولت اسرائیل طرح عقب نشینی یکباره از ۱/۱۳٪ کرانه غربی را که توسط آمریکا پیشنهاد شده بود، رد کرد.

۲۹ آوریل ۱۹۹۸، عرفات موافقت خود را با طرح آمریکا به جای ۳۰٪ تعیین شده در چارچوب قرارداد اسلو، اعلام می کند.

۱۹ ژوئیه ۱۹۹۸، دیدار میان مقامات عالیرتبه اسرائیلی و فلسطینی.

۲۳ اوت ۱۹۹۸، اعلام موافقت مشروط اسرائیل با طرح آمریکا. اسرائیلیها خواستار ایجاد مناطق حفاظت امنیتی در ۳٪ از مناطق مورد بحث شدند.

۲۸ سپتامبر ۱۹۹۸، دیدار مشترک عرفات و نتانیاهو با رییس جمهور آمریکا.

۲۹ سپتامبر، عرفات با پیشنهاد نتانیاهو موافقت کرد.

۷ اکتبر ۱۹۹۸، دعوتنامه کنفرانس وای پلاتیتیشن، توسط مادالین اولبرایت، به عرفات و نتانیاهو تسلیم گردید.

می خواهند "مبانی جدیدی" را تدوین کنند که توضیح دهنده "تفاهم ویژه" درباره مسایل مربوط به "مذاکرات مرحله نهایی" باشد. در واقع زمانی که مسایل معوق مانده از مرحله انتقالی طبق خواست و نقشه اسرائیلیها، به ویژه از موضع نتانیاهو، سرهم بندی شده است. جای پرسش است که در چنین فضایی، چطور می توان محورهای بحث پیرامون "وضعیت نهایی" و راه حل دائمی را، طبق آرمانهای مردم فلسطین و یا حتی پایه ای ترین آن تعیین کرد؟

این لب مطلب و در عین حال سرمنشا فاجعه را تشکیل می دهد. همین شیخ هیئت فلسطین را همواره در محاصره خود قرار داده است. این هیئت برای آنکه رضایت خاطر آمریکا را جلب کند، از طرح پیش بینی شده در "اسلو" پیرامون وضعیت کرانه غربی رود اردن که مبتنی بر عقب نشینی اسرائیل از ۴۰٪ این مناطق بود، به ۱۳٪ منتهای ۳٪ به عنوان مناطق حفاظت امنیتی، کوتاه آمده اند. (چیزی که عرفات نخست از آن به مثابه ظلم بزرگ یاد کرد و بعدها به آن تمکین نمود.)

طرح اولیه آمریکا در آغاز متضمن ۱۳٪ عقب نشینی اسرائیل می شد که نتانیاهو با سرسختی در برابر آن ایستاده و توانست آنرا به (۱۰+۳) مورد نظر خود تبدیل کند و اکنون در "وای پلاتیتیشن" به تفسیر خود از آن می پردازد. اسرائیلیها از یک طرف می پذیرند که به طور کلی می توان به توافق با فلسطینیها نایل شد. از طرف دیگر بلافاصله هر توافقی را مشروط به این می کنند که حکومت فلسطین با روشنی تمام برنامه ای جهت سرکوب و مقابله با "تروریسم" را ارائه دهد.

آمریکا نیز به سهم خود با تکیه بر شرط و شروط دولت اسرائیل همه فشار را روی فلسطینیها متمرکز می کند. مادالین اولبرایت در این زمینه صراحت کامل دارد: اگر عرفات صد در صد تلاش خود را متمرکز کند می توان به موفقیت مذاکرات دل بست. او باید به ما و اسرائیلیها ثابت کند که طرح فعال و موثری برای "تامین امنیت" تدارک دیده است.

انگار هیئت فلسطینی چاره ای ندارد جز آنکه به تهدیدهای اسرائیل و فشارهای آمریکا گردن نهاده و از زبان "منابع" خود در واشنگتن اعلام کنند که مذاکراتی میان فرمانده نیروهای انتظامی حکومت خودمختار و ستاد ارتش اسرائیل انجام شده، که به توافقات امنیتی لازم جهت جابجایی آینده ارتش اسرائیل کمک خواهد کرد... حالا که پیشاپیش چنین توافقاتی به دست آمده، شرط انصاف این است که فلسطینیها پاداش عقب نشینی از مواضع خود را دریافت کنند. اعلام این پاداش به عهده رییس جمهور آمریکا گذاشته شده است. او قول می دهد که در صورت امضای قرارداد، حکومت خودمختار فلسطین از دستاوردهای اقتصادی مناسبی برخوردار

شود. در برابر این بخشش بزرگوارانه زبانی آمریکا، تانیاهاو "علی الحساب" درخواست ۵۰۰ میلیون دلار کمک بلاعوض برای تامین هزینه های مربوط به عملیات جابجایی نیروهای نظامی خود را به کاخ سفید ارائه داده و وعده وصول آنرا نیز دریافت کرده است.

پادشاهی دیگری که به سیاق مسابقه های تلویزیونی برای این گردهمایی در نظر گرفته شده عبارتند از: توافق با گشایش یک فرودگاه فلسطینی "زیر نظارت امنیتی اسرائیل"، موافقت با ایجاد یک منطقه صنعتی در غزه برای بهره برداری از نیروی کار ارزان فلسطینی ها، (موضوع جالب توجه و پرمفعت برای اسرائیل)، توافق نسبت به ایجاد یک گذرگاه میان کرانه غربی غزه و نیز اعلام آمادگی اسرائیل برای آزاد کردن برخی از زندانیان فلسطینی (که البته بنا به تشخیص اسرائیلیها دستهایشان آلوده به خون نباشد). همه اینها از پیش مورد توافق قرار گرفته و صحنه سازی کنونی در جهت رنگ و لعاب دادن به این به اصطلاح دستاوردها و سرپوش گذاشتن بر همه اجحافهای مضاعفی صورت می گیرد که در اثر عمل نکردن اسرائیل به همان چارچوبهای تعیین شده در اسلو، بر فلسطینیها روا شده است. درباره "تفاهمهای ویژه" همچنین باید گفت که مذاکرات فعلی از حد کلیات فراتر نخواهد رفت و هیئتها برای تصمیم گیری چندان عجله به خرج نخواهند داد. این مسایل البته باید در جلسات دو جانبه تانیاهاو و عرفات حل و فصل شود. چه بسا رییس جمهور آمریکا نیز شخصا در این جلسات شرکت کند و شاید هم وظیفه عبارت پردازی در رابطه با مقدمه کلی و عوام پسندی که به درد مدافعان قرارداد بخورد، به جناب ایشان سپرده شود. مقدمه ای که بتواند جوهر اصلی سازش را که موجب خشم توده هاست از چشم آنان پنهان کند.

آنچه از این "تفاهمهای ویژه" باید انتظار داشت در واقع فقط یک بند یا یک موضوع ساده است که حتی اگر به وضوح در هیچ کجا رسماً ذکر نشود، اما برای همگان قابل فهم باشد و آن این است که مذاکرات مرحله انتقالی را تا سال ۲۰۰۰، یعنی زمانی که کامپیوترها از محاسبه دقیق زمان عاجز خواهند شد، به درازا بکشاند. براساس این توافق دوستانه، فلسطینیها باید از مهمترین قرار و مدار خود یعنی اعلام تولد "دولت مستقل" در پایان مرحله انتقالی، یعنی روز ۵ مه ۱۹۹۹، چشم پوشند. به عبارت دیگر، هیئت فلسطینی باید بپذیرد که اعلام موجودیت دولت فلسطین به رضایت اسرائیلیها بستگی دارد و این یعنی احاله برگ بسیار بر اهمیت "حق تعیین سرنوشت" به بایگانی، جهت ثبت در تاریخ.

با چنین تدارکاتی، روشن است که در عمل، هیچ اتفاق مهمی نخواهد افتاد. آنچه برای فلسطینیها باقی می ماند، همان وضعیت سابق است، یعنی ۴۰٪ از کرانه غربی به اضافه ۶۰٪ از منطقه غزه.

بنابراین وقتی قرار باشد فلسطینیها در محدوده جغرافیائی ناچیزی، فاقد زمینهای قابل کشت، محروم از منابع آبی، و از همه مهمتر، فاقد هرگونه سلطه ای بر مرزهای زمینی، هوایی و دریایی خود باشند، چه مانعی دارد که عنوان "دولت" را روی این پدیده بگذارند. حقیقت این است که رسیدن به "تفاهم جدید" در نشست وای پلاتیشن یعنی تحمیل وضعیت خودمختاری به عنوان اولین و آخرین توافق. حال ممکن است اسم مستعار "دولت مستقل" هم برای آن انتخاب شود.

هرچند با توجه به سیر مذاکرات و ماهیت مذاکره کنندگان، انتظار دیگری نمی توان داشت اما از صمیم قلب آرزو می کنم که اتفاق دیگری بیفتد و خطا بودن پیش بینیهای من ثابت شود. مثلاً، هیئت مذاکره کننده همه ما را غافلگیر کند و بلند شود و بگوید: آقای رییس لطفاً بحث جزئیات را پایان دهید. ما فقط یک خواست مشخص داریم؛ حق بازگشت، و حق مالکیت بر سرزمین خود در چارچوب مصوبات سازمان ملل و قوانین بین المللی.

## در دفاع از آزادی اندیشه و بیان و محکومیت مکتب چماقداری

نخستین و مهمترین درس تاریخ میهن ما در بردارنده این پیام است که بدون استقرار کامل آزادی در ایران، بدون آنکه همه آحاد مردم از هر فکر، مذهب، ایدئولوژی، جنسیت و نژاد در برابر قانون و فرصتهای اجتماعی برابر باشند، ما روی دموکراسی و مردم سالاری را نخواهیم دید و برعکس سرنوشت ملت و مملکت همواره بازیچه دست قدرت پرستان خواهد بود.

متأسفانه با وجود رشد فرهنگ مدارا در سطح جامعه و درک هرچه عمیقتر آن در میان روشنفکران و گرایشهای فکری و سیاسی، هنوز مکتب چماقداری از میانه رخت برنسته است. چنانکه هم اکنون ارتجاع حاکم بر ایران که در همه زمینه های فکری، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی در سراشیب ورشکستگی و زوال افتاده، تنها بر منطق چماق و سرکوب و ترور مخالفان و دگراندیشان متکی است.

اما بدتر و شرم آورتر از دسته های انصار حزب الله در حاکمیت، دوقلوهای مشابه و موازی آنها هستند که در نقش اپوزیسیون چنان به تهدید و ارعاب مخالفان فکری و سیاسی خویش متوسل می شوند که گویی قصد آن را دارند که در کار چماقداری، همت زنی و ارعاب مخالفان گوی سبقت را از ارتجاع حاکم بر ایران برآیند. اما برای آنان که در پی ریشه کن کردن فرهنگ و نظام استبدادی و جانشین ساختن فرهنگ دموکراسی و مردم سالاری در ایران هستند، هدف، آزادی مردم ایران است و نه تغییر نام حاکمان و جانشین کردن چماقداران امروز به جای آدمکشان دیروز.

در ماههای گذشته، اعضا و هواداران مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت بارها به جلسات سخنرانی و گفتگوی مخالفان خود حمله برده و با روشهای شناخته شده ای که امروز دیگر مورد نفرت و بیزارگی اکثریت قاطع مردم ایران است از جریان اندیشه و گفتگو ممانعت به عمل آورده اند.

آخرین این اقدامات، حمله آنان به جلسه سخنرانی علی کشتگر در آلمان است که قرار بود تحت عنوان "موانع تاریخی دموکراسی در ایران" برگزار شود.

در این اجلاس کسانی که خود را طرفدار شورای ملی مقاومت و مجاهدین معرفی می کردند، به جلسه گفتگو حمله کرده و خواست خود را چنین اعلام می کنند: "علی کشتگر علیه اعدام انقلابی جلااد اوین موضعگیری کرده است، اگر او رسماً و در همینجا ابراز ندامت کند و از پیشگاه خلق ایران معذرت خواهی نماید، می تواند به سخنان خود ادامه دهد و در غیر این صورت باید فوراً شهر آخن را ترک کند. آنان حتی سخنران را به سرگ تهدید می کنند.

نمایشهایی از این دست، که اینک سالهاست به روش معمولی مجاهدین خلق تبدیل شده و اخیراً شدت گرفته، به گوهر هیچ تفاوتی با اقدامات چماقدارانه ارتجاع حاکم بر ایران و دسته های انصار حزب الله ندارد. ما ضمن محکوم کردن این اقدامات تأکید می کنیم که افشای این روشها و تشکلهای مدافع آن یکی از عرصه های مهم مبارزه روشنفکران، نویسندگان و جریانات سیاسی دموکرات و چپ در راه گسترش فرهنگ دموکراتیک و استقرار آزادی در ایران است که به هیچ وجه اهمیت آن از بیکار علیه ارتجاع حاکم کمتر نیست. چرا که بدون انزوای این روشها و تفکرات استبدادی در اپوزیسیون، خطر جانشینی استبدادی تازه نفس به جای استبداد پیشین و ادامه تاریخ در یک دور باطل، همچنان بر جای می ماند.

هشتم آبانماه ۷۷/ سی اکتبر ۹۸

امضاکنندگان:

پرویز آذر - ابراهیم آوخ - مستوره احمدزاده - ناصر اعتمادی - اصغر ایزدی - منیره برادران (م. رها) - سهراب بهداد - حسن بهگر - ناصر پاکدامن - فریبا ثابت - منوچهر ثابتیان - علی اصغر حاج سیدجوادی - محسن حیدریان - ایرج جنتی عطایی - حسین جرجانی - میهن جزنی - حسن حسام - اسماعیل خویی - حسین دولت آبادی - کامبیز روستا - محمود راسخ - ناصر رحیمخانی - بیژن رضایی - فرهمند رکنی (اخوی) - فضل الله روحانی - سعید رهنما - مجید زربخش - حسن زرهی - علی سپهر - احسان شریعتی - حماد شیبانی - مرتضی شفیعی (شمسی) - منوچهر صالحی - عباس عاقلی زاده - مرتضی عبداللهی - قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید) - منصور فرهنگ - مهدی فتاپور - کامبیز قائم مقام - علی کشتگر - مهدی کیا - عبدالکریم لاهیجی - مرتضی محیط - مرتضی ملک محمدی (جلال افشار) - باقر موتمنی - هایده مغیسی - شیدا نبوی - فرهاد نعمانی - پرویز نویدی - بهمن نیرومند - شیدان وثیق - جهانگیر وطنخواه.



### انتقاداتی رفیقانه به رفقای "اتحادکار"

ارائه نظرات انتقادی با هدف سازندگی از جمله راهبایی است که به بهبود مضمون و محتوای نشریات یاری می‌رساند. از این رو به عنوان یکی از خوانندگان و همکاران نشریه اتحاد کار، برخی از نظرات انتقادی خود را در قالب این نامه، جهت درج در نشریه اتحاد کار ارسال می‌کنم. امیدوارم به سهم خود، در راستای بهبود کیفی نشریه، بتوانم مفید واقع شوم.

الف - نخستین مطلبی که بایستی به آن اشاره کنم، تبدیل شدن نشریه اتحادکار به دارالوکاله همدستان و کارگزاران مغضوب رژیم می‌باشد. این حضرات و جریانات در دو گروه طبقه بندی می‌شوند. منتظری و دار و دسته اش؛ آذری قمی، عبدالکریم سروش، دکتر یزدی و نهضت آزادی، که از سیاست‌گزاران و مجریان سابق رژیم جمهوری اسلامی بوده‌اند، در گروه نخست جای می‌گیرند. گروه دوم نیز به کارگزاران مغضوب جمهوری اسلامی از قبیل معروفی‌ها، سرکوهی‌ها، خرمی‌ها و فیروزی‌ها، تعلق دارد؛ روزنامه نگارانی که در طول حیات مطبوعاتی خود جز توهم پراکنی در میان توده‌ها و ظاهر شدن به عنوان اپوزیسیون رژیم در مقابل افکار عمومی بین‌المللی، یعنی ایفای نقش سویاپ اطمینان رژیم وظیفه‌ای دیگر نداشته‌اند. نگاهی به اطلاعیه‌های مندرج در نشریه اتحاد کار، در رابطه با افراد و جریاناتی که پیشتر نام برده شدند، هرچند نشاندهنده اعتقاد رفقا به آزادی‌اندیشه، بیان و قلم کلیه انسانها و از جمله همین همدستان و کارگزاران رانده شده از بارگاه رژیم است، ولی چون در کنار دفاع از حقوق آنها به سوابق و نقش قبلی شان اشاره ای نمی‌گردد، جز توهم پراکنی در میان خوانندگان نشریه، حاصل دیگری ندارد. برای بررسی بیشتر می‌توانید به اطلاعیه "تهدیدات اخیر حزب الله علیه منتظری"، که در رابطه با دفاع از حقوق منتظری و عبدالکریم سروش بوده و در اتحاد کار - شماره ۴۰ - درج گردیده و به اطلاعیه‌های "پیرامون تشدید حمله به مخالفان ولی قیبه" و "دستگیری ابراهیم یزدی را محکوم می‌کنیم" مندرج در نشریه شماره ۴۵، و اختصاص یک صفحه از همان شماره به سخنان منتظری و آذری قمی، مراجعه نمایید. دفاع از این مغضوب شدگان بدون اشاره به سوابق آنها، منحصر به نشریه اتحادکار نبوده و در سالهای اخیر، بخش بزرگی از اپوزیسیون به اصطلاح غیرقانونی رژیم نیز در این کورس رقابت، فعلا نه شرکت کرده‌اند. روی سخن من با جمهوریخواهان، سلطنت طلبان، لیبرالها، اکثریتها، توده‌ایها و سایر دشمنان انقلاب و طبقه کارگر نیست، چرا که حساب آنها بکلی جداگانه است. ولی آیا سزاوار است نشریه‌ای که ادعای دفاع از آرمانهای طبقه کارگر را دارد، در کنار تمرکز تمام و کمال انرژی، وقت و امکانات خود برای دفاع از حقوق جانیانی چون منتظری که فتوای تجاوز به دختران انقلابی پیش از اعدام آنها را صادر کرد؛ چون آذری قمی که مسئول مستقیم حبس و شکنجه و اعدام هزاران تن از مبارزین آزادخواه است؛ و

همچون عبدالکریم سروش که از عاملین اصلی کشتار دانشجویان در تهاجم موسوم به انقلاب فرهنگی می‌باشد و در کنار برگزاری آکسیونها و صدور حمایت نامه‌ها در رابطه با کارگزاران پنهان بارگاه رژیم، چون معروفیها و سرکوهیها و فیروزیها، چند جمله نیز در افشای آنها ننویسد؟ آیا بهتر نبود این مساعی و این امکانات برای برپایی آکسیونهای دفاع از مبارزات کارگران از جمله اعتصابات اخیر کارگران شرکت نفت، برگزاری راهپیمایها و برپایی اعتصاب غذا در حمایت از انقلابیون و آزادیخواهان دریند، از جمله دفاع از اعتصاب غذای خونین سال گذشته زندانیان سیاسی و برای همبستگی با مبارزات زنان ایرانی و افشای ماهیت زن ستیز حکومت فسق ارتجاعی، جنایتکار، مذهبی و ددمنش جمهوری اسلامی صرف می‌شد؟ اگر چنین می‌شد، آیا اتحادیه اروپا می‌توانست به افکار عمومی این کشورها، پس از رسوایی دادگاه میکونوس، در رابطه با بهبود مناسبات دیپلماتیک با جمهوری اسلامی توضیح دهد؟ آیا می‌توانست شرط آزادی سرکوهی را به جای توقف سرکوب حقوق بشر در ایران بنشانند؟

ب - دومین مطلبی که می‌خواهم به آن بپردازم، درج مصاحبه‌ها و مطالبی است که بار منفی آنها بسیار فراتر از بار مثبتشان می‌باشد. به عنوان مثال می‌توان به اختصاص هشت صفحه از اتحادکار - شماره ۵۰، به مطالبی پیرامون برتولد برشت اشاره کرد. در نگاه نخست، اختصاص ۲۵ درصد از صفحات نشریه به معرفی برشت و آثار او، این توهم را برانگیخته می‌سازد که اتحادکار در صدمین سالگرد تولد برشت، برای بزرگداشت او و شناسایی آثارش، سنگ تمام گذاشته است، ولی مطالعه محتویات این نوشته‌ها، بر این داوری زود هنگام مهر بطلان می‌زند. دو مقاله که از قضا شش صفحه از مجموعه هشت صفحه‌ای برشت را به خود اختصاص داده‌اند، یعنی مقاله گفتگو با آقای محسن یلفانی و مقاله‌ای که "دیدار با برشت، مصاحبه با کوتترگراس" نام دارند، جز مخلوش کردن افکار خوانندگان در خصوص هنرمند کمونیستی که حتی مفسرین و صاحبان بورژوازی نیز، علیرغم کینه و نفرت خود از او، نام او را در صدر اساتید ادبیات و نمایشنامه نویسی، و آثار او را در زمره شاهکارهای ادبی جهان آورده‌اند، حاصلی دیگر نداشته است. آیا تصویر دمدسی مزاج و در نهایت روی برتافته از مارکسیستی که از او ارائه شده با واقعیت‌های این هنرمند طبقه کارگر مطابقت می‌کند؟ آیا حق برشت را بدینگونه ادا باید کرد؟

نمونه دیگر مصاحبه‌ای است که در نشریه شماره ۵۳ با بهروز حقی در رابطه با صمد بهرنگی صورت گرفته است. آقای حقی در این مصاحبه به جای بررسی همه جانبه افکار، آثار و زندگینامه صمد، بخش زیادی از سخنان خود را به بررسی جنبش ناسیونالیستی آذربایجان، آن هم به شکلی اغراق آمیز اختصاص داده و تلاش زیادی نموده تا هر جا که قرار است نامی از صمد به میان آید، بر وابستگی او به این جنبش نیز تاکید شود. البته برای

خالی نبودن عریضه چند جمله نیز در رابطه با تئوریزه کردن مبارزه مسلحانه توسط صمد چاشنی حرفهای خود می‌کند.

همه ما کم و بیش با صمد و آثار او آشنا هستیم. بی تردید همه همانگونه که فداییان دهه ۵۰ ادعا می‌کردند، یک هنرمند کمونیست تمام عیار نبوده است. ولی اگر آنچنین نبوده، بیشک، اینچنین هم نبوده است. بهتر بود، آثار و زندگی صمد بهرنگی توسط افراد صاحب نظر از زوایای مختلف مورد بررسی قرار می‌گرفت تا در سی امین سالگرد خاموشی اش چنین تصویر مخلوش و مغشوشی از او ارائه نشود.

سومین نمونه این مقالات، مقاله مربوط به مصاحبه با آقای فرج سرکوهی است. آقای سرکوهی را همه ما به خوبی می‌شناسیم. ایشان همان سردبیر مجله آدینه است که پس از دستگیری توسط جمهوری اسلامی، اپوزیسیون رژیم، او را تبدیل به قهرمانی پرآوازه کرد و به عنوان ادیبی "نامور و مبارز" به افکار بین‌المللی معرفی نمود و سرانجام نیز با کمک همین حمایتها از زندان‌های یافته و موفق به سفر به اروپا گردید. تا جایی که من اطلاع دارم، این "قهرمان" ساخته و پرداخته مخالفین خارج کشور، در هفته‌های گذشته مصاحبه‌ها و سخنرانیهای متعددی هم داشته است ولی هیچگاه جز اشارات کوتاه به سانسور مطبوعات و استبداد، آنهم به کلی و گنگ، زبان بر علیه جمهوری اسلامی نگشوده است. بنابراین انتظار می‌رفت رفیق مصاحبه کننده، دست کم با این پیش فرض که آقای سرکوهی بر اثر فشارها و شکنجه‌های زندان دچار فراموشی شده، با سئوالات بجا و ماهرانه خود، ایشان را در بازیابی حافظه از دست رفته شان یاری می‌رسانید. ولی مصاحبه کننده به جای این که ایشان را مجبور به اظهار نظر در رابطه با تداوم و تشدید سرکوبها در دوره رییس جمهور جدید و به خاک و خون کشانیده شدن مبارزات کارگران و توده‌های ستمدیده، تشدید ستم و محدودیت‌های اعمال شده بر زنان، تداوم مجازاتهای قرون وسطایی سنگسار و شلاق و قطع اعضای بدن و مواردی از این قبیل بنماید، خود را در دایره سئوالات مربوط به مطبوعات محدود کند، انگار که تنها درد کارگران و زحمتکشان ایرانی و تنها خواست زنان تحت ستم انتشار آزادانه روزنامه‌های جامعه و میزان و با اندکی وسع نظر، راه اندازی مجدد کانون نویسندگان است و پس. البته اگر اشکالات مقاله در این حد بود باز هم غمی نبود ولی مطالعه متن سئوالها و جوابها این تصور را پیش می‌آورد که نه، این نشریه اتحادکار نیست، حتما نيمروز است که می‌خوانم والا یک کمونیست که با دیدی طبقاتی پدیده‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کند، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که از کیسه طبقه کارگر به بدل و بخشش بپردازد. بهتر است سرآغاز سئوال دوم از آقای سرکوهی را با هم مطالعه کنیم: "با توجه به اینکه شما یکی از نویسندگانی هستید که سالها از زندگی خود را در دفاع از آزادی گذاشته‌اید و در تمامی سالهای گذشته برای آزادی نظر و بیان و عقیده قلم زده‌اید..." (تاکید از من است.)

به راستی، آزادی مورد دفاع آقای سرکوهی که از دیدگاه مصاحبه کننده، سالها از عمر ایشان در مبارزه برای آن سپری شده، چه نوع از آزادی می باشد؟ مگر نه ایسن است که آزادی و آزادیخواهی هم تعریفی طبقاتی دارد؟ اگر چنین است، آیا اعطای این القاب و عناوین به آقای سرکوهی، بی احترامی به خسرو گلبرگی ها و سعید سلطانپورها که تا آخرین نفس و آخرین رمق برای دفاع از آزادی مبارزه کردند و ناسپاسی به دهها و صدها و هزاران آزادیخواهی که توسط رژیم ددمنش جمهوری اسلامی به زنجیر کشیده شده، شکنجه شده و بسیاری از آنها مقابل جوخه های اعدام قرار گرفته اند نیست؟ آزادی مورد حمایت آقای سرکوهی در مطلوبترین شکل خود کمی فراتر از مطالبات یزدی ها، سروش ها و شمس الواعظین هاست. مگر آقای سرکوهی در بیست سال گذشته به سرکوب شوراها، کارگری و مبارزات کارگران، به سرکوب زنان، به سرکوب خلقهای عرب و کرد و ترکمن و بلوچ، به اعدامهای دسته جمعی آزادیخواهان و انقلابیون، به کشتار نوجوانان زندانی، به اعدام زنان باردار، به تجاوز به دختران باکره پیش از اعدامشان، به تهاجمات خونسین به دانشگاهها، به فرستاده شدن نوجوانان و نونهالان به مسلخ جنگ هشت ساله، به سنگسار عشاق، به قطع دست و پای فقرا و گرسنگان، به شکنجه و اعدام نویسندگان و شعرا و روزنامه نگاران آزادیخواه، اعتراضی داشته و ما از آن بیخبر هستیم؟ نه، ایشان به طبقه ای دیگر و دنیایی دیگر تعلق دارند و سادگی مصاحبه کننده مانع از آن می شود که این واقعیات را از جوابهای ایشان استخراج کند. باور ندارید به جوابهای آقای سرکوهی در همان مصاحبه توجه کنید. ایشان با مهارت تمام در حین پاسخ به سوال اول، بخشی از سوال را که مربوط به موضعگیری در مقابل جناح خاتمی و در تبع آن کسل رژیم جمهوری اسلامی است بی پاسخ می گذارد و در پاسخ به سوال آخر، ضمن اعلام بازگشت خود به ایران، که تداعی تبلیغات بسوزروازی جهانی و همدستان ایرانی شان مبنی بر بهبود اوضاع و حقوق سیاسی مردم در دوره ریاست جمهوری خاتمی است، تلویحا به رژیم پیشنهاد می کند که سرسختی را کنار گذاشته و به او و امثال او اجازه تشکیل سازمان و حزب سیاسی را بدهد.

ج - سومین مطلبی که فکر می کنم اشاره کردن به آن مفید باشد، کمبود مطالب تنوریک، بحثهای نظری و پلمیکها با سایر گروههای انقلابی و کمونیستی در نشریه می باشد. البته برخلاف کمبود پلمیکها با نیروهای انقلابی و کمونیستی، تا بخواهید می توانید به نظرخواهیها و پلمیکها، البته از نوع دوستانه آن به فداپیمان اکثریت برخورد کنید. آیا این قبیل برخوردها، جز بالا بردن پرستیژ سیاسی این گروه خیاثکار و رسوا حاصل دیگری هم دارد؟ بی تردید وجدانهای آزاده ایرانی فراموش نکرده اند که تاریخ موجودیت این سازمان با کارگزاری به رژیم جمهوری اسلامی و خیانت به کارگران و زحمتکشان ایران عجین شده است. در کارنامه این سازمان، دفاع از خط امام و سیاستهایش، پیشنهاد مسلخ

کردن پاسداران به سلاحهای سنگین، فروش نیروهای انقلابی و کمونیستی به رژیم جمهوری اسلامی، فرستادن هواداران ناآگاه به جبهه های جنگی ارتجاعی و توهم پراکنی در رابطه با ماهیت این جنگ، پیشنهاد اخراج پناهندگان افغانی که از جنگ بر فروخته شده توسط شوروی به ایران فرار کرده بودند، دعوت به تشکیل جبهه متحد با سلطنت طلبان و تازگیها سینوزنی در بارگاه مسئول ستاد تبلیغات جنگ، که اخیرا به ریاست جمهوری اسلامی ارتقا یافته و دهها خیانت دیگر نقش بسته است. آیا به راستی جز افشا و طرد این خیاثکاران طریقه برخورد منطقی دیگری هم موجود است؟ به راستی چه منطقی به آقای مدنی اجازه می دهد تا در مقاله اش تحت عنوان "سمینار پاریس، آینه کنگره ما" در اتحادکار شماره ۵۱، چنین بنویسد: "بس خطا رفته ایم اگر "اکثریت" علیه مردم سالهای نخست ۶۰ را با "اکثریت" امروز که طرفدار حقوق و آزادیهای مردم است، یگانه به حساب بیاوریم."؟ بهتر نیست آقای مدنی به جای دفاع از کارگزاران رژیم، از قربانیان آن دفاع کند؟

نکته دیگر در رابطه با مطالب مندرج در نشریه، اختصاص حجم زیادی از برخی شماره ها به بررسی موضوعات واحدی از قبیل انشعاب اکثریت و اقلیت، گروه دکتر اعظمی، و واقعه هشت تیر ۱۳۵۵ می باشد. بررسی این موضوعها هرچند ممکن است اطلاعات مفیدی را در اختیار ما بگذارد ولی در شرایطی که مبارزات کارگران و زحمتکشان رو به اعتلا گذاشته و پایه های رژیم سخت به لرزه در آمده و آتش به جان جناحهای مختلف آن افتاده، بررسی این موضوعات واقعا تطابقی با نیازهای کنونی ندارد. به خصوص اینکه در رابطه با هر موضوع واحد، نظرات و اطلاعات کاملا متناقض و متضاد در کنار هم آورده شده و در نهایت نیز جمعبندی و استنتاجی صورت نمی گیرد. در واقع، جای این قبیل مقالات، نه در خود نشریه، بلکه در ضمایم آن یا بولتنهای ویژه می باشد. حتی اگر به مزاج بعضیها هم خوشایند نباشد، باید گفت که این قبیل نوشته ها بیشتر در میان افرادی که در حال حاضر از فعالیتهای تشکیلاتی دوری گزیده و با خاطرات فداپیمان دهه پنجاه خوش هستند، خریدار دارد و استقبال آنها از این قبیل مقالات، هرچند موجب بالارفتن مقطعی تیراژ نشریه می شود ولی تاثیری در روند زندگی این دوستان و جنبش انقلابی ایران ندارد.

د - در آخرین شماره اتحادکار که به دست من رسیده است، یعنی نشریه شماره ۵۳، مطلبی با عنوان "شیوه برخوردی که مذموم است" در نقد حزب کمونیست کارگری ایران درج شده است. مقاله اینگونه آغاز می شود: "در میانه تمامی جنگ و جدلهای قلمی در خارج از کشور، چندینست که برخی از سخنگویان و مسئولان حزب کمونیست کارگری ایران، صفحات نشریه خود را، در پاسخ به منتقدین خود با الفاظ و واژگانی پر کرده اند که شایسته نیست. نیرویی که "دنیای بهتر" را تبلیغ می کند و نام پر معنا و کشداری را بر خود نهاده است، قاعدتا اینگونه که خود را معرفی می کند، نباید باشد."

در این نوشته نه تنها به حزب کمونیست کارگری به دلیل درج مقاله آقای نادر بکتاش، در رابطه با روند تحولات کانون نویسندگان و اینکه چرا آقای بکتاش گفته: "رسالت کانون نویسندگان بالا بردن پرچم سفید برای جمهوری اسلامی و آرایش نظامی در مقابل حزب کمونیست کارگری است..." اعتراض شده، بلکه شیوه برخورد حزب کمونیست کارگری به برخورد سازمان مجاهدین تشبیه شده و برخورد این حزب به جریانات و تشکیلات غیرحزبی نیز ضدهموکراتیک ارزیابی شده است. من اکثر نوشته های آقای بکتاش را خوانده ام و هرچند الفاظ ناشایست در آنها نیافته ام ولی دفاع از نوشته های ایشان را به خود ایشان وامی گذارم ولی می خواهم آقای بکتاش را تبریک بگویم که روند تحولات کانون را به درستی تشخیص داده است. چرا که هرگاه سخن از محکوم کردن رژیم می شود، کانون غیرسیاسی می شود و هرگاه قرار است مدالهای دفاع از آزادی و دموکراسی توزیع شود، قصد دارد تا بر سکوی نخست جای بگیرد. اگر کانون و در راس آن آقای اسماعیل خویی بر این باور هستند که نظریات آقای بکتاش اشتباه است، لطف کنند و طی بیانیه ای به شکل سیاسی، و یا همانگونه که ادعا می کنند به شکلی دموکراتیک در معنای فراسیاسی آن (رجوع کنید به قطعنامه کانون، مندرج در اتحادکار شماره ۵۱) نظرات رسمی خود را در خصوص سرکوب یحید و حصر آزادیها و حقوق بشر توسط رژیم جمهوری اسلامی اعلام کنند. مطمئن باشید اگر پرچم کانون برای جمهوری اسلامی نه پرچم سفید بلکه پرچم اعتراض و مبارزه باشد حتی اگر آرایش نظامی مفروض در مقابل حزب کمونیست کارگری همچنان ادامه یابد، بیشتر از همه آقای بکتاش شاد خواهد شد.

از اینها که بگذریم، چرا آقای بکتاش نیایستی نظریات خود را آزادانه اظهار کند؟ و چرا حزب کمونیست کارگری به جرم درج مقالات ایشان که امضای رسمی شان هم در آن قید شده، باید زیر سوال برود؟ چرا نشریه اتحادکار که به دفاع از آزادی بیان منتظری ها، آذری قمی ها، سروش ها و یزدی ها قلم می زند به مقابله با آزادی قلم و عقیده آقای بکتاش می شتابد؟ مگر چه واژه رکیک و غیرسیاسی و ناهنجاری در نوشته های ایشان به کار رفته؟ مگر خود نشریه اتحادکار از درج چنین مقالات "مذمومی" مبرا است؟ متاسفانه جواب این سوال منفی می باشد و از قضا جریانی که به شکلی ناهنجار مورد حمله قرار گرفته نیز همین حزب کمونیست کارگری یا "شیوه برخورد مذمومش" می باشد. بهتر است نشریه اتحادکار، شماره ۴۱ را یکبار دیگر مرور کنیم. دوستی یا امضای "ب. ری" در مقاله ای تحت عنوان "یگانگی چپ در ایران با تفاوتهای ملی و فرهنگی و عدم برنامه ریزی خاص سیاسی، متناسب با شرایط اقتصادی، فرهنگی" پس از تمسک به براهین و استدلالاتی عجیب و غریب جهت اثبات نظریات خود از جمله: "... واقعیت این است که ایران مملکتی با ساختار کشوری وامانده از عهد عتیق و دارای اجتماعی عقب مانده است... اما حاکمیت قشر حاکم ملت فارس که اکنون فرهنگ

عرب را نمایندگی می کند... افراد چپ متعلق به خلقهای تحت ستم ایران تحت فرهنگ ناسیونالیستی فارس (پان ایرانیستی) و انواع نیرنگها (مثل پنهان داشتن تاریخ آنها) عموماً بیگانه با فرهنگ، تاریخ و اصالت خلق خود هستند و حتی زبان آنان را نیز نمی توانند صحبت کنند... (برائت‌ها از نویسنده و تاکیدات از من است). حمله هیستریک شدیدی را به حزب کمونیست کارگری آغاز می کند. بهتر است از خود ایشان روایت کنیم:

برای نمونه به تجربه کومله و تشکیل حزب کمونیست ایران توجه کنید. چند جریان تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران قبل از وحدت با کومله، تعداد افرادشان از انگلستان دست فراتر نمی رفت. آنها از فراهم بودن زمینه مبارزه ملی خلق کرد و عدم تجربه سیاسی کومله استفاده نموده، رهبری مبارزه را در دست خود گرفتند. بر بستر مناسب کردستان و در سایه مبارزه عملی و انعکاس فداکاری و جانفشانی مبارزان کرد، حزب کمونیست آقای منصور حکمت با وجود به کار بستن سیاستهای غیرمعتادانه و روش پولپوتی، در مدت کوتاهی چنان در سراسر ایران شاخه و برگ گستراند، که هیچ نیروی چپ دیگری به پایش نمی رسید. متأسفانه آنها بعد از بهره برداری لازم از جنبش کرد و به گل نشستن سیاستهایشان به جنبش ملت کرد خیانت کردند. البته تیشه بر ریشه خود زده اند. (تاکیدات از من است).

من قصد برخورد به نظریات نویسنده مقاله را که برخی از نقاط اوج هجویات آن را پیشتر نقل کردم ندارم. ولی از سردبیر نشریه پرسشی دارم: عبارات متناقض و بی سر و ته مقاله فوق در رابطه با بررسی سو استفاده (یا پوزش از دوستان کمونیست کارگری) آقای منصور حکمت و رفقایش از جنبش خلق کرد و سازمان کومله و زدن انگ "پولپوتی" و "خیانتکار" به کمونیست کارگريها را چگونه ارزیابی می کند؟ آیا درج مقاله ای که آکنده از هذیانهای یک ناسیونالیست افراطی است و فارسیها را نماینده فرهنگهای عرب، چپها را نسیرنگباز و کمونیست کارگريها را سو استفاده گر، پولپوتی و خائن به خلقها می خواند عین احترام به آزادی بیان و برخورد سیاسی به تشکلهای سیاسی و دموکراتیک است و اعلام نظر آقای بکتاش در قبال گروهی که معرکه گردانی آن را حواری معروف آقای خاتمی، یعنی آقای جواد معروفی به عهده دارد و از هرگونه

رویارویی جدی با رژیم جمهوری گریزان است، شیوه برخوردی "مذموم" است؟

هرچند گفتنی زیاد است ولی همین موارد هم به قدری به درازا کشید که ادامه آن حوصله صبورترین انسانها را هم سر می برد. همانگونه که در ابتدای نوشته متذکر شدم، این مطلب را برای درج در نشریه ارسال می کنم و به پاس جایگاه انتقاد در باورهای کمونیستها، انتظار دارم، علیرغم تنیدی و تیزی انتقاداتم، چون واقعی، سازنده و راهگشا هستند، مسئولین نشریه همانگونه که تاکنون در برخورد به انتقادات وارده و نظرات متفاوت نشان داده اند، این نوشته را نیز (البته بدون تلخیص یا حذف برخی مطالب) در اتحادکار جای دهند. هرچند جای تاکید بیشتری لازم نیست و در هر شماره اتحادکار مطالب و مقالات متنوع و متفاوتی از مقاله همین دوستان "ب. ری" گرفته تا اطلاعات آتسای متین دفتری و خلاصه ای از مقاله ای با امضا محفوظ (اتحادکار شماره ۴۱) در رابطه با سیطره کامپیوتری اتحاد شوروی بر عالم و آدم و حتی زنبور عسل درج گردیده و همواره درهای این نشریه به روی مقالات انتقادی تا به آخر گشوده است ولی به هر جهت اگر این نوشته به هر دلیل نتوانست جایی در نشریه برای خود پیدا کند، خواهشمندم به شکلی قانع کننده و مکتوب مرا مطلع سازید.

در پایان از رفقایی که زحمت تایپ نوشته های این کمونیست فقیر را که فاقد امکانات تحریر است، بر خود هموار خواهند کرد، تشکر نموده، موفقیت نشریه را در اهداف انقلابی اش آرزو می کنم.

ک. بویان - ۲۸ سپتامبر ۹۸

\*\*\*\*\*

رفیق گرامی

پاسخ مشروح به انتقادات و نظرات شما، نوشته ای، دست کم، به اندازه مطلب شما می طلبید که متأسفانه از گنجایش صفحات محدود این نشریه خارج است. در اینجا، ضمن دعوت از شما برای مروری بر شماره های گذشته، به منظور کسب اطلاع کافی از خط مشی و روش "اتحادکار"، چند نکته کوتاه را یاد آور می شوم.

دفاع از آزادی اندیشه و بیان و محکوم ساختن سرکوب و اختناق، حتی در مورد افراد یا جریاناتی که دیدگاههای آنها هیچ تطابقی با دیدگاه ما ندارد، وظیفه ما و همه نیروهای آزادیخواه و انقلابی است.

به نظر می رسد که این نکته هنوز برای شما جا نیفتاده است. در یک اعلامیه کوتاه راجع به محکومیت اقدام سرکوبگران رژیم هم نمی توان به نقد سابق و نظرات قربانی این اقدام پرداخت. وانگهی، موضع "اتحادکار" در مورد اثرآوی چون منتظری، آذری قمی، سرور، و... کاملاً روشن بوده و هست و در هر شماره تیزی به تکرار آن نیست (به عنوان نمونه، به مطلب "دهسال پس از جنگ هشت ساله" مراجعه کنید). راجع به مصاحبه ها با افراد و شخصیتهای گوناگون نیز، چنان که سیاست نشریه ماست، منظور از تهیه و درج آنها بیان و برخورد اندیشه ها و نظرات گوناگون جهت شناخت بیشتر و رشد آگاهی و نقد دیدگاههای موجود است و، الزاماً، به معنی سازگاری آنها با دیدگاه سازمان ما نیست. ما نیز قبول داریم که، در مواردی، به علت عدم امکان مصاحبه و مباحثه حضوری، مطالب درج شده چندان کامل، موثکافانه و یا برانگیزاننده نبوده است. در مصاحبه مورد اشاره شما با فرج سرکوبی نیز، همانطور که در آغاز آن یادآوری شده، سئوالات مطروحه از سوی هیئت تحریریه نبوده است. در مورد مقاله "شیوه برخوردی که مذموم است" نیز آنچه در آنجا مورد نقد قرار گرفته است، روش برخورد "حزب کمونیست کارگری ایران" است و نه دیدگاهها و ارزیابیهای آن (که این خود بحث دیگرست). به نظر می رسد که شما اطلاعات کافی درباره شیوه های برخورد این "حزب" طی یک سال اخیر ندارید. شما یا هر فرد یا چریانی می تواند ارزیابی خودش را در مورد مثلاً "گاسون نویسندگان ایران (در تبعید)" داشته باشد و آن را بیان کند. آنچه از نظر ما محکوم است، فحاشی، هتاک، توهین و تهمت رایگان و امثال اینهاست. در زمینه کمبود مطالب تئوریک و بحثهای نظری در "اتحادکار"، ما هم با شما هم نظیرم و به سهم خود برای رفع این نقیصه تلاش می کنیم. ما نیز ترجیح می دهیم که مطالب طولانی و یا "برگی از تاریخ" را به صورت پیوست یا بولتن ویژه دریاوریم ولی، به دلیل کمبود امکانات، فعلاً قادر به انجام این کار نیستیم. اختصاص صفحات ویژه ای به درج "برگی از تاریخ" را نیز به صورت فعلی، به گواهی عده زیادی از خوانندگان "اتحادکار"، مفید و مناسب می دانیم.

ماه که از لای میله های آهنی به داخل اتاق تاییده بود، مدتها با دقت به چهره وی خیره شد تا تمام زوایای آن را به خاطر بسپارد.

میشم کوچولو صبح خیلی زود از خواب بیدار شد. وسایلش را جمع کرد و مثل یک زندانی واقعی با خاله ها رویوسی و خداحافظی نمود. لحظه تلخ رداغ فرا رسید. در پشت سالن ملاقات، مهتاب نمی از وجودش را همراه با میثم به کسانی تحویل داد که با آنها احساس همدردی عمیقی داشت، هرچند که خود از درون تهی شده بود.

سپیده - سپتامبر ۹۸

خواهند برد و برایش اسباب بازیهای قشنگ خواهند خرید. و هر بار میثم با چشمهای درشت و سیاه و مژگان بلند به وی خیره شده و سوال کرده بود که "مامان مهتاب پس تو چی؟ تو نمی آیی؟" یکبار هم پرسیده بود "مگر حکم ما تمام شده؟" و مهتاب جواب داده بود که آری میثم جان، حکم تو تمام شده اما حکم مامان هنوز به پایان نرسیده است. و میثم در سالن بند درویده و فریاد زده بود که بچه ها بیایید من حکم تمام شده و به زودی به اتاق آزادی خواهم رفت.

زمان به سرعت گذشت و روز ملاقات فرا رسید. روزی که میثم را از مهتاب جدا می کردند. آن شب تا صبح خواب به چشم مهتاب راه نیافت. بارها و بارها میثم را در خواب بوسید و بویید. در تاریکی نور کم رنگ

بقیه از صفحه ۲۷ یادگار.....

چیزی در وجودش به حرکت درآمد و نیرویی از درونش سر برآورد. در بند سعی کرد خود را از آن گنجی و منگی که بر وی غالب شده بود رها سازد تا بتواند حداقل میثم را از لحاظ ذهنی و روحی برای مواجه شدن با مسئله آماده نماید.

جریان را با نزدیکترین دوستانش هم در میان نهاد و آن بار سنگین را به تنهایی بر دوش کشید. چنین وانمود کرد که قصد دارد میثم را بیرون بفرستد و به مادر خودش بسپارد.

کم کم برای میثم از انسانهای مهربانی سخن گفت که او را بسیار دوست می دارند؛ که بسدریزگ و مادریزگش هستند. و اینکه هر روز وی را به گردش

معرفی کتاب

## کنگره

## بین المللی مارکس

(جلد دوم)

ترجمه جمعی

به اهتمام و ویراستاری

تراب حق شناس و حبیب ساعی

انتشارات اندیشه و پیکار

شهریور ۷۷ سپتامبر ۱۹۹۸

"کنگره بین المللی مارکس" - جلد دوم مشتمل بر ترجمه مقالاتی، ارائه شده به کنگره اول بین المللی مارکس (که در سپتامبر ۱۹۹۵ در پاریس برگزار شد)، و مطالبی تحت عنوان "بخش ویژه سمیر امین" و همچنین مقدمه ای از ویراستار اخیراً منتشر شده است. مقالات "مارکس، کریستف کلمب و انقلاب اکتبر"، "آیا بحران کشورهای سوسیالیستی به معنی شکست مارکسیسم است؟"، "کار یعنی آزادی"، "چگونه می توان از شر مارکسیسم خلاص شد؟"، "مارکس (موتتا) مغلوب انواع پرولیسیم شده است"، "تغییر کیفی در سرمایه داری، بازنگری در مارکسیسم؟"، "کار دوران ساز است"، "شیوه تولید روشنفکری" و "هنر، واقعیت و اتوپی" از مقالات کنگره اول بین المللی مارکس هستند. در بخش ویژه سمیر امین ترجمه "آیا پروژه ای چینی وجود دارد؟"، "سروری دیگر بر مساله گذار سوسیالیستی"، "دیناری یا سمیر امین" (مصاحبه حبیب ساعی با او) و "در باره "فوروم جهان سوم" (ضمیمه مصاحبه) را مطالعه می کنیم.

مقالات ارائه شده در این مجموعه هریک به نوعی و در زمینه ای به بررسی مارکسیسم و تاریخ جنبش سوسیالیستی می پردازند و ایده هایی قابل تامل و تعمق را در اختیار خواننده می گذارند. "مقاله مارکس، کریستف کلمب و انقلاب اکتبر"، بقلم دومینیکو لوسوردو، بعنوان مثال، با انتقاد به نظریه

ای که بعد از فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود با ظاهری چپ بازگشت به بنیادها و به مارکس و انگلس را مطرح کرد، به ضرورت مطالعه دقیق تاریخ انقلاب اکتبر اشاره می کند و جمع بندیهای خود را ارائه می کند. دومینیکو لوسوردو می نویسد: "پیروان تنوری بازگشت به مارکس، با دلبستگی دکماتیک به یک اتوپی غیر انتقادی، برای جبران فروپاشی ای که در شرق رخ داد همان چیزی را ارائه میدهند که یکی از علل قطعی آن فروپاشی بود." مقاله با اشاره به سه ضعف خطیر تنوریک مارکس و انگلس (رابطه استعمار و تمدن، تاثیر آن بر مساله ملی و ابهام در مساله زوال دولت) که بعنوان عاملی در میان عوامل دیگر به بحران سوسیالیسم واقعا موجود انجامید و ضمن هشدار به احتراز از کم بها دادن به مطالعه تاریخ انقلاب اکتبر، نتیجه می گیرد: "اندیشیدن به طور واقعی به سوسیالیسم و کمونیسم به معنای اندیشیدن به انقلاب اکتبر و تاریخ واقعی قرن بیستم است و نیز باز اندیشی مارکس و انگلس. بدون این آزمون انتقادی ممکن نیست بتوان محتوای رهایی بخش تنوری آنان را دوباره امروزی کرد."

در بخش ویژه سمیر امین در این کتاب، حبیب ساعی با او مصاحبه ای انجام داده است. سمیر امین که بعنوان شخصیتی با گرایش به جهان سوم معروف است ضمن رد این گرایش به نظراتش، به شکلی موجز و مستدل نظریه خود را توضیح میدهد که بخصوص برای کمونیستها و اندیشمندان کشورهای جهان سوم که در باره مسئله مهم رشد در این کشورها چاره جویی می کنند، تاملاتی را بوجود میاورد. سمیر امین می گوید: "من به این نظر رسیده ام که سرمایه داری به مثابه یک نظام جهانی از ابتدا و در جوهر خود قطبی کننده بوده است. منظورم از قطبی کننده این است که (این نظام) رشدی نابرابر را موجب می گردد که می توان آنرا در واژگان مرکز/پیرامون و تضاد مرکز/پیرامون خلاصه کرد. یعنی رشد نابرابر از آغاز وجود داشته و قطبی کردن محصول ذاتی منطق سرمایه داری

است." او بر اساس این ارزیابی انتقاد از جوانبی از مارکسیسم را بشکل زیر فرموله می کند: "واقع، مارکسیسم تاریخی یا سنتی با چشم بستن بر این بعد قطبی کننده، با ندیدن و آگاه نشدن از آن، به خطا افتاد و خود را در بن بست یافت و توانست اهمیت مساله را درک کند. در اینجا باز می گردم به سئوالی که مطرح کردید در مورد رابطه (یا مفصل بندی) میان مبارزه طبقاتی و قطبی شدن در مقیاس جهانی و در کارکرد نظام سرمایه داری به مثابه نظامی جهانی. واضح است که قطبی شدن تنها بعد سرمایه داری نیست. من هرگز چنین چیزی نگفته ام و حتی تدقیق می کنم که بعد یا خصلت اساسی سرمایه داری را باید در همان شیوه تولید سرمایه داری جست، یعنی همان از خود بیگانگی کار، از خود بیگانگی اقتصادگرایانه، یعنی کار مزدوری از خود بیگانه شده و غیره. این ژرفای مساله است و بر این پایه است که کلیه طبقات، دست کم اصلی ترین آن ها یعنی طبقات مدرن شکل گرفته اند، با هم برخورد می کنند و در اینجاست که کشمکش کار و سرمایه ظاهر می شود و تجسم می یابد. این تضاد اساسی اگرچه پنهان نیست، اما کارکرد دارد و بنیادی ست اما تضاد عمده نیست. تضاد عمده آن تضادی ست که نیرومندترین جنبش های سیاسی خواستار تحول را بر می انگیزد: تضاد عمده تضاد مرکز/پیرامون است. در اثبات این نظر می گویم که حتی انقلاب های اصطلاحاً سوسیالیستی، یعنی انقلاب هایی را که بعدی سوسیالیستی داشتند باید در چارچوب تقابل مرکز/پیرامون بررسی کرد. البته نمی خواهم بگویم که بلشویک ها دورنمای سوسیالیستی از آنچه خواهان انجام آن بودند نداشتند، به هیچ وجه! اما نیروهایی که دست به انقلاب زدند، یعنی خلق های روس یا خلق های شوروی و مسائلی که برای آن ها مطرح شد، همه را باید در ارتباط با مسائل قطبی شدن بررسی نمود. این مسائل نه تنها در درجه اول اهمیت قرار داشتند، بلکه عملاً همه جوانب دیگر طرح را تحت الشعاع قرار دادند."

در پایان ، ضروری است یادآوری شود که مترجمین و ویراستاران این کتاب موفق شده اند ترجمه ای شیوا ارائه دهند امری که موفقیت در آن بویژه در مورد متون تئوریک کوشش و اهتمام بسیار می طلبد.

آدرس انتشارات اندیشه و پیکار  
 ANDEESHEH va PEYKAR  
 PUBLICATIONS  
 Postfach 600132  
 60331 Frankfurt  
 Germany

## جوانان و جرایم فرهنگی!

۴۹/۳٪ از جمعیت ۶۲ میلیونی ایران کمتر از بیست سال دارند . جمعیتی نگران حال و آینده ، نگران ادامه تحصیل ، نگران به دست آوردن شغل ، دچار کمبودهای اساسی برای گذران بالنده و پربار اوقات فراغت ، دچار دوگانگی و چندگانگی در خانه ، اجتماع و اجتماعات همسالان ، ناتوان از تشکیل خانواده و سرریناه و وسایل زندگی ، نداشتن کوچکترین آزادیهای فردی و اجتماعی و در نهایت تحقیر و سرکوب هر روزه .

گفتند : شما مجرمید . گفتیم : جرمان چیست ؟ گفتند : جرمان از جمله جرایم فرهنگیست . گفتیم : این دیگر چه جرمیست . چرا لااقل در رادیو-تلویزیون اعلام نمی کنید . اگر راست می گوید پس کو کشت جرایم فرهنگی ؟ گفتند : شما مجرمید چون جوانید . دومین و سومین و چهارمین جرمان نیز مسلم است . الگوی پوشش غیراسلامی دارید ، کالاها فرهنگی غیرمجاز مثل فیلم و نوار موسیقی که مجوز از وزارت ارشاد ندارند بی خود دارید و معاشرت میان مرد و زن را هم که اصلا

رعایت نمی کنید . گفتیم : اگر این اتهامات را که ردیف کردید جرم باشند که باید همه را جلب کنید گفتند : هر کاری به موقعش . برای شروع کار باید قانون مجازات اسلامی چه در بخش تعزیرات و چه در الگوی پوشش و قانون منع استفاده از تجهیزات ماهواره ای و قوانین مربوط به نوارهای تصویری و صوتی طبق اصل سی و ششم قانون اساسی و ماده دو قانون مجازات اسلامی در مورد شما اجرا شود . شما محل نظم عمومی هستید .

گفتیم : آخر این مزخرفات چه ربطی به اخلال در نظم عمومی دارد ؟ آخر قانونگذاری اسلامی که نمی تونه تشخیص بده که چه نوع خاصی از موسیقی شایسته گوش دادن هست یا نه و به قولی رواج آن به سلامت اجتماعی و اخلاقی لطمه می زند و ... گفتند : جرمان از آنچه که فکر میکردیم سنگینتره . قانون ما ، فقه شیعه است . نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم . حرمت غنا ، حرمت تکثیر صوت و روابط بین جنس مخالف . بحث هم نداریم . گفتیم : مصداق غنا چیست ؟ مصداق صور قبیحه کدام است ؟ مصداق که جنبه فقهی و حکمی ندارد و فقط به موضوع می پردازد ... گفتند : این جوابها و این لغات را از کجا می آورید ؟ مگر در حوزه درس خوانده اید ؟ گفتیم : نه . درسهای حوزه را هم هر روز در مدرسه به ما تدریس کردند .

گفتند : جرمان سنگین تر هم شد . پس تمام این قوانین الهی را خوانده اید و خلاف آن عمل کرده اید ؟ گفتیم : بله . دقیقا چون آنها را خوانده ایم می گوئیم . ۳۰ هزار تومان جریمه نقدی ، تراشیدن موهای سر و ۵۰ ضربه شلاق . حکم تعزیرات اجرا می گردد .

به دیدنشان می روم . گفتیم : باز هم جریمه و کتک ؟ گفتند : درست حدس زدی . تا عمر اینها باقیست داستان جریمه و کتک هم جاریست . گفتیم : داستان چه بود ؟ گفتند : به من جوان و یا به توی پیر میکوبند اخلاقیات جامعه براساس فقه شیعه استوار است و باید موبه مو اجرا گردد . آخر مگر می شود با دستور به کسی گفت از این رنگ خوشت بیاید ، از این رنگ بدت بیاید . از این آوا خوشت بیاید و از آن آوا و صوت بدت بیاید . این مد لباس را بپوش . آن مد لباس را نپوش . به

ماهواره نگاه نکن ، به ... نکن ، نکن ، نکن ... نکن . می دانی اگر بشه ، این دفعه چی میشه ؟ گفتیم : اگه چی بشه ؟ گفتند : انقلاب . گفتیم : چی میشه ؟ گفتند : اول از همه قانون مدنی که رونویس فقه شیعه است باید کن فیکون بشه

**شعر اساسی**  
 بنده اصلا نیستم پاینده قانون اساسی  
 توی قانون اساسی نیست چون نون اساسی !  
 می برم زینجا و آنجا ، می خورم زانجا و اینجا  
 مثل زالو می مکم از مردمان خون اساسی  
 ای که می گویی منه از خط قانون پای بیرون  
 هوشیارم من ولی هستی تو مجنون اساسی  
 می کند از من حمایت آن که نامش را نکویم !  
 پیش آن والا مقام بنده مدیون اساسی  
 ای که می دم می زنی از حق و انصاف و صداقت  
 کرده ای انکار استعمال ، افیون اساسی  
 کر گذاری پا به روی دمب ما ، آن هیکتلت را  
 می کنم بیربخت از پشت تریون اساسی  
 می شوی همدست استکبار و جاسوس اجانب  
 چیره خوار و نوکر و مزدور و مظنون اساسی  
 کر بسایی کشک خود را و ببندی آن دهان را  
 بنده هم خواهم شد از لطف تو ممنون اساسی !  
 مراد محبی  
 (به نقل از "ماهنامه کل آقا")

**هفتش شد :**  
 یادداشت های زندان (۱)  
**بامن از درخت بگوئید**  
 مسعود فراز

یادداشت های زندان (۲)  
**دوراها روی خون**  
 برای دریافت دو کتاب فوق از انتشارات سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران می توانید با آدرس زیر تماس گرفته و هزینه آن را به صورت تمبر پستی برای ما ارسال کنید  
 یادداشت های زندان (۱) ۵مارک  
 یادداشت های زندان (۲) ۱۶مارک

POSTFACH 290339  
 50525 KOLN GERMANY

## مرگ فجیع ۶۲ نوجوان در سوئد

۶۲ نوجوان از ملیتهای مختلف در جریان برگزاری یک جشن (جشن الووین) بنحو فجیعی کشته و دهها نفر دیگر زخمی گشتند . در حالیکه جشن مربوطه ، در پنجشنبه شب (۲۹ اکتبر) ، با حضور بیش از ۳۲۰ نفر در سالنی محلود در شهر گوتبرگ سوئد جریان داشته ، ناگهان آتش سوزی در طبقه اول این مرکز بوقوع می پیوندد . آتش سوزی و فرار و هول و هراس ناشی از آن به این رویداد دردناک می انجامد . در میان کشته شدگان ، بنا به گزارشات تاکنون ۱۰ نوجوان ایرانی وجود داشته است . "اتحاد کار" ، خود را در غم مصیبت دیدگان ، بخصوص خانواده های نوجوانان ایرانی کشته شده سهیم میداند .

بقیه از صفحه ۳۲ یادگار ..... .

هیچ توایی نمی توانست ادعا کند که طفل از آن وی نیست، زیرا که از مدتها قبل مهتاب فقط با والدین میثم ارتباط تشکیلاتی داشت. بچه همه جا همراه وی بود. در سلول، در سالن شعبه، در اتاق بازجویی. تنها در مواقعی که او را برای شکنجه به اتاق تعزیر می بردند، میثم را از وی جدا می کردند و به پاسداری زن می سپردند. بچه هم تا می توانست جیب می زد و داد و فریاد به راه می انداخت و اشک می ریخت، تا بالاخره از خستگی به خواب می رفت. و هر بار مهتاب با تن خسته و پاهای رخمی و بدن کوفته به سلول برگردانده می شد و با در آغوش گرفتن میثم اندکی درد شلاق را فراموش می کرد. با اینکه مواظبت و نگهداری از بچه با پاهای منورم و تا زیر زانو باندپیچی شده کار سخت و دردناکی بود، اما مهتاب از اینکه حداقل میثم را به او برمی گردانند، بسیار خوشحال می شد. شش ماه اول دستگیری را در سلول گذراندند. شرایط زندگی در سلول برای زندانیان غیرقابل تحمل بود، چه برسد به کودکی که حالا دیگر چهار دست و پا هم راه می رفت.

میثم در سلول رشد می کرد، بزرگ می شد، می خندید، می گریست. مهتاب را به خوبی می شناخت. ولی همیشه از دیدن او با چشمبند هراسان می شد و فریاد می کشید. گاهی هم توابهای زندانیان او را همراه خود به راهرو می بردند. دنیای میثم آهسته آهسته شکل می گرفت. در این مرحله زندگی تشکیل می شد از چهار دیواری تنگ سلول با توالت فرنگی و دستشویی در یک گوشه آن، پتوهای سربازی که اغلب آنها را به دهان می برد و دهانش پر از مو می شد و به گریه و سرفه می افتاد، لیوان قرمز پلاستیکی، بشقاب، قاشق، قند، چای، پنیر، نان، و شیرخشک بچه؛ که یکبار در هفته از بیداری اوین دریافت می کرد.

آفتاب تنگ نظری نمی شناسد و اشعه اش را از هر روزنه ای عبور می دهد، پنجره کوچک نزدیک به سقف بر دیوار سلول آنها نیز از این قاعده مستثنی نبود. بازی با انعکاس نور خورشید بر دیوار سلول، یکی از سرگرمیهای میثم بود. راهرو دراز بین سلولها به نظرش بسیار بزرگ و عجیب می نمود. حمام تاریک ته راهرو را دوست نمی داشت. هواخوری کوچک برایش، اما دنیای دیگری بود. آسمان آبی، آفتاب گرم و روشن و هوای تازه، بدون پرز پتو. چند بار هم گذارش به بیداری افتاده بود.

موجودات زنده ای که با میثم در تماس و برایش قابل تشخیص بودند، عبارت بودند از "مامان مهتاب"؛ موجودی مهربان که همواره به خاطر او لبخندی بر لب داشت، اگرچه دلش از دست نامردها و ناسازگارهای زمانه خون و قلبش ریش ریش بود. "خواهرها"، زندانیان تواب ایفاگران نقش زندانیان، موجوداتی که قدرت باز کردن در سلول و راه ورود به دنیای پر رمز و راز راهرو را داشتند و گاهی خوراکی خوشمزه ای به نام شکلات برایش می آوردند. "برادرها"، یعنی بازجوها و پاسدارها موجودات خارق العاده ای به نظرش می آمدند؛ در چادر سیاه پیچیده نبودند، لباسان با بقیه فرق داشت و به جای دمپایی چکمه به پا می کردند. لحن صدایشان هم جور دیگری بود و با صدای بلند حرف می زدند. وقتی هم که بر سر مهتاب داد می کشیدند میثم از ترس به گریه می افتاد. هر از گاهی هم خاله ای را برای یکی دو

شب به سلول آنها می فرستادند. این جریان بسیار سرگرم کننده بود. زیرا حداقل برای مدت کوتاهی از تنهایی در می آمدند. خاله های تازه وارد با میثم بازی می کردند و برایش شعر می خواندند. شش ماهی از دستگیری و زندگی آنها در سلول می گذشت. در آن هنگام میثم می توانست کنار دیوار بایستد و چند قدمی راه برود. در یک روز سرد پاییزی، آنها را به بند منتقل کردند. میثم از شوق بیرون آمدن از سلول می خندید و بسیار سر حال به نظر می رسید. و هنوز نمی دانست که دنیای بند برایش بزرگتر و سرگرم کننده تر خواهد بود.

آشورهای بندهای اوین مملو از زندانی نبود. در هر طبقه از هر بند ۶۰۰ - ۵۰۰ نفر زندگی می کردند. بعد از پخش آذان ظهر از بلندگو، پاسدار مسئول بند آنها را به بند چهار اوین فرستاد. سر ظهر بند ساکت ساکت بود. زندانیان تواب در راهرو بر سر سجاده های نماز در حال دعا و استغفار و طلب بخشایش از امام بودند. این صحنه مهتاب را به یاد گناهکاران فیلمهای اسطوره ای انداخت. بعدها همیشه با دیدن این منظره با خود می اندیشید مگر اعتقاد به آزادی و برابری انسانها آنچنان گناه کبیره ای است که اینچنین بخشایشی را طلب کند؟ میثم کوچولو اما از دیدن آنهمه آدم مات و مبهوت شده و بغمی نفهمی لبها را ورچیده بود که زیر گریه بزند.

وقت نماز رو به اتمام بود. زندانیها تک تک از اتاقها بیرون می آمدند. با دیدن مادر و بچه جدید نگاهها به طرف آنها برگشت. زندانیهای اتاق برای خوشامدگویی به طرف آنها آمدند. هر کسی می خواست بچه را در آغوش بگیرد و یا ببوسد. میثم ترسان و کنجکاو، با چشمانی آشک آلود، به اطراف می نگریست. یکی از دخترهای زندانی با صدای بلند گفت بچه ها لطفل بچه را ترسانید و آشنایی را بکنارید برای بعد. فعلا باید جای خوبی در گوشه اتاق برای آنها معین کنیم. چند نفر هم از گوشه دیگر اتاق به آنها زل زده و منتظر بودند که کسی با تازه واردین اظهار آشنایی کند، تا بتوانند گزارش خوبی برای بازجو تهیه نمایند.

مهتاب به زودی در بند جا افتاد و دوستان زیادی پیدا کرد که بعدها در نگهداری از میثم یاری اش نمودند. اما میثم تا مدتها ناآرام بود و با هر صدای کوچکی از جا می پرید و به گریه می افتاد. هر کس هر چه خوراکی از فروشگاه داشت، آشکار و نهان با آنها تقسیم می کرد.

پاییز بود و زندانیها به تازگی از خانواده ها لباس دریافت داشته بودند. در اولین جمعه ای که به زندانیان اجازه استفاده از نخ و سوزن و قیچی داده شد، لباسهای نو را شکافتند و از پارچه آنها لباسهای قشنگی برای میثم دوختند. از به هم دوختن دامن چند پیراهن هم برایش ملافه درست کردند. یک پتو و لحاف بچه هم از مادری که به تازگی فرزندش را بیرون فرستاده بود، دریافت نمود، که از بی پرز بودن آن لذت می برد و از غلت زدن در آن کیف می کرد.

حالا دیگر میثم دنیایش خیلی وسعت یافته بود. اگرچه زندگی در میان پانصد نفر آدم بزرگ که هر یک به نحوی می خواست توجهی به وی داشته و یا او را در آغوش بفشارد، آسان نبود و کم کم بر اعصابش تاثیر می گذاشت. عصبی شده بود و گاهی هم بدون دلیل جیب می زد و فریاد می کشید. به خاطر جلوگیری از تشدید عصبیت و اجتناب از سربایت بیماریهای موجود در بند به میثم، مهتاب برای مدتی بوسیدن و بغل گرفتن او را ممنوع اعلام کرد. به این خاطر هم

نوشته ای بداند مضمون به گردن وی آویخت تا زندانیها به مسئله توجه داشته و آن را رعایت کنند. بعد از مدتی زندگی در بند، ملاقات مهتاب آزاد شد. مادر و فرزند با هم به سالن ملاقات رفتند. مادر مهتاب از پشت شیشه نگاه گله مند به وی انداخت یعنی که چرا او را از وجود بچه مطلع نساخته است. در ته ذهنش به چیزی مشکوک شد. اما اعتماد به دخترش بیشتر از اعتماد به شکاکیت ذهن بود.

میثم رشد می کرد و تمام هراس مهتاب از این بود که وی بر اثر عدم تماس با دنیای خارج، کندذهن بار بیاید. اگرچه تیزهوشی از چهره اش می بارید. بنابراین مصمم شد که از طریق نقاشی کودک را با دنیای بیرون آشنا کند. با کمک دوستانش حیوانات مختلف را نقاشی می کردند و یا در روزهای خیاطی از تکه های پارچه عروسکهایی به شکل جانوران مختلف می دوختند و یا تقلید صدای آنها سعی می نمودند که نام و شکل و صدای حیوانات را به وی بیاموزند. اغلب هم با کوجولوهای دیگر بند دسته جمعی بازی می کردند و در حین بازی، ادای حرکات حیوانات مختلف را در می آوردند و یا از خاله ای شعری می آموختند.

برای میثم شنیدن قصه خاله بیرون با آنهمه جاسوران مختلف و تقلید صدای آنها بسیار سرگرم کننده بود و هرگز از شنیدن آن خسته نمی شدند. او به دیدن مردها علاقه شدیدی داشت و همیشه با اشتیاق نگهبانان دیدبان روی دیوارهای زندان را تماشا می کرد. و هر از گاهی هم که شیر آبی خراب می شد و یا توالیتی می گرفت و "برادران فنی" یعنی تعمیرکاران به بند وارد می شدند، به سرعت روسری به سر کرده و همصدا با بلندگو زندانیان را به حفظ حجاب فرامی خواند و با لحن شیرین کودکانه اش تکرار می کرد "خواهرها برادران فنی به بند وارد می شوند حجاب خود را رعایت نمایند. این عمل او در اوایل اشک همه را در می آورد اما بعد نقطه آغازی بود بر اینکه می بایستی وی را با تفاوت در جنس آشنا کنند، مسئله ای که در آن محیط به سادگی امکان پذیر نبود.

یکی دیگر از کارهای میثم که بسیار دیدنی اما دردناک بود، اینکه هر روز صبح با خوانده شدن فهرست افراد برای بازجویی از بلندگو، او هم چشمبندی به چشم زده و آماده رفتن به بازجویی می شد.

زمانی که سه سال از سنش می گذشت با میل به دیدن برنامه های حسینی می رفت، آنجا امکان این را داشت که زندانیان مرد را ببیند و پاسدارهای زیادی را تماشا کند. اغلب هم ادای توابها را در می آورد و با شنیدن صدای نوحه سینه می زد و به دروغ گریه می کرد. در این سن میثم با ادبیات و اصطلاحات متداول در بند به خوبی آشنا بود و آنها را به کار می برد. برای او لغاتسی مانند بازجویی، حکم، مصاحبه، چیدنی، دادگاه، اتاق آزادی، کارگری بند، کارگر اتاق، سرکارگر، چشمبند، حسینی، کلماتی ملموس بودند.

خاله ها، در زندان سه بار برایش جشن تولد گرفتند. از نان سوخاری و آلو و انجیر و کشمش خیس کرده کیک درست می کردند. هدیه های بسیار قشنگی هم از جمله گلدوزیها و سنگهای تراشیده ای که نامش بر آن حک شده؛ و از کارهای ممنوع در زندان بود، به او می دادند. به مناسبت سومین سال تولدش، یکی از خاله ها با زحمت فراوان و به دور از چشم ناباک توابان، از پارچه و مقوا برایش ماشینی درست کرد.

هدیه ای که برای او بسیار باارزش بود و از خود دورش نمی کرد.

دنیایی که میثم در آن بزرگ می شد، دنیایی بس تنگ و محدود بود اما هوش و ذکاوت او سرشار بود و کنجکاری اش حد و مرز نمی شناخت. راجع به همه چیز و همه کس سوال می کرد. روزی هم که یکی از کوچولوهای بند ملاقاتش را با پدرش در زندان، با آب و تاب شرح می داد (اگرچه آن عزیز نازنین خبر نداشت که آن ملاقات آخرین دیدار با پدر بود و پدرش به زودی به جوخه اعدام سپرده می شد)، میثم از مهتاب سراغ پدرش را گرفت.

انگار که با پتک سنگینی بر سر مهتاب کوبیده باشند. گیج و منگ مدتی بهت زده به او نگرست. بعد توضیح داد که پدر او به جای دوری مسافرت کرده و آنها به وی دسترسی ندارند. میثم دوباره سوال کرد "بعد از آزادی چی؟ باز هم او را نمی بینند؟" مهتاب جواب داد "شاید هم، کسی چه می داند".

روزیهای ملاقات، بند حال و هوای دیگری داشت و بر آن فضای دیگری حاکم بود. در چهره هر زندانی شور و شوق دیدار همراه با ترس و هراس از رویدادهای نابهنگام نمایان می شد. برای میثم روز ملاقات واقعه جالب و رخداد بزرگی به حساب می آمد؛ مبینی بوس سواری از دم ساختمان زندان تا سالن ملاقات و بعد دیدار از پشت شیشه و صحبت از طریق گوشی، بازیهای سرگرم کننده ای که هر پانزده روز یکبار امکان پذیر بود.

اولین تماس واقعی اش با دنیای خارج زمانی بود که آنها را به زندان قزلحصار منتقل کردند. یک روز صبح اعلام شد که همه زندانیها به اتاقهایشان بروند. بعد در اتاقها را بستند. سپس اسامی عده ای را از بلندگو خواندند، که باید با وسایل خود را به دفتر بند معرفی می کردند. اسم مهتاب هم در فهرست بود. انتقالبها را جداگانه از اتاقها خارج نمودند و چون بقیه اجازه خروج از اتاقها را نداشتند، میثم فرصتی نیافت که از خاله هایش، که آنهمه دوستش می داشتند، خداحافظی کند.

مبینی بوس حامل زندانیان با پرده های کشیده از اوین به راه افتاد. میثم از شادی در پوستش نمی گنجید. حسابی به هیجان آمده بود. از لای پرده؛ درختها، خسیابانها، ماشینها،

فروشگاهها و مردم آزاد را تماشا می کرد. دهانش از ذوق و تعجب بازمانده بود. نقطه اوج مسافرتش لحظه ای بود که یکی از نگهبانان در بین راه او را با خود برای خرید سیگار به داخل مغازه ای برد. میثم از دیدن آنهمه خوراکی در یکجا، هاج و واج شده بود. مجموعه خوراکیهایی که او، به غیر از غذای بند، می شناخت عبارت بودند از نان سوخاری، آلسو، کشمش، انجیر، سرکه، و شیر. چند بار هم به مناسبت عیدهای مذهبی به زندانیان به مقدار کم، انگور و هندوانه و شیرینی فروخته بودند.

زندگی در زندان جدید آغاز شد. آنها به زودی به شرایط جدید عادت کردند و با بهتر است بگوییم مجبور به پذیرش رابطه های جدید شدند. در باغچه های هواخوری قزل حصار گل کاشته شده بود. آشنایی با طبیعت، بویدن گل و گیاه، نوازش مشام با رایحه خوش یسب پو و اطلسی را بچه ها در زندگی طبیعی، معمولاً در آرامش پارکها و جنگلها، یا در غوغا و شادی بازی در حیاط خانه پدربزرگها

می آموزند. میثم اما، لطافت برگ گل را برای اولین بار در حیاط زندان قزلحصار لمس نمود و با سرسبزی و شکوه و عظمت درخت در حیاط اوین آشنایی پیدا کرد.

اگر در زندان، دیوارهای بلند، سیمهای خاردار، نگهبانان اسلحه به دوش، چادرهای سیاه، سکوت مطلق و یا پخش مداوم سرودهای مذهبی پیام آور مرگ و نیستی بودند، وجود باغچه، این فضای سبز کوچک در هواخوری قزلحصار، در فضای خشن زندان، نشانی از زیستن و یادآور مظاهر زیبای زندگی بود.



چند ماه بعد در یک روز آرام تابستانی، آنها را با عده ای دیگر از زندانیان، دوباره به اوین منتقل کردند.

در زندان تغییر جا و تعویض نابهنگام بند تاثیرات روحی مخربی بر روی زندانی می گذارد. انسان را از کسانی که بدانها خو گرفته، بدون آگاهی قبلی و به طرز خشن جدا می کنند، پیوند دوستی را به طور ناگهانی می گسلند و رشته های محبت را پاره می کنند.

همین چند هفته پیش، زمانی که مهتاب هنوز در فزاز روحی جدایی از دوستان قزلحصار و انسردگی حاصل از آن به سر می برد، یک روز نزدیک ظهر میثم و بچه های کوچک بند در هواخوری عین پروانه دور هم می چرخیدند و بازی می کردند، مهتاب هم محو تماشای شادی آنها بود که اسمش را برای بازجویی خواندند. قلبش فرو ریخت. باز چه خبر شده است؟ دستگیری جدید و دوباره سو رفتن یا خبری از همسرش؟

این بار به دفتر مسئول زندان احضار شده بود. با هزار ترس و لرز و دلهره قدم به داخل اتاق گذاشت. وجود بازجویش را هم در آنجا از زیر چشمند تشخیص داد. باران فحش و ناسزا بر سرش باریدن گرفت که "فلان فلان شده، چقدر از بازجوییهاست را هم دروغ نوشته ای؟ می دانی که به ازای هر دروغی که گفته ای سزایت هشتاد ضربه شلاق است. تو را به همین خاطر از قزل خواسته ایم." سپس نوبت مسئول زندان شد که با لحن پندآمیز و تحقیرکننده ای از وی بخواهد که خود تمام حقیقت را افشا کند.

مهتاب هول کرده و خود را باخته بود. با خود فکر کرد چه اتفاقی می تواند رخ داده باشد. در حالی که سعی بر کنترل حرکات و آرام نشان دادن خود داشت به آهستگی پرسید که چه حقیقتی را باید افشا کند، و اضافه نمود که دیگر چیزی برای گفتن ندارد.

این بار بازجو با لحن زننده و خشمگینی از وی پرسید که چندان بچه به دنیا آورده است؟

مهتاب دل درد گرفت. سرش به دوران افتاد. جواب داد دو تا، برادر. یک پسر و یک دختر. بازجو با تمسخر گفت "مثل اینکه خودت هم باروت شده، اما بدان که برای کتمان این حقیقت دوباره به دادگاه خواهی رفت و آگاه باش که به زودی پدربزرگ میثم بعد از انجام کارهای اداری برای تحویل گرفتن نوه اش اقدام خواهد نمود." در این فاصله بازجو چند ناسزا هم نثار پدر و مادر میثم کرد.

ضعف شدیدی سراسر وجود مهتاب را فرا گرفته بود. انگار که دیگر قطره ای خون در بدنش جریان نداشت. احساس می کرد که پاهایش سنگین شده و قدرت حرکت ندارند.

هیچگاه تصور نمی کرد که فامیل بوری میثم از وجود بچه اطلاع حاصل کند و رد او را ببینند. او در نظر داشت که اگر یا به دنیای آزاد گذاشت برای یافتن آنها تلاش نماید. اما حالا، در زندان، بدون کوچکترین شناختی از آنها، چگونه قادر می شد میثم را به کسانی بسپارد که برای او مطلقاً غریبه بودند. با خود فکر کرد که آیا بچه از غصه دق نخواهد کرد؟

طی این چند سال هرگز نخواست به لحظه ای هم به این مسئله که روزی میثم را اینچنین از او جدا کنند، بیندیشد. ولی تصمیم بر این داشت که در پنج سالگی او را به بیرون از زندان بفرستد تا مادرش بچه را برای رفتن به مدرسه آماده نماید. هرچند که نگهداری از دو کودک خردسال برای مادر مهتاب کار آسانی نبود. اما اکنون شرایط دیگری پیش آمده بود. با خود فکر کرد یعنی او دیگر میثم را نخواهد دید و یا حداقل در طول این سالهایی که در زندان باید بگذراند، از او بیخبر خواهد ماند. و تازه بعد هم، میثم به خانواده دیگری تعلق خواهد داشت.

از طرف دیگر با آن پیرمرد و پیرزن، یعنی پدربزرگ و مادر بزرگ میثم، که عزیزشان را از دست داده بودند، احساس نزدیکی خاصی داشت و به آنها حق می داد که خواستار پرورش یادگار فرزندشان در دامن خود باشند. خاطره یاران جانباخته در ذهنش جان گرفت.

## انتخابات مجلس خبرگان، شکست دیگری برای رژیم!

انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان که روز جمعه گذشته برگزار شد، سند دیگری بر عدم مشروعیت رژیم بود. در این انتخابات که همه جناح‌ها، بر لزوم شرکت مردم در آن تاکید داشتند، دعوت سران رژیم و تکلیف کردن آنها به مردم برای حضور در انتخابات، ثمری به بار نیاورد و نتایج این انتخابات آنچنان صریح و روشن بود که حتی دستگاه حکومتی نیز با تمام تئانی‌های پشت پرده و دخل و تصرف‌ها در آن، نتوانست آن را پوشیده نگه دارد و شکست سران رژیم در کشاندن مردم به پای صندوق‌های رای را کتمان نماید و رسماً تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات را، هفده میلیون و نهصد هزار نفر اعلام کرد. رقمی که طبق آمار خود رژیم تنها ۴۶ درصد از حائزین حق رای در جامعه ما را دربر می‌گیرد.

تمامی شواهد حاکی از آن است که برخلاف انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ماه ۱۳۷۶، که طی آن، مردم با استفاده از شکاف درون رژیم و حضور بی سابقه در انتخابات، موجبات شکست مفتضحانه کاندیدای رسمی رژیم و جناح مسلط آن را فراهم ساختند، این بار با امتناع خود از شرکت در انتخابات خبرگان، نظر و رای خود را در مورد این مجلس ارتجاعی اعلام داشته و آن را فاقد مشروعیت ساختند.

نتایج انتخابات خبرگان، یک بار دیگر رشد سیاسی و قدرت تشخیص مردم کشور ما و اراده آنها برای مبارزه با استبداد مذهبی و به کرسی نشاندن حق حاکمیت خود بر سرنوشته جامعه را با استفاده از تمامی وسایل به نمایش گذاشت.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
۲۵ اکتبر ۱۹۹۸ ۳ آبان ۱۳۷۷

یادی از کودکان اسیر در زندانهای جمهوری اسلامی

## "یادگاری از عشق وزندگی کوتاه دو انسان"

وقتی که مهتاب پایین آمد، نگاهش بر جای خالی میثم در گوشه سالن بند ثابت ماند. بغض فروخورده اش ترکیب و باران اشک از چشמהای درشت و سبزش باریدن گرفت. اندوه جدایی، خاطرات گذشته را برایش زنده ساخت و او را با خود به چهار سال پیش برگرداند. انگار همین چهار روز پیش بود.

اواخر زمستان سال ۶۰، جو فشار و خفقان به شدت بالا گرفته بود. خانه‌های تیمی یکی پس از دیگری لو می‌رفتند. خانه امن محل سکونت آنها نیز مورد یورش پاسداران قرار گرفت. یارانش تصمیم به مقاومت گرفته و با پاسداران درگیر شدند. او در فرصتی مناسب کودک چندماهه آنها را در آغوش کشیده و از پشت بام خانه گریخت.

زندگی مخفی در تهران، در آن موقعیت، با بچه، کار آسانی نبود. قرارهای ثابت سوخته، خانه‌های امن اکثراً لو رفته و عده زیادی دستگیر و یا در درگیریها کشته شده بودند. مهتاب چند روزی را در منزل آشنایی سکنی گزید. به طریقی اطلاع حاصل نمود که والدین میثم هم در حمله پاسداران به خانه تیمی محل سکونتشان جان خود را از دست داده‌اند. با کوله باری از غم و دلی پر از اندوه از دست دادن یاران، عزم به ترک تهران نمود. از آن لحظه به بعد او بود و میثم، یادگاری از عشق و زندگی کوتاه دو انسان.

درنگ جایز نمی‌نمود، مدتها بود که از محل زندگی و یا اصولاً، وضعیت همسرش اطلاع درستی نداشت. اما به هر رو اطمینان داشت که وی هنوز دستگیر نشده و احتمال آن می‌رفت که موفق به خروج از مرز شده باشد. و این خود مایه امید بزرگی بود. دختر چهارساله اش هم از مدتها پیش نزد والدینش در شهرستان به سر می‌برد. شهر زادگاهش در آن هنگام از همه جا امن تر به نظر می‌رسید. علاوه بر آن، عشق دیدار فرزند نیز بی تاثیر نبود.

اطلاع زیادی از چگونگی کنترل در جاده‌ها نداشت. محملش هم برای زنی جوان و تنها با یک بچه چندماهه زیاد واقعی و جدی نمی‌نمود. و این درست مصادف با زمانی بود که جاده‌ها به شدت کنترل و دهها نفر در روز به عنوان مشکوک دستگیر می‌شدند، تا از بین آنها اعضا و هواداران سازمانهای سیاسی شکار شوند. در آن روزها هنوز کسی نمی‌دانست که در "کاتینر"ها و اتاقکهای پیش ساخته کنار جاده‌ها و بزرگراهها ماموران ساوا با بازجویی از افراد مشکوک مشغول بودند تا با به دست آوردن اطلاعات جدید چارت تشکیلاتی سازمانها را تکمیل نمایند. دژخیمان برای بهترین فرزندان این سرزمین سرنوشت‌های شوم رقم می‌زدند.

مهتاب در بین راه به عنوان مشکوک دستگیر و به تهران منتقل گردید. در اوین شناسایی شد. مراحل شکنجه و بازجویی را پشت سر گذاردند و در بیدادگاه به ۱۵ سال حبس محکومش کردند. نام میثم فرزند مهتاب هم در دفتر زندان ثبت گردید.

بقیه در صفحه ۲۶

شماره ۵۵

آبان ۱۳۷۷

نوامبر ۱۹۹۸

ETEHAD KAR  
NOVEMBRE 1998  
VOL 5. NO. 55

بها معادل:

۳مارک آلمان

۱۰فرانک فرانسه

نامه‌های خود را به آدرسهای زیر،  
از یکی از کشورهای خارج برای ما  
پست کنید

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106  
10663 BERLIN  
GERMANY

آدرس اتریش:

POSTFACH 359  
A 1060 WIEN  
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162  
94005 CRETEIL  
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505  
RODELO KKA  
0501 OSLO 5  
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)  
P.O. BOX 38555  
LOWER LONSDALE RPO  
NORTH VANCOUVER  
B.C.  
V7L 4T7  
CANADA

شماره فاکس سازمان  
49-2241310217

شماره تلفن سازمان  
(۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

آدرس پستی الکترونیکی  
etehade.kar@wanadoo.fr  
صفحه سازمان روی شبکه اینترنت:  
WWW.etehadefedaian.org